

# فی خیر احسان

تغیبات  
مذکره انخوان در شرح حال  
مشاهیر نوان عالم از عروم  
وهند و عجم از صدر اسلام تا کنون  
را و صاف حمیده و صفات  
نشدیده آنها و اشعاری که در عربی فارسی  
و ترکی گفته اند و حکایات و عجایب  
که از آنها روایت شده که ارباب  
تضایف و مصنفین اجماع ذکر کرده اند  
و تکرار و اندر برت قرون بعدی  
تضایف و نظایم است

مصنف محمد ابن محمد رفیع  
مکرم القاب

# خود مقصود فی الحسان



۳۷۸ ام حکیم المحدثیه دختر حارث بن شام  
 ۳۷۹ ام حکیم الواصله زوجه عبدالعزیز اسوی  
 ۳۸۰ ام خارجه از نساء معروفه عرب  
 ۳۸۱ ام انخار زوجه ابوالنجم شاعر  
 ۳۸۲ ام انخیر بغدادیه  
 ۳۸۳ ام انخیر بنت انحرش کوفی  
 ۳۸۴ ام الدردا  
 ۳۸۵ ام انخیر بنت صفرا و خلیفه اول  
 ۳۸۶ ام رعلته القشریه  
 ۳۸۷ ام رومان زوجه خلیفه اول  
 ۳۸۸ ام سید دختر عصام حمیری  
 ۳۸۹ ام سلمه دختر رسول خدا  
 ۳۹۰ ام سلیم دختر مخان بن قال  
 ۳۹۱ ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز  
 ۳۹۲ ام عباس دختر ابی الفتح ضعیف  
 ۳۹۳ ام عقیل فاطمیه بنت اسد  
 ۳۹۴ ام العلا دختر یوسف اندلیسی  
 ۳۹۵ ام علی زوجه احمد خضروه  
 ۳۹۶ ام عیسے از نساء معروفه صحابه  
 ۳۹۷ ام الفقی مادر انجوت که در جنگ جمل  
 از جنگا خضره و آن را بیدان برد  
 ۳۹۸ ام لفق دختر احمد بن کامل  
 ۳۹۹ ام فضل زوجه عباس عم رسول خدا  
 ۴۰۰ ام فضل دختر اسوی عباسی

۴۰۱ ام کح زوجه اوس بن ثابت انصاری  
 ۴۰۲ ام کلثوم الکبریا دختر حضرت امیر  
 ۴۰۳ ام کلثوم صغریا دختر حضرت امیر  
 ۴۰۴ ام کلثوم دختر عبدالقدیر بن عامر  
 ۴۰۵ ام معبد دختر خالد غزاعی  
 ۴۰۶ ام لیس دختر عبداللہ بن مسعود  
 ۴۰۷ ام مروان دارا سی مقام ویک  
 ۴۰۸ ام ہشم زوجه زید بن معاویہ  
 ۴۰۹ ام بانی دختر ابوطالب  
 ۴۱۰ ام بانی دختر حافظ بن ابی العیث بن فہد  
 ۴۱۱ ام بانی مریم دختر شیخ نور الدین شافعی  
 ۴۱۲ ام لہنا دختر قاضی ابو محمد عبدالحق اندلیسی  
 ۴۱۳ ام الہشیم  
 ۴۱۴ ام الہشیم  
 ۴۱۵ امات المؤمنین مقصود زوجه ابی جعفر  
 ۴۱۶ امیرہ بنت عبدالطلبیہ بر حیدر  
 ۴۱۷ امہ الغفاریہ امیرہ ابوزعفر  
 ۴۱۸ امین الدولہ بانوی سرای علی حضرت  
 ۴۱۹ پادشا مایران امیرہ الدین شاه قاجار  
 ۴۲۰ آقا حکیم ہر ویش عہد  
 ۴۲۱ آقا حکیم دختر حضرت قزاقی خراسانی  
 ۴۲۲ آقا دوستک سبزه فاریہ  
 ۴۲۳ امامہ دختر حضرت امام محمد تقی  
 ۴۲۴ امجدہ دختر حضرت امام محمد تقی

صفحه

صفحه

۳	آمنه بنت وهب مادر رسول خدا	۳۳	اسماء بنت عبد الله
۷	آزاد روز و جهر بن باذان غزنوی	۳۴	اسماء بنت عیس دختر جعفر طیار
۱۱	آسیه خاتم مادر مختلی شاه قاجار	۳۵	اسماء بنت محمد بن مصری
۱۱	آسیه دختر جاتیه بن صاحب بن ابی منصور	۳۵	اسماء بنت یزید انصاری
۱۱	آغا کوچک صبیحه روم سیف تیمیرزا	۳۶	اسماء بنت شمس الدین محدث
۱۱	آغا حاجی زوجه مختلی شاه قاجار	۳۶	اسمار العامریه از اهل مال اندلس
۱۲	آفا س	۳۶	اسماء بنت از نو ان اسلامبول
۱۲	آمنه زوجه ابن دینه شاعرست	۳۶	اعتماد از جاری متقدمه اشبیلیه
۱۳	آفا سکی دختر میرزا میران شاه	۳۸	اعرابیه از زنان بادیه نجد است
۱۳	آفا یکم از نساء عالمیدرجات پیر	۳۸	امامه بنت حسنه و ج
۱۴	آمنه بنت شرف الدین الدومجی	۳۹	امامه بنت ابی العاص
۱۴	آمنه رلیه	۳۹	امامه المریدیة از نساء صحابیه
۱۴	آمنه بنت علی بن عبدالعزیز دمشقی	۳۹	آمنه ابلجیل از صلحانی زنان عرب
۱۴	انی فاطمه خاتم از نساء اسلامبول	۳۹	آمنه الخالق دختر عبداللطیف بن صفت
۱۴	آفا ملک بنت ابراهیم بن خلیل بن محمد	۳۱	آمنه الغزیز شریفه زنی از اندلس بوده
۱۴	آمنه عقیل دختر عقیل ابن ابطال	۳۲	آمنه ابان زنی است خشمیه
۱۵	آمنه عیدلان بن سلمه یقینیه بنی ثقیف	۳۲	آمنه امین مادر اسامه بن نید
۱۶	اخت المزی همیشه ابواب ابراهیم المزی	۳۲	آمنه ایوب انصاری
۱۶	ارسلان خاتون از سلاطین ایران	۳۲	آمنه البینیر دختر عبد الغزیز اموی
۱۶	اریم باقی ستمی تقدیه کچم و جهر شاه	۳۴	آمنه البینیر بنت خزام الکلاویه دختر
۱۶	ارجمند بانو یکم ملقب به قمره محل	۳۵	آمنه جمیل از اقوام ابوهریره
۱۷	اروی بنت اشکارث بن عبد المطلب	۳۵	آمنه حیدیه بنت ابی سفیان
۱۹	اروی بنت عبد المطلب	۳۶	آمنه حنان
۲۰	اسماء ذات النظایرین دختر خلیفه	۳۶	آمنه حکیمه البیضاء دختر عبد المطلب



۹۲ حکیمه دشتی  
 ۹۲ حکیمه بنت ابی ذؤبیه حضرت عمر  
 ۹۲ حکیمه سیکه آقا دختر سلطان جبر  
 ۹۳ حمزه شاعر اندلسی  
 ۹۴ حمزه المحدثه  
 ۹۴ حمیده البربریه مادر امام موسی کاظم  
 ۹۵ حمیده بانو یکم زوجه خیر الدین محمد  
 ۹۵ حنیفه القنصی  
 ۹۶ حیات قائم زوجه شاه اسماعیل صفوی  
 ۹۶ حیات النساء یکم  
 ۹۶ حیاتی زوجه نور علی شاه  
 ۹۷ حاجیه زوجه فتح علی شاه قاجار  
 ۹۷ حلیه ازنا مشهور اسلامبول  
 ۹۸ حنیفه بنت احمد بن داود  
 ۹۸ خدیجه کبریا ام المؤمنین و حضرت زهرا  
 ۱۰۰ خاتون والده سلطان ملک عادل  
 سبف الدین ابی بکر بن ایوب  
 ۱۰۰ خدیجه الست دختر معصوم عباسی  
 ۱۰۰ خدیجه سلجوقیه دختر داود بن یحیی  
 ۱۰۰ خدیجه بنت بدران  
 ۱۰۱ خدیجه بنت القیم معروفه بانو الهیز  
 ۱۰۱ خدیجه بنت الماسون  
 ۱۰۱ خدیجه دختر ابو القاسم الزهری  
 ۱۰۱ خدیجه بنت احمد الراشد

۸۰ جانان یکم هندیه  
 ۸۰ جمیده سلطانیه دختر ملک عادل  
 ۸۰ جمال النساء رنجدادیه  
 ۸۰ جمیده دختر ناصر الدوله  
 ۸۰ جانیه دختر ابی طالب  
 ۸۱ جهان محبوبه ابی قحس  
 ۸۱ جهره دختر بنو الله  
 ۸۲ جهریه از زوجات رسول خدا  
 ۸۲ جمعه خانم بانوی مردم حضرت ناصر الدین  
 ۸۴ جمعه آرا یکم دختر شاه جهان  
 ۸۴ جمعه خاتون شیرازیه  
 ۸۴ جمعه زوجه شاه اسماعیل صفوی  
 ۸۴ جمعه شاعر دلوویه  
 ۸۵ حاجی قادیان دختر اسکندر پاشا  
 ۸۵ حتی زنی مدینه است  
 ۸۶ حبیبه قائم بنت علی پاشا از اهل سکت  
 ۸۸ حجابی دختر بلالی استر آبادی  
 ۸۸ حجابی از شوان کلپا یکان  
 ۸۸ حجاب  
 ۸۹ حره نام زینب الشعریه  
 ۸۹ حسنه التمیمه دختر ابو بکر بن عمر الدین  
 ۹۰ حسنه از همدی همدی عباسی  
 ۹۰ حنیفه دختر غلیظه ابی ذؤبیه حضرت عمر  
 ۹۱ حنیفه بنت حمزه

۵۹ ام کلثوم دختر نیکو ساجدین  
۵۹ اردوی سمرقندی  
۵۹ اقامی  
۵۹ اقادوست

۶۰ پادشاه خاتون حکمران ملک افغانیان  
۶۰ جبینة دختر ستمین عباد  
۶۱ بختیة المدینه از شاه مشهور مدینه طیبه  
۶۱ بدر البجی مادر القاسم بامر الله  
۶۲ برویه زوجه آمر بامر الله  
۶۳ بذل جواد می عبد السمین موسی السادی  
۶۳ برکته الست اکلیده مادر ملک شرف  
۶۴ بنه بنت عبد المطلب  
۶۴ پرتوپاله والد سلطان عبد العزیز  
۶۴ بریره جاریه عایشه  
۶۵ پریخانم دختر شاه طماسب  
۶۵ بریکه از جواسی آنا و شده بنی زهره  
۶۶ بزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی  
۶۶ بغداد خاتون دختر پیر چوپان  
۶۷ بنت ابجدی دختر جودی  
۶۷ بنت حسد اویردی پسر بن ابی غنم  
۶۷ بوران دختر حسن بن سهل وزیر  
۶۸ بحر زده خانم زوجه شاه اسمیل  
۶۸ بیگم دبلوی

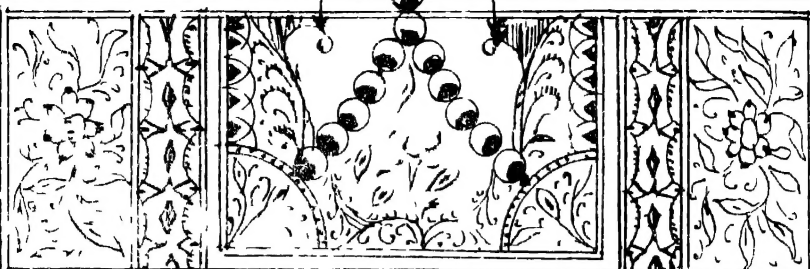
۶۹ حکیم جهان خانم دختر فضل شاه قاجار  
۶۹ بدور جاریه بنت الملک  
۷۰ بلقیس دختر محمد بن بدر الدین بلقیسی  
۷۰ بی دست  
۷۰ بی بی خواهر شیخ عبد الله دیوانه  
۷۰ تخمه عربیه  
۷۱ تذکار پای خاتون دختر ملک ظاہر  
۷۱ ترخان خدیجه سلطان جده سلطان ابراهیم  
۷۱ نقیة الامرا زده دختر الوالفرج  
۷۲ ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن علی  
۷۲ ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین  
۷۲ تهاضرت منظور بیان  
۷۳ تنوسه کینرک منقیه عباسیه  
۷۴ تیشه بنت وهب زوجه رفاه  
۷۴ تومان آغا  
۷۴ نقیة دختر خطیب محمد بن ابوالفتح  
۷۵ تندو دختر حسینی بن اویس ترکان  
۷۶ قوی التون زوجه طایفائی  
۷۷ نوسه  
۷۷ ثبینه بنت یحیی زوجه ابو خریفه  
۷۷ ثویبه جاریه ابولعب  
۷۹ جان مند اقادین  
۷۹ جرباد بنت شاه مادر جلال خان  
۷۹ حمده زوجه خضرک امام حسن

۱۳۲ ربیعہ بنت النضر ۶ رجب بنت علی  
 ۱۳۲۰ شیخ کا شانی و دختر بانف کا شانی  
 ۱۳۳ رضیہ سلطان دختر حسن الدین بخت  
 ۱۳۳ رضیہ از جاری عبد الرحمن تات  
 ۱۳۳ رقیہ بنت ابی مسی  
 ۱۳۳۰ رقیہ بیوہ حضرت رشید رسول احمد  
 ۱۳۵ رقیہ دختر حضرت اسماعیل  
 ۱۳۵ رقیہ و دختر محمد بن ابی بکر القسریہ  
 ۱۳۶ رقیہ بنت زید ۶ رقیہ بنت شینہ  
 ۱۳۷ رقیہ بنت ابی بکر ۶ رقیہ  
 ۱۳۸ رقیہ بنت ۶ رقیہ دختر غفر علی  
 ۱۳۸ رقیہ خواہر سلامہ ۶ رقیہ دختر سمون  
 ۱۳۸ زبیدہ خالون دختر جعفر بن منصور  
 ۱۳۹ زبیدہ بنت النضر ۶ دختر عالمگیر پادشاه  
 ۱۴۰ زبیدہ بنت النضر ۶ دختر عالمگیر  
 ۱۴۱ جمیع بنت طارش موصی کادغانی  
 ۱۴۲ سوده بنت زمره زوجہ رسول خدا  
 ۱۴۳ سیدہ بنت سید ناصر جرجانی  
 ۱۴۳ نواب عالیہ شاہ جهان ۶ بنت رسول  
 ۱۴۵ شفا بنت عبد اللہ بن عبد اللہ  
 ۱۴۵ شیرین بانوی حرم خسرو پرویز  
 ۱۴۶ شہر بانو دختر زبرد زوجہ خسرو  
 ۱۴۷ صفیہ زوجہ رسول خدا  
 ۱۴۹ ضبیہ بنت خزیمہ بنت ابی بکر الباقی  
 ۱۵۰ ضبیہ معاصر حکیم ازلی ۶ طلیحہ

۱۵۰ عائشہ و دختر خلیفہ اول  
 ۱۵۱ عمرہ و دختر سعد بن عبد اللہ خدا  
 ۱۵۱ علرش و دختر طرش بن رواحہ  
 ۱۵۳ فاطمہ زوجہ مرہ اسدی  
 ۱۵۴ فاطمہ دختر اسود بن عبد اللہ  
 ۱۵۵ قمرہ الہدیہ خلیفہ طایفہ بابہ  
 ۱۵۸ کماہم ۶ کماہم یکم  
 ۱۵۸ کتبہ فاطمہ ۶ لبابہ کبریا ۶ لبابہ صغیرا  
 ۱۵۸ لیلی بنت ۶ لیلیہ ابی حکیم انصاری  
 ۱۶۰ سمونہ زوجہ رسول خدا  
 ۱۶۱ ماریہ بنت شدون  
 ۱۶۱ عقیقہ و دختر شام بن عروہ  
 ۱۶۳ ملکہ و دختر پادشاه سبا  
 ۱۶۴ میون بنت بحدل  
 ۱۶۵ مہری زوجہ حکیم عبد الغزیز  
 ۱۶۶ مہستی از زمان مشورہ کعبہ  
 ۱۶۶ ماہ لقام جند ابری از ساطکان  
 ۱۶۷ نور جهان ۶ بانوی حرم جانیگیر شاہ  
 ۱۶۷ نہالی صاحبہ حرم ۶ والدہ شاہ سلمان  
 ۱۶۸ علیہ بنت و کتوریا ملکہ اعظمہ  
 ۱۶۸ انکلسا و استر اطرین ہندو  
 ۱۷۵ ہند جگر خوار بنت عقبہ  
 ۱۷۶ ہفت عقیفہ  
 ۱۷۶ ہمدی از سادات جرجان  
 ۱۷۷ یاسمن بوزوجہ میرزا کرمی و اسفا



آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن لعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمه بن مضر بن نضیر بن کنانہ بن عبد مناف بن قصی بن کلاب است که جدی بنی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سله لطن بالا رفت بحضرت خضر کائنات بنی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می یوندد و آمنه بزرگ دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن هشی است و مادر تره احبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بزرگ دختر وهب بن عبد مناف بن عدی بن کعب میباشد آمنه در سب و طب و حکمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر که فضل و فضیلتی او را مسلم کند ام شرف از این فرودتر که صدق گوهر رسالت و مطلع خیر است جهان فرزند نبوت گردیده است با جملة حال صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در ملک از دواج جناب عبد الله در آورد و این فرزند را مخصوص فرید ما بر فراموشی او کرد و اوادت عبد الله مست و خیال فعل از عام اغفل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشه ان عادل بوده چون عبد الله بن شهاب رسیده علاوه بر صاحت حسن منظر و ملاحظه و لطف مخبر و نشان حالی و تراد معالی نوری و جبین او ظاهر بود و هویدا می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بباحث امکان خواهد نهاد و کون و مکان را رعیت خواهد داد و از انیر و بیابان و کازنان عرب و ننه ان قریش بمهری و مزاجت او رغبت و وصل و موصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را بجنب آمنه خواست این جمله سعادت را برای او بسیار است و بنا بر مسطورات بعضی از مؤرخین در سب جمعی که روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از قیام نوری که جبین عبد الله بود بهشانی آمنه انتقال نمود و کشتی مکان جن و جمال عبد الله در شب از حلق خوش مخرون بودند و تلخی روز نمود بلکه بعضی بگری و بیچاره شدند و با انواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه باقیله بنت نوفل بن اسد معروف باقیله بنی اسد خود رفته شنیده بود که درین اوان پسر از ان عرصه وجود را بقدم و دیکو خود شرف خواهد یافت و محبت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و انجین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غریبتر است و همواره او ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله باید فرزند که او را خود در احیای عرب کردش نمود



بسم الله الرحمن الرحيم

خامه صنع که او اقیحسان آید <sup>مهر</sup> خلد را نثر نثرات حسان آرا ،  
 ری نگارند و قادر بر اندیشه قاسم که در نیمه امنیت صورت <sup>ساز</sup> باجماع خلق او و در حین  
 بسیاری از ربات بحال ، ایضا کامل از معرفت و کمال <sup>نور</sup> زودمان سادات نعل در  
 آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد راجعه و خسا کرد ، و سنس برده و سببان را در  
 فضایل و معارف شباخ و حارث و مشایخ نمود و ابواب است و او را بسیار روی مست  
 عقایل کشود و شور و خشم از و طلب کرد و مصونه نام <sup>است</sup> و ما در نیم آرا و  
 خواست محبوبه لرامی شد بر غم و ترانه غنچه طبعهای خادما <sup>در</sup> حل ساخت و ثجاء و قیامیه قلبهای  
 دام را گرم و نرم نموده بکتاب ملکه را بر بخت ملوک ناما از ثاب و و دان ، کار را احاطه نمود  
 ایند تا باند که امر آن است و فرمان فرمان و قدرتی بی پایان است و بلبس اسب  
 بزنان و مردان حیوان جن این است که باید غافل نبود که در عین زمان بوده اند که در غیر  
 قله دار بمانده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل خواست تحقیقی متق آو و در <sup>است</sup> لشکر که  
 کشور گرفته اند صدکا کرده اند و در ادب شده اند و اما بسیار را با مدرسی ذکر می کردند و اند  
 مصمم شدم که در حالات <sup>است</sup> شفاء مشهور است و اما در حال ابل جن طریقی برای این نیاز  
 از سن اتفاق <sup>است</sup> ب مشایخ الف ، از نوعات است <sup>است</sup> ب محمد منی افندی بدست آمد و ترجمه  
 اسام فر داده و علوم نمود و اما بعضی لغات که بنظر فانی درست می آمد بران افزودم و  
 بکارش احوال خدای حسان اندام نمودم تو مردی و افس او باش ز حال زنان نیز آگاه  
 باش ز فضل خود عالم بود چه دمی بود که زنی کم بود **حرف الالف**

بکلمه مفق

نقطه شریفه حضرت رسالت پناه مشهور علیهاست که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجه الحرام و چون طلوع جمال آن اقیاب سحر رسالت را در ماه ربیع الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یاسه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس مان حمل سه ماه علی التقرب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و بیحکایت موافق مذمت جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبده همت این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در ایجاب اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حملی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت سبیل نیستی آن بصرف رادشور عریه میکردند و اسلام این امین رشت را نسخ نمود قال الله تعالی  
**اِنَّمَا النَّسَبُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُخَوِّلُوهَا غَمًا وَمُحِيزَةً غَمًا**  
**لِيُؤْاطُوا عِذَّةَ مَا حَزَّ اللَّهُ فَرَأَىٰ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** ببارة اخري ماه انعقاد نقطه شریفه فی الواقع نفس الامر حجب الفرد بوده است که قبایل عرب انرا بحکم نسبی تخرجه الحرام قرار داده بودند و مناسکت حج بجای میآوردند و تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسبی و کیفیت آن و رسومی که در ایجاب داشته اند و خطبه که حضرت معصوم نبوی در نسخ این امین کرده اند و رجای خود از کتب تناسر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ایاس ریشه اورچنانکه بهر روده و از خضما منجمیده و جوهری که او آنها نموده اند بدین

بِسْمِ الْغِيَاةِ الْبَرَةِ الْأَمِينَةِ	دات الحمال لعقعة الرزينة
رَوْحَةَ عَبْدِ اللَّهِ وَالْعَرِينَةِ	أُمِّ بَنِي اللَّهِ ذِي السَّكِينَةِ
وَصَاحِبِ الْمُنْبَرِ بِالْمَدِينَةِ	صَارَتْ لَبْدِي حَسْرَةً هَاهُنَا

صاحب کتاب مواهب لدینة می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم نظرمی نمود و این ابیات می سرود

بَادِكْ فَيْكَ اللَّهُ مِنْ غِلَامٍ	يَا بَنِ الذِّي مِنْ حَوْمَةِ الْحَمَامِ
يُجَابِعُونَ الْمَلِكَ الْمَنَامِ	فَوَدَىٰ غَدَاةَ الضَّرْبِ بِالسَّهَامِ

شماره این نور را با صیغه عبد الله بدید و مفتون هوا صلت او کردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر  
 آن جنبه ظهور شود و بحجاب عبد الله عرض حال نمود و دوستداری وصال ابواب مواجید گشود و مال کثیری  
 و عده داد و اما آنجا شرف مامول مقرون بقبول نیامد و عبد الله را بدینضمون جواب گفت و درینمیان <sup>مفتون</sup>

اما الحرام فالحمایم دونه	و المحل لاهل فاستبیه
فکیف بالامر الذی بنعینیه	یحیی الکرم عرضه و دینه

غیاث الدین خواندمیر حبیب التیر منویدراتجوش را فاطمه ختمیه از جناب عبد الله نمود و فاطمه دختر ختمیه  
 از بسات کرام جامی جمیل داشت و نبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه براو معلوم شده بود که خاتم  
 انبیاء از صلب شریف عبد الله بن عبد المطلب بدنیا خواهد آمد و روزی سر را در بر عبد الله گرفت و گفت  
 چه شود که مرا بخیریت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر که به یکبار از انرا ماه مالکت آئی عبد الله در جواب فرمود  
 بعد از حصول جاوید اسکار میر است اما در همان شب آمنه بان فیض نایل گشت و آن نور را حامل و  
 شامل روز دیگر که فاطمه ختمیه عبد الله را ملاقات نمود آن لمعان و ضاء در پیشانی او نمود و پیش  
 و معلوم کرد که آمنه آزاد را گردیده و این موهبت با و رسیده و محموم شد و است متعبر و مغموم به  
 عبد الله گفت من آن نور را خواهم بان بودم و آن سعادت را طلب نمودم حال که آن بادیگر نیست  
 مرا با تو کار نیست برخی این حکایت را فاطمه شامیه و جامع علی بلبل عدیه نسبت داده اند بعضی از خوین  
 نوشته اند چون خبر فرا جت آمنه و عبد الله منتشر شد و دست نفر زن ماهر و می مشکین موسی از طالت  
 و رشک و درکشند و راه آخرت بنشیند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عالم  
 الفیل و سال حمل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شد و بیطربین را بمیلاد مبارک  
 خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کا عالم را با آسانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند در باب  
 اول فرا جت آمنه و ارای آن نور گشت و روح قدسی از ان ناحیه مقدسه گذشت تا به این  
 رواج نیز تقریباً بدست میآید و چهره و آئینه مطلوب بنماید اما وقتی در اینجا هست و آن این است  
 که حضرت آمنه در روز دهم ربیع الاول یا به غده جم ان علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد  
 و از انجبت آنرا ماد ربیع المولد و میگویند و علمی را مامیه را در وقوع این ولادت با سعادت  
 بشهر ربیع الاول مشکلی است خلاصه کلام اینان لکن اشغال نبوت از صلب عبد الله و تعاقب



لوالدى طمعت مقام علي فقطرة من فضلات له فكيف ارحام له قد غدت	في جنه المخلد ودار الثواب في الجوف تنجي من اليم العذاب حاملة تصلي بنار العقاب
---	---

از او زوجه سخن بازان و عظم زاد و فخر و زوای است که از انجمنی اصحاب آمده و از او خزان حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله که اسود علی بن ابی طالبی توت برخاست ابن بن چون منشأ اثری کردید اسم او در  
تواریخ مایه از بعضی کتب کجای را در مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر از امین شمارد در اینجا هم  
همان اسم نه اسم رسد عاصم در بر و حلی آنرا در زوجه مفسر باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است  
آنرا فخر و زوای و سخن باذان اصحاب از مناسبت عجم بودند و قتی که ابالی حبشه برین استبداد افتد کسری شجر بار بار  
لشکری مانورین نمود که حبش را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و انما دین بماند و  
میمنیا آنها را بنایا میداد و مقصودشان ابناء فرس متولد شده در آن ملک بود و در آن حضرت نمئی  
تأسیه فخر و زوای و سخن باذان مشرف اسلام مشرف کردید ندین انتقال الکه باذان بد شجر احانت کسری  
حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت یاب صلی الله علیه و آله ماسه با سلاطین طبر  
نوشته آنها را بدین بن اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بنبر ویر ویر منسطور دستند و جنردلی  
احترامی کرد و نامه را دید و باذان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی غمیری میباید زدن من فرشت  
باذان عرضیه حضرت رسول نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف حنر و غمیب فرماید و انحریم  
را باد و انفر مانور بدین منثور فرستاد چون مانورین بحضور مبارک انحضرت شرف جسته و مکتوبیا  
تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شبر و بر ویر را بدین منسطور دستند و او را با بود ساخت  
و غمیر و دولت اسلام همان نواحی را که در تحت حنر بوده سخن فرماید تا باذان بگوید  
دن اسلام را قبول نماید مانورین بن مبارک شده انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود  
بمن فرمای از انشرویه باذان سید و در آن هلاکت حنر و اعلام و اظهار داشته بود که متعرض غمیر

بسم رب العالمین  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على من لا نبي بعده  
وبعد

بمائه من ابل سوامر  
فانت مبعوث الى الانام  
تبعث في التحقيق والاسام  
فالله انهاك عن الاصنام

ان صح ما بصرت في المنام  
تبعث في الحلد وفي الحرام  
دين ابيك البر ابراهام  
ان لا تقاليها مع الاقوام

اما خلاصه شرح فرعه اذا ختن پيره سر سايافتر حضرت عبداللہ بکيصد شتر مہنت کہ حضرت عبد  
المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاہ ہم را کہ تہ فی مسدود بود و در خواب دیدخواست آنرا باز نماید  
فریش بممانعت جنک برخواستند او گفت ورد کارا کرده نفرزند من عطا فرمائی کہ مرادر  
ابکار خیر امداد تواند نمود کی انسا اورا تو قربانی کنم خداوند باد و دوسپہر کرامت فرمود و ہنگام ادا  
نذر در رسد بابتربانی کہ عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعہ کشند و بنام عزیز ترین بہمن  
عبداللہ و آمد لصوابید عقلا میان دہ نفر شتر کہ خوشحالی بکفیر بود و عبداللہ قرعہ زدند باز باسم عبداللہ  
در آمد عمل ادم مرتبہ مکر نمودند و در ہر دفعہ شتر فرو زدند بار دہم قرعہ بر سران افتاد و عبداللہ بکيصد  
شتر از مرگ نجات یافت و از ان زمان خوشحالی بکفیر بکيصد شتر کردید و نظر بان مقدمہ و دہتان  
حضرت اسمعیل علیہ السلام است کہ شتر حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ بن الدیجین خطاب کردہ  
و بنا بر عقیدہ او ذبح اللہ اسمعیل بودہ است نہ اسحق برخلاف معتقد جمعی الدین عربی و جماعتی  
کہ اسحق را ذبح اللہ دانستہ اند  
آمنہ بعد از سرودن ابیات ، آورہ گفت کل جی میت و کل جدید بال و کل کسیر یفنی  
و اما مکتہ و ذکر ی باقی و قدر کس خیر او ولدت طہراً —  
کویند این آخر کلام آمنہ بود پس ازین رفتہ را ہماری دیگر پیو و از اشعار آمنہ ابیات مسطورہ در  
ذیل است کہ در مرتبہ نو ہر بزرگوار خود عبد اللہ بہ نظم در آورده

عما حاسا لطیاء من الہاشم  
دعته المنايا دعوة فاجاها  
عشتیہ را حو یجملون سرسره  
فازتک عالۃ المنون و ربہا

وجا و رلحدًا خارجًا فی الفساقم  
وما نزلت فی الناس منل ابن ہاشم  
نقا و دہ اصحابہ فی التزام  
فقد کان معطاء کثیر الشراحم

فیروز دلی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نکرد و از آنجا که شرح حال او مفصلاً در کتب  
سیره و تواریخ مسطور است ما زیادہ متعرض نشدیم بمحققه گوئیم کہ بنی مزج قبیلہ از کاندہ بودند اما آنانی  
کہ در او اخر عمر حضرت رسول ص و بعد با راه ارتداد رفتند و بعد از بدو آهستہ باز دہ فرقہ بودند اندو  
در کثاف و قنیر آیہ ارتداد کہ در سورہ مبارکہ مائدہ واقع است این شرح مرقوم و فخر زری و فاضل  
بیضاوی و ابوالسعود عمادی نیز در تفاسیر خود از انرا کثاف نقل کرده اند چون خالی از آئینی نیست  
در انجمل نگاشته میشود

از یازدہ فرقہ کہ مرتد شدند سہ فرقہ در عهد حضرت رسول ص بودند و آنہا بنی مزج و بنی حنیفہ و بنی  
اسد میباشند رئیس بنی مزج اسود عسلی بود کہ تمام خطبہ من را ملک نمود و اجمالی از احوال و نگاشتن  
شد و بنی کہ بقتل سید رسول ص اہالی مدینہ را از ہلاکت او خبر دادند و اصحاب خشنود گردیدند و یزید  
بعد از ان حضرت نبوی ص انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینہ منورہ بتابع شد  
یعنی از طریق عادی بن خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفہ مسیلہ کہ کذاب بود کہ ادعای نبوت نمود و بجانب یمن غیر ان نوشت من سیلمہ رسول اللہ  
الی محمد رسول اللہ اما بعد فان الارض لصفہالی و لصفہ مالک حضرت در جواب این قوم فرمودند  
من محمد رسول اللہ الی مسیلہ الکذاب اما بعد فان الارض تندر ثامن لیا من عبادہ و الی الخ فقیہین  
مسیلہ را عاکری کہ خلیفہ اول دفع او مانور کرد و بود مقهور و مقتول نمود و قاتل او ہمان شخص جشی  
نام بود کہ حمزہ را در غزوہ احد شہید کرد و از این رو جشی کہ تہمت من در زمان جالبیت خود بہترین  
مردم را کستم و در او انی کہ مسلمان بودم شناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحہ بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفہ اول خالد بن ولید را بدفع او مامور  
کرد طلحہ پس از قتال بشام گریخت و بعد با نام و نائب و مؤمنی صاحب شد بہفت فرقہ از مدین  
و خلافت خلیفہ اول را ہارتادیش گرفتند و کتب طایفہ بنہ بن حسن فراری بودند و طایفہ  
قرہ بن سلمہ اقربن ابی سلمہ غطفان و طایفہ فجاءہ بن عبدیلیل از قبیلہ بنی سلیم و طایفہ مالک  
بن ثویرہ از قبیلہ بنی ییوع و طایفہ سجاج و خضر منذر کہ از بنی تیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفہ  
اشعث بن قیس کند و طایفہ بنی بکر بن وائل کہ حکم بن زید ریاست آنها داشت سمرقین رفت

حجازی نباشید باذان یقین معجز حضرت بنوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام ستوده و از حجاز  
 آنحضرت ولایت مین منصوب گردید و آنکه از اهالی ایران با و همراه بودند عبادت ایمان فایز آمدند و از آن  
 نازنده بود و ولایت مین داشت و بعد از آن حال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او وانی شخصاً  
 بود اما فیروز دلیلی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارت کسری برای استعلام احوال سیدانام علیه الصلوٰه  
 و السلام مدینه منوره رفت و پس از آنکه اسلام گردید و گوندد وقتی که دو نفر را موبادان چنانکه پیش ذکر شد بحضور  
 حضرت رسالت پناهی مشرف شدند پیش خود را تر کشیده بودند حضرت بدیده اگر اه در صفا  
 دیده فرمودند با هر که پیش وکیل خود را رسانیده اید عرض کردند با هر رب خود یعنی خسرو ویر و نیز حضرت  
 فرمودند رب من امر کرده است ریس خود را بجای گذارم و وکیل خود را برانستم

اما اسود غنی اسمش عیله و سپهر کعب بن عوف از قبایل مین و از غنائم برنی مرغ و مسوب بطافه است  
 معروف بنس و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نمود پس از حجه الوداع مرد گردید و بسبب عیال و  
 که در شبیه داشت با طلاق لسان کارها کرده چیزها کف و دعوی نبوت نمود و با ضلال فریب  
 عوام پرداخت و از آنجا که بواره با نقاب بود او را ذوالنخا میسنا میزدند چرخمار در عربی پاچه است  
 که سر را بدان بوشند گویند اسود غنی را حماری بود و معلم مروت با و میقتد سجده کن هر زمین بکند است و چون  
 می گفتند سر کین بدید از اطاعت میکرد و بدیخت او را ذوالنخا می گفتند از او از عجب است آنکه زنهای کراه که  
 به اسود می گفتند شده بودند سر کین حماری اسود را بر صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند با بجمله در  
 بد او را میبیلند و تاج به اسود گردیدند و او قوی گرفت و با اهالی بخران حمله نمود و عمو بن صام را که از جانب  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران قضا حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صفا شد و از آنجا  
 بتصرف در آورد و همچون باذان و اهالی صفا را با پدر زن او ملک نمود و ماورین اسلامی مین آشفته خال گردیدند  
 و مساذ بن جیل که با هر حضرت رسول اهل مین را احکام و فرائض دین مین اسلام میآموخت از مین حرکت  
 کرده در مدینه مآرب با ابو موسی اشعری پوست و بر دو با هم بخضر موت فرار کردند اسود غنی بعد از آنکه  
 شهر بن باذان را در صفا بکشت آزاد و زوجه او را قهر و تحت از دواج خود در آورده اما الفتی فیا مین  
 حاصل نشد چه آزا دینتو است بقاقل پدر و شوهر خود رنجبت و مهری بمهر ساند خلاصه چون تخمیان  
 اسود غنی در مدینه بمسج مبارک حضرت بنوی رسید قتل او امر فرمودند و بدلا لالت را دو و شصت



طایفه در زمان خلیفه اول رفع شکایت طایفه جم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق آمدند و چون طایفه  
 جیله بن ابیم از قبیلہ غسان بودند جیله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بودند مدینه بروم رفت پوشیده  
 نباشد که بعضی از ارباب سیر مدینه طلحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 مانوریت خالد بن ولید داشتند و این دهم است و تحقیق خالد از جانب خلیفه اول با نیکیارامو شد  
 اما ترجیح حال حجاج دختر منذر در حرف سقیفین میل باید و در احوال جیلین ابیم بعضی را عقیده اینکله و ازین  
 ملک نشان بودند این طایفه را سی خفته میگویند لکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشت بلکه  
 تابع قیصره روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جیله آخر شخص آنها  
 و منصب جیله که فیما بین اذیه و طرابلس شام واقع است با اسم او موسوم و بدو منسوب و بلادی که در تحت  
 حکومت جیله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی صیمه مالک اسلام شد و جیله خود قبول اسلام نمود و بدین شهر  
 آمد و ما خلیفه ثانی غریت حج کرد و در ثانی طواف شخصی از قبله بنی قریظ و از ارباب جیله کشیده جیله غصبا  
 شد و بی صورت شخص زود و دمان و بنی اورا خون آلود ساخت شخص خلیفه ثانی تطلم و خلیفه جیله رفت  
 مدعی خود را راضی کن و کره قصاص جو ابریم کرد و جیله گفت من از انبای ملوک و ختم من از راع چگونه مارا در  
 رتبه قرار میدی خلیفه گفت اسلام شمارا دیکر جبر قرار داده جیله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام  
 بر غریم تحفه ای خلیفه گفت همین طور است و اسلام را غریبا شد جیله کلین این حکم کرده نماطه گذارند و  
 خلیفه جدا شده همان شب با دوست و پنجا نفر از کسان خود از راه شام نقطه طینه رفت و مرشد  
 و بعد با ایشان شده این آیات را نشاند نمود

و غسانیا

معن بعد الحق عار اللطه	و لم یلب لها و صرن لها فخر	و ادركني فيها لحاج حميه
دعت بها العن العجم بالعو	فيا ليت اتي لم تلدني وليتني	صبرن على القول الذي قاله عمر
ويا ليتني ادعى الخاف تقيفة	و كنت اسير في سبقتهم و مضر	ويا ليت لي بالنام ادق
احال سقمي اهل البمع و الصم	ادن عماد انوابه من شريعة	وقد مجلس العود الضجور على الد
بر حله گفته است		
اخذت بالجمعة راسا ازعرا	وبالثناء يا الواضحان الدرد را	
وبالطويل العسر عمر اجيدا	بكا اشترى المسلم اذ تنصرا	

بود و مسماة بجماع پس از بخشش از او آمنة را خواست و در جباله کجاش خود آورد و آخر الامر جماع با بن  
و بنه را قتل ساخت اما آمنة صاحب طبع و ناسم و زلفش بود و زیاده از حد متعارف باین  
و مینه مهر و محبت داشت و محاورات شاعرانه فیما بین فوج و زوجه واقع شد و نهایتاً وقتی مجلسی این پادشاه  
خطاب باین دین و نشان داده کرده است

وانت الذی خلقتنی ما وعدتنی

و ابرزی منی لئن اسئمت مرکتی  
ولو کان قولیکم الجسم فدیدا  
و بعضی بیاس را نشه و یکم این بن در کما انما  
نجاهدت و صلیحین کادت عما یقنی  
ولی من قوی الجبل الذی و رقطة  
ولا کنما اذنت بالصره لسه

و اشمیت بی من کان فلد بلوم  
طع غرضاً اذنی و انت سلیم  
بجسی من قول الوستاء کلوم  
و یمین الاسواق کلثمه شده و این عارفان  
فهل اصرت الجبل اذا ابصر  
نضیبک لی ای وعقل موفر  
ولست علی مثل اذی جئت اعد

انما یکمی دشته مهر زاهر انشاء لو کالی و زوجه  
سعد و قاص از امرای کور کاتیه بود در سال شصت و بی که فرده یوسف زان با مینه سلطان بکفر کرب  
امیر نظام بک سر که انطراف شایخ کو تو اقلعه بود و روی نمود و تودر بعد و قاص ساید سعد را  
جسیر و میرزا شایخ به شد حکم استخلاص او و سعد اطاعت نمود و از خود به زبانه بکلام را  
ما خود به بقره نوع چون مستم عراق عجم بود بطام را از به نجات داد و پسرش را که افی فرخ نام  
داشت با فوجی از رزم که تقیم فسنه ما که اغا بکی را به بر آرد اغا بکی چون بی تو و مبد است فرده  
و شمر خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده را بکرفت و سه دی ایشان را بریده و نزد میرزا  
شایخ فرستاد و پسر شایخ کاغذی به اغا بکی نوشته در عنوان این شعر را سطو داشت

لعضلت للنساء علی الرجال

ولو کان النساء بمثل هدی

اقا بیکم از نساء عالمی دیجات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از انکما راوست

و ای ازان العلی که هر دم تیخور و خونا بازو

آه ازان دمی که دارد در سه جهان تاب نو

آمنة بنت الدیهو جی المحلی و خمر شریف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدیهو جی المحلی است  
پدر او از عجمان علماء و خود آمنة محدثه و از شیخان علامه سیوطی است و سلاطه مرار الیه را و اخذ

ابراهیم خان جو انیسر شوی بود و همه خادم حرم خاقانی ناست حرمت و عزت را نسبت باینز منی  
 و منظور میداشتند چه انبزن با کمال تحمل و شکوه بچرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دوست نفیر  
 خادم و نوکر را خود آورده بود که همه مردان رشتند و نامی بودند از جمله ملک سکت از بزرگان قباغ  
 سمت وزارت انخدره داشت و ناست مقصد بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت با و سرزند  
 و بنابرین مقصری در حوالی اما مزاده قاسم ناکرده و غالباً در اینجا اقامت نمود و لاجب که انتر با کمال  
 ایست و تائینی و بزرگی که دانست بمضاجت حضرت خاقان نابل نکردید و تا آخر عمر بکبر بود و گویند  
 شب زفاف چون فطیحی کلمه سوال و جواب گذشت صبح اغا با جی این عزیز کی غموز و ان بطور کلان  
 یارم کجه کلدی کجه قالدی کجه کسد <sup>نعم</sup> م کجه کلدی کجه قالدی کجه کسد  
 خلاصه مبلغی از عا بدو تمه نواع بطور سیو قال به اغا با جی و بستگان او حرمت شد و در تمه ماند و از اینجا  
 که خود فرزندی نداشت از سنا برادگان عظام کیکاوس سبزو و مرصع خان را بر بسم سری و دخری و دوا  
 معی خواهرزاده اغا با جی را در حاله ما کحت کیکاوس سبزو را آوردند و مرصع خان را به عباس علی خان معتد  
 الدوله جو اسیر بوداده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا با جی شدند و حضرت  
 که حضرت خاقان مکر میفرمودند از خوشی با این زن خوشوقت و مشغوم و نتجه ان گفته بعد بالظهور رسید  
 و اقوام اغا با جی خدمات عمد بعضی ایستادگان اولاد خاقان نمند و بعد ما در میان سلسله جو انیسر و  
 شاهزادگان ال خاقان و صلتها شد که هنوز ان رسته سخکم و استقامت دارد خلاصه اغا با جی  
 صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و شعر مهارتی داشت و اشعار مسطور در ذیل از شایع افکار او  
 خرم ان کو بسر کوی تو جانے دارد که سر کوی تو خوش آب و هوای دارد  
 بسر رفت و دلم شد بجرس ناقه دارد - عم این است که بر ناقه دانی دارد  
 نوختم از آتش غم نا صحتا ما کی زمیع ولها میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش  
 تا حشر نویسد اگر می نشود طے ولها نه دفتر حسن تونه طومار مندا ممت  
 اقامتی عاشق جلای در مذکره خود می نویسد اقامتی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود  
 ولی شرح حال شعری از ان در میان نیست <sup>امن</sup> زوجه این دینه است و این دینه از سر  
 صدر اسوده و نام او عبدالعزیز عسکری بوده و دینه اسم مادر اوست گویند و دینه را ابتدائی نکاح



دختر عقبل بنا خطاب را در آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم  
بعضی است هجری است مع ذلک است او را سی معاصی است روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا  
علیه السلام از سفر سام مدینه منوره معاودت نمودند و عقیل با جمعی با استقبال آنها آمد و در  
وقت ملاقات که بنوحه واری بر داشتند آیات ذیل که تفسیر کمال است است و است آنرا ذکر کرد

ما ذا فعلتم و انتم احرا لامم  
منهم اساری صریحی منیر جوادم  
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

ما ذا نقولون اذ قال النبی لکم  
بعترنی و باهلی بعد مقتدی  
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم

بنا از قرأ سطور است کامل این اثیه و کتاب مختصر و عمه المختصر و بنی اکتب شمره و کمر مر سوره سطور

اترجوا امه قتل حسین  
انا صاحب نایج طبری این شعر را مام کلشوم

در اینجا از ابنه عقبل است  
شفاعة جده یوم الحساب

ملت احسین علیه السلام نبوت داده و در آن فاعلت شریعتی بنی حضرت زبیب خواهر حضرت منب  
و بعضی هم از جناب سکنه داشته اند ابنه غیلان در نه غیلان بن سلمه و ستمه بادیه و اقبیل بنی  
ثقیف است این بن حسی بنه و بواسطه سمن و مسل بیت شجرت مانده و در آن زمان در میان مان  
احدی نبود که از ابنه غیلان و از فارمه و در عقیل ثقیفه مزین تر باشد و عمه نوان بر آریس و بیت  
ایند و از غیلان و حسیه و از و بجهت فرجی که ابنه غیلان داشت در حق او یکصد اذ ابلست ثبت  
یعنی هر وقت این زن می نشست مثل منبت که حیمه و چادری بر پا کرده باشد و قی که عبد العزیز است  
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول از منبت فتح طایفه نمود بهت نام مختش او را بر منبت  
ابنه غیلان تشویق و تحریس کرد و گفت اذ افختم الطائف فعلیک مانه غیلان فانه اذ اقبلت  
افلتت باریع و اذ ادبرت ادبرت بثمان یعنی فمئی که طائف را فتح کردید و تولبت و در غیلان  
را بخواب و چه وقت رو بطرف شخص آید چهار شکل از شکم خود بنماید و چون نیست کند شست و این را حیمه  
اشکار سازد و کینه زمان قبل از آنکه بهیت این کلمات را بر زبان آورد از غنیه اولی الار به می رسد  
یعنی در او شایسته شهور و میل بر زبان فرض نمیکردند لهذا از او جناب غنیمه و پس از آن در مجالس او  
ریب و تردیدی حاصل کرده و سبب از هر دو مامطرو شد کامل این اثیه بچای کلمات سطور در فوق

کرده و محله که مشارالیهام بدان منسوب است از بلاد مصر می باشد و از آنجا است جلال الدین محمدی مقدر حمد علیه  
 آئینه رطبه زنی عارفه و تضرع با در سال ولایت هجری نمد بود و او را صاحب مقامات و کرامات  
 میدانند که گاه بزمارت بشیرین حارث که از معارف اولیا می باشد سفرته و در یکی از مذکورهای  
 نویسد احمد بن حنبل و محمد بن حارث رفته تا آمنه در آنجا ملاقات کرده است و منتهای  
 دعای خیر از او نموده است بلکه که آمنه مشارالیهام بدان منسوب است یکی از بلاد شام می باشد و علاوه بر  
 این چند زن که تمامه با آمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمن اسم نامیده شده و از جمله آمنه بنت ازارم  
 و آمنه بنت اخطاف الاسلمیه و آمنه بنت قیس و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و  
 آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس می باشد و ابو العرج اصفهانی صاحب اخانی را عقیده آنکه  
 حضرت سکینه بنت الحکم علیه السلام نیز تمامه با آمنه بوده اند آمنه بنت علی را نیز از صحابه ختم  
 علی بن عبد العزیز و ثقی است که در عدا اسمی نکرده در کتاب انباء العزیز و تصفای ابی جح  
 محمد و ذکور است محمد بن ثمار ابی محمد بن اسماعیل بن سحران و محمد بن ابی التائب و بعض دیگر  
 از محدثین خانه شده و اتمام حدیث نموده و خود عظیم علم حدیث پرداخته و اوایل سال تقمید و نمود  
 بهشت هجری که گفته است آنی فاطمه خاتمه از عنوان دارالتعداد و علمای بولاق دارای علوم و  
 طبع شمر بوده از آل حسن یعنی از نسل خواجیه معالدین حسن بنی صاحب ماج التوابع است امیر خانام  
 او را در ملک از و اوج در آورده و پسرهای او بوجود آمده امیر خانام را داده و دارای مقامات علمیه  
 گردید است اینجاست دولت شعوان محمد ریس اشتغال است و بعد از آن بنی نخل کرده و بقصبات  
 یکی شهر مامور شده و مادرش آنی فاطمه خاتمه در سال هزار و صد و شصت و دو در آنجا وفات کرده و  
 مشارالیهام بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است و تذکره با منتخب اشعار و درج و ثبت  
 شده این دو بیت از ویست که نوشته میشود  
 آملش شمره لر سینه نخل ارغوان در  
 خیال تیر غمزنک اینا خاطر نشان در  
 و به شیره شمع جمال الدین بن الشیرازی مشهور است این محمد و معاصره ابن حجر عسقلانی بوده و ما این حجر  
 ملاقات و محدث نموده در هیچ الاخره تصدیق و پانزده هجری بوده است این بنه عقیل

جهانگیر شاه ماد شاه هندوستان بود و از قریب جمال و انکاس و شوئمدی که داشت سرور و متعلق خاطر پادشاه  
 مایا فرودان بن جمایر چهپ را دختر آوید جمایر او و آراشکوه و آناه و تاج و تیر زامداد و اورنگ یک  
 نام داشتند و چهار دختر به آنجنان آرد و سر از و کسی را و هتاس آراستاده بود و چون از حبس مانوس گشت  
 شوئمس بقعه عالی بایدار او در تهر آکره یا کبر آباد بنا نمود و آن را روضه تاج محل نامید و اکنون قبه تاج بی بی مرثیه  
 ساس الدین محمد ساجهان را سال هزار و سی و هفت هجری تا سحر و بیجا و مفت طلعت کرده و روی مثبت  
 الحارث اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی و راعه التهمی از نصیایات و  
 از سادات حم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر عزیزه دختر قیس بن طریف از مراد حارث بن فخر بن مالک  
 میباشد در تاریخ ابوالفضل در سان علم معاویه حکایتی از بن سطور است در روزی اروی بحضور معاویه آمد و پیش  
 و انوف زما ویر شده بود معاویه انهما ملاطفت کرده و او گفت مر حبابک یا خاله حال تو چگونه است  
 اروی جواب گفت ای عم شرم دارد و حال من بدست اما را این که تو گفرا ن بخت کردی و با این عسم خود در دنیا  
 نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نمود خود را خطه نامیدی و غصب این حق را دوستی ماکه ارا بن  
 خاندانیم بشیر از همه کس سلایق است سلاستیم از و می که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را حال فرمودند تجمیع  
 و امیه غضب حق باید و اعنند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم ما را سند و ما در میان شما شد مثل  
 نخی اسرا نسل در میان قطمان و ما را بن فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند بر و ن شد پس  
 از حضرت موسی عمر و بن العاص از معاویه اروی متعیر شده گفت ای مخور و کونا و کن جعفران تمام نموده است  
 اروی گفت با بن النابغه نوچه و سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاحر و بوده مشهوره که ماحرت قبلگی  
 مردان را تمنع میساخت در وقتی که فتولد سندی خیمه فندعی بدی نوتند چون ارادت حقیقت حال ابر پسند  
 گفت این خیمه فندعی من متعارف کرده اند این مولود بھر کدام سببه تراست از دوست و از انجا که تو با عاصی بیشتر  
 شاست دانی ترا با و کا و نمودند معا و گفت عقی الله عما سلف ای اروی حاضی که داری بجای و گفت  
 و هزار دینار میجو اجم که با آن برای فخری بنی الحارث در دشت همواری آبی جاری است بیاع منام و دو  
 هزار دینار دیگر برای نیتیه مزاجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی سزاید و تخمها  
 معاویه تسننار دینار و تقدیم مہبت اجم در تاریخ ابوالفضل نوشته است و اما لیب افندی کتاب  
 موسوم بجواب مطلقه ایند اسما ن را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی و مجلس معاویه بود و

عبارت ذیل از هیئت خطاب بعد از آنکه بنام بنی نعل نیاید آن فتح الله علیکم الطائف فل رسول الله ان  
 یصلک با دین بنت غیلان فانتها بیضا شمع بجاء ان تکلمت فقلت وان قاست ثقت وان شئت  
 ارتحت وان قدرت ثقت لقبل باریع و تدبر عثمان بنجر کالافحان من جلیسا کالغلب المکلفا یعنی  
 اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از غایم  
 با دین دختر غیلان را حقه تو قرار دهد چه او مار یک میانی است شکفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند  
 آوازی مطبوع از او مسموع شود چون بر خیزد سر و رانانده نمایل کرد و وقت غرامیدن بر تن حیران  
 شبیه است درگاه نشستن مانند خیمه قبه دار و بنیانی است و بار باشد چون فراز آید جبارش کن در کجک نماز  
 و اگر پشت کند هشت چهرین در خاصترین او پیدا آید دندانش بکل افحان است بابت دارد و در میان  
 دورانش کاهی و اثر کون است باید دانست که هست بختی ضرب المثل است و در جمع الاشیان سید  
 در میان امثال مسطور است که (داخت من سیت) اخت المرنی من لستم میم و فتح را  
 می باشد و اخت المرنی سمیة البوار بهم المرنی است که از اصحاب شافعی بوده و مختصر طبقات  
 سبکی جید فرزند شافعیه نام میرد که در علم فقه دارای مرتب نبوده اند از جمله اخت المرنی است  
 که در مسئله زکات معین در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصریح کرده است بروایتی این زن  
 در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیگ  
 سلجوقی از سلا حقه ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در سلک از و اج القائم باقی  
 ابن القادر باندبیت و ششمین خلیفه عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خارج حال  
 او بیاید ارهم بانی ملقب بممتاز محل و مناة بقدر سیه کلم و جة ابو الفتح محمد شاه ابن جهان شاه ابن  
 بهادر شاه پادشاه هندوستان فی صاحب جن و طالب حدیث و نویس بوده و بعد از فوت شوهر خود  
 محمد شاه باغ باصفائی در بیرون شهر دلی بناموده و از اقدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دلی در نزدیکی  
 دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و بانی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده  
 قدسیه یکم طبعی موزون داشته و رعنائی تکلف میکرده این شعر زبان هندی از او است  
 هم جای غمی کله لکی و لکو سکله هو | کبخت کیسی انکله لکی او رد کله هو  
 اگر حجت با تو یکم ملقب بممتاز محل اولین منکره شهاب الدین محمد شاه جهان ابن ابی القادر

الذی را که در مرتبه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا و کرده است اروی برخواند

الا یا عین و یحک اسعد بنا  
بتکلی ام کلنوم علیه  
الا فل للمخارج حن کانوا  
افی السهم الحرام فجمعتمونا  
فلتم خبر من ركب المطایا  
ومن لبس النعال من هذاها  
وکل مناقب المحرات فيه  
لقد علمت فربترحت کانوا  
اذا اسنقلت هم الی المحسن  
وکانا بل مقتله بخیر  
یقیم الحق لا یرتاب فيه  
ولیس بکاتم علنا لدبه  
کان الناس اذ فقدوا علیا  
ولا تسمت معاویة من حرب

الا متکی امیر المؤمنین  
بعبزنها و قد رات لبنا  
فلا قررت عیون الناسدنا  
نخر التاسر طرا احمینا  
فذل لها و من ركب السفینا  
ومن قرأ المشافی والمدنا  
وحب رسول رت العالمنا  
بانک خیرها حسبا و دینا  
رایت البد راق التاظرنا  
نزی مولی رسول الله فینا  
و یعدل فی العدا و الاقرینا  
ولم یخلق من المجرینا  
نعام حار فی بلد سنینا  
فان یقیه الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این آیات معاویه بگفت و الله صلی تم از آنچه نوسودنی و اورا بدان خود می فصلت  
با بحکم اروی آنچه خواست معاویه با دپو قید و نباشد که ابیاتی که در فوق به بند بخت نامه است  
و ادیم بی روی سطوات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروس  
فت عبد المطلب دانسته اند اروی مثبت عبد المطلب و خیر جناب عبد المطلب و حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله باشد مشار الیهما عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و قضا  
بیان بود و اشعار ذیل را در مرید پر خرد گفته

علی سمح سمحینه الحیا  
اکرم الحیم نیته العلا

بکت عینی و حق لها البکا  
علی سهل الخلفه الطی  
علی الفیاض شیه ذی المعالی

بجلاس مطور در فوق حکم مینویس مروان بن حکم نزد آن مجلس حضور داشت و از مقاله که از روی عمرو بن  
 العاص خطاب کرده و آن منبر شده که است ای بیرون ساکت باش و فقط کلام خود را بگو و موقوف  
 دار که ترا بخیر بشناسند و است از روی و مروان کرده گفت یا بن الزر فافونیز مثل عمرو بن العاص سخن  
 مسکونی بهمانا دینودی چشم و خرچی مو و کوناهمی قد و اندام ما ما سبب اعلام حارث بن کلد و مانی  
 و اصلا شاستی سید خود حکم که ادعای فرزندی آن بجائی بدارى چمن حکم را ساسم و مردی مبنوط اشعر  
 و منذ قامت بود و ظاهر او بر زریکی او دالت می نمود پس از مادر خود پرس تا تو را گوید که بدرت  
 کیست آنگاه از روی رو و معاویه کرده گفت و التند لو اسما س حراس این انتخاب شدی که من  
 مواحه من که بیدای معاویه بر روی که عجم خمر نه شده شد همدار نو این ابیات را بر خواندند

والحرب بعد الحرب ذات سمر  
 ولا احي وعنه وبكر  
 شمت وحشي غليل صدق  
 حتى ترو اعطى في قبري

محن جزيا که بیوم بدر  
 ما کان عن عتبة لي مر صبر  
 شفیت نفسی و قضیت نذری  
 شکروحتی علی دهری

و عموه من روی اختر عبدالمطلب سید در جواب او این ابیات چند ملت امانه را قرائت کرد

يا ابنة وقاع عظم الكفر  
 ملها شمسین الطوال الزهر  
 اذ رام شيب وابوك غد دے  
 بكل قطاع حسام يفر دے

خزيت في بدر وعبر بدر  
 صبحك الله قبيل الفجر  
 حمزة لبتی و علی صفیر دے  
 فخصبا منه نواجي النحر دے

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه از روی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر  
 خاسته از مجلس رفت معاویه و مروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این  
 حرفها را بشنوم پس از آن فرستاده از روی را مجلس بر کرد و اینند و از و درخواست نمود که حاجت خود  
 اظهار دارد از روی بوجهی که در فوق مسطور شد شنیدار وینا را معاویه خواست معاویه بمبلغ را مبدل  
 داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمی نمود و از روی از استماع  
 این سخن شدت گرفت و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات را خواند

محاصره نمود و از بالای کوه ابولیس سخن بگفت بجهان خدا انداخت و شهر را گرفت و عبدالمعز بر نه شهادت  
رسید قبل از شهادت مشا و رتبا با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست ابتدا آنکه عبدالمعز  
بن زبیر باد و از ده هزار نفر از عماران و اهل و کسان خود هفت ماه در مکّه حمله نمود و ماند از طول محاصره  
و سختی و عدم آذوقه بمرامان او بجان رسیدند و از حجاج امان حواسه ازین بلده مقدسه خارج شدند  
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و سبیب نام داشتند او را گذاشته فرستاد و او ماند که بر سرش زبیر نام  
و مادرش اسماء و معدودی از اصدا و او را وقت این سپهر ترویات النطاقین آه گفت ای مادر  
عماران سن از ماری من کشیده فتنه بکجه اهل و فرزندان دین سختی ترک من گفتند اینک قلیلی  
که مانده اند که آنجا هم پیش از ساعتی بمیر و نبات نخواهند داشت اگر من تسلیمم و حجاج و یامان او  
هر مطلبی که اهل انبار نمایند رد نخواهند کرد ای تو در این باب صیبت اسماء گفت ای فرزندان تو خود کایف بخویش  
بهر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق کجی دعوت بیسمانی و تقاضا و مست کن  
و ثابت قدم باش و بان که اصحاب تو در جبهه شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه  
مساز و مجبور و طبع انخاسته و اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدیده بوده که جمعی از زندگان خدا را  
و رهجوی نفس بملکت داده اگر کوئی من محترم و لی سبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز  
تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از اذکار نیکست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون غنقریب برید اهل  
میرسد پس همان نبه که حالا بانام نیکت براه آخرت روی و از دور و روزی کانی دنیا بنده بشی عباد  
گفت ایما در تیرم شما میان مرا شکنجه و عذاب کنند و بد از زندات النطاقین گفت ای فرزندان  
گو سفند که کشته شد اگر پوست از او برکنند مثلاً نمیشود از باری تعالی یاری خواهد و در غم خود را سخاوت  
عبدالمعز سر مادر خود بوسید و گفت ایما در من هم بهین عقیده هستم و از اول عمر بحجبات غاریت و سحر  
ناپایدار دل بسته ام و در اینکار که در آن میسبب شدم داخل نشده ام مگر برای اینکه نازم حلال خدا را احرام  
کنند و دست از دوستی خداوند بدارند تو شنیدی عیادتید برای من نمودی من امر و زشته خواهم شد  
مبادا از مرگ من متاسف شوی کار خود را بجای بیا که از پسر تو تا کنون از کتاب منگری نموده و بر  
فق و فقر زحمت در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری بخسته و هر وقت کسی امان  
داده با او غدرو مکر کرده و عداوتی و عابادی جو و ظلم روا نداشته بهمکاری عمل خود را

ابوه الخبز لبس له كفا  
اعتركا غربه ضيئا  
له الحمد المقدم والثناء  
قديم الحمد لبس له حفا  
وفاضلها اذا لمس القصا  
وباسا حزنسكب الدماء  
كان قلوبا كثرهم هواء  
عليه حين نبصره الها

طوبل الماع املس شيطي  
اول الكشم اروع ذبي فضول  
اني الصيم ابلح هبري  
ومعفل مالک وربع قهر  
وكان هو الفتى كرم وجودا  
اذا هاب لكاه الموت حتى  
مضي قد ما بدى رأى حبيب

در سیرة ابن بشام و مسامرات محی الدین حسین

مسطور است که ما فی موردوف را روی قبل از فوت پدر خود گفته با معنی که جناب عبدالمطلب  
در مرض موت خود را روی و ام حکیم البضاء و سیمه و بیه و صفته و عا لکه دختران او بودند  
خود خوانده و فرمود مرثیه بانی که بعد از فوت من خوابید که هست قبل از من بگوئید و هر یک از آنها  
برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مرثیه را روی و انوقت نظم کرد و مرا فی خواهران او نیز  
محل خود مذکور خواهد شد این اشیر کوچیم از نقر بن صحابه با سم را روی مشهوره بوده و نفر از آنها  
اروی بنت حارث و اروی بنت عبدالمطلب سیاسته که شرح حال آنها نگاشته شد و نفر دیگر  
یکی اروی بنت کریم و عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و سمن ملاحظه عفان و ولید بن ابی  
اروی دختر ام حکیم البضاء دختر عبدالمطلب است دیگر اروی بنت الامیس که بختی سعید بن مکرک  
از عشره مبشره است او را نقر بن نموده و او ابتدا کورش و عاقبت بجای اقامه در گذشت  
علاوه برین چهار زن بکنفر بن دیگر ستما و باروی بوده چون معروف بام موسی سیاسته در  
حرف الف و سیم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواهر عیسا  
است مادرش قیل یا قبتد دختر عبد الغزا بوده اسماء از برین عوام که یکی از عشره مبشره است در  
سک از دواج در آورد و عبد اللہ بن زبیر که در سن بنقاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلها الله تعالی  
بنظم تجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از زبیر بن  
معاویه نه سال در مکه مظهر خلافت کرد و تجاج با مر عبد الملک بن مروان اموی آن بلده مقیم



نزد عبد الملك فرستاد و جدا و جدا در چون یعنی در قریه مان که مغظمه در خلی که طرف راست کوه اقبیس  
 واقع بود به ارکیت اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه داد اسماء خواست از حجاج در خواست  
 نماید لهذا امر را حجاج عبد الملك کردیده و حجاج امر کرد عبد الله را با ایشان تعلیم کند و پس از آنکه حجاج  
 و یحیی بن ابی ریحانه آنجا رسیدند در چون مد فون ساخت بنامین عبد الله افتاد بر سر دار بود که از کعبه خیر  
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده ماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود  
 در گذشت و وی هم حرم و دختران داشته خود که یکصد بن برید و سال تمام بر سر دار بود ولی بنحیض ضعف است  
 در صحیح مسلم طوطی است که عبد الله بن عمر را بمقبره می برد و انداخته و مادرش هم برودی در گذشت  
 آن ابن ابی ریحانه که وی پس اقل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول نکرد  
 تا نیا با تعدد امر با حضار و او امثال اسماء را که بنی خود و ذوات النطاقین بود و بنحیض حجاج باو گفت در بنایه  
 که عبد الله را آن مبتدا کردم مرا چنانچه یافتمی اسماء گفت ترا اینان ما فم که دنیای بهر مرا خراب کردی و  
 آخرت خود را آخرت بنمیرستی عبد الله علیه و آله فرموده است ان فی تعقیف کذابا و سراجی در طافه  
 تعقیف کفر کذاب و کفر ملاک است و آن ملاک کسده و تو ای بنی اسماء در صحیح خود ذکر کرده  
 است و اسد الغابه در ترجمه حال این بنچنین طوطی است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش  
 رفت و او را بحال سگاپت کعب باید مرد و در بالی یافت مادرش در جواب گفت گویا بمرگ ساقی است  
 اما من تا تو را در یکی از دو حال بنمیرم راضی در بنمیرم تا باید تو بعد از لحداثت فایز شوی و فایز هر ما  
 عند الله و خیر و باشد یا غلبه و فتح تو داده و پس ما بم عبد الله را از اسماء چنین می نمود و روزی که عبد الله  
 مقبول شد نزد مادرش رفت اسماء باو گفت ای فرزندان ما و ای بنمیر ملاک قبول امری راضی شوی که عاری از  
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شیر باو و دعوت بهتر از آن را به خورده و بنامت اسماء به ذات  
 النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از زنان قبیل بنی عذره است  
 مثل معروف لا عطر بعد عروس را و گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل سید  
 در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیل بنی عذره در سگ از دواج عمراد و خود که عروس نام داشت  
 سگ است گردید و وی پس از چندی عروس در گذشت و پس از فوت آن قبیل دیگر اسماء را در جباله نکاح  
 خود در آورد و آن شخص نشت روی بود و از دمسش را بجه کریمه ششام میشد و متبکله شوبه دوم اسماء او را

نمود و چیری نزد من بهتر از رضای خدا نیست بارالها آنچه گفتم برای ترک نفس خود نیست محض تسلیت  
 ما در گفته ام که در اینحال متانت نباشد اسماء گفت ایغیر زندامید وارم که صبر من در حق تو جمیل باشد که  
 منسوب گردیده پیش از من در گذشته ملک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غلب آمدی من و پیغمبر  
 قدم پیش نه تا مال کار معلوم گردد این نیز گفت ایما در حد ترا جزای خیر دیدار دعا فرو گذار من اسماء  
 گفت پوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بیاطل قتال نموده تو حقا جهاد بینمانی انگاه بهما  
 بدعا پرداخت گفت خدا یا بقیام لیل و صوم هف ر عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت  
 خود را شامل حال او دار من اورا بتو سپردم و هر چه برای او مقرر کرده بدان اضی شده ام و در اینحال مرا  
 باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس این نیز بکنهای مادر خود را گرفته بویید مادرش گفت و داع میکنی  
 عبد الله گفت بی برای و داع آمده ام چه گمان میکنم که امر وزیر رود زندگانی نمانم اسماء گفت و از روی  
 نصرت برو و انبیا نایز من با بود و داع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشد و دست کام معانقه دست  
 دات انطا قین بر بی که عبد الله پوشیده بود و در گفت بهنسا که آزوی شهادت داند چون را بکنجا  
 میکند از این بگفت من این را نفس طمینان قلب تو پوشیده ام اما گفت دروغ را طمین نخواهد ساختن من  
 بگرددن عبد الله زره خود را بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و داسما را بر کمر زد و رومعه که نهاد و در

الی اذا اعرف بومی صبر  
 اذ لعنهم لعرف ثم بنکر

حالتی که این جند را می خواند بدیت  
 و اما یعرف بومه الحک

اسماء چون این شنید گفت انما الله صابر و ثابت قدم خواهی بود دیدار تو ابوبکر وزیر بود و زوجه  
 توصیفه است با جمله این نیز مثل شهر حمکه بر کوه حجاج نمود و پس از قدری مقابله گشته دو کعت نماز و طعام  
 ابراهیم کرد و باز مسجدها را شاد و مقتول گردید و این در روز شنبه بعد از ماه جمادی الاخری از  
 سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله نیز در اینسال در سن هفتاد و سه سالگی بود و بمکه عبد الله قتل شد  
 شامیان از فسطاط سرت سیر گشتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله این نیز متولد شد و من نیز گفتم  
 و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده بکیر میگویند و اینکلام ناظر است بطلبی دان نیست که بهود میگفتند  
 ما سلیک اسخو ساخته ام و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری برور دکار که صفا را طاهر نمود و در سن  
 سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان را نیز و بکیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

بنده بخت خوشت که درین هنگام است و شرح حال آن در حرف با یاد بعضی گفته اند اخوات مومنات نه  
 انقدر دست خوار و بکوت مادر که همان بخت خوف باست با یکجا اسم بخت عیس در ابتدای اسلام با شوهر خود  
 جناب جعفر طیار بختی رفت و در اینجا عبدالله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمد پس از آن بهرینه منور او را  
 بعد از شهادت جعفر طیار بابائی گزیده کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر و جلاله کجای علی امیر المومنان  
 علیه الصلوٰه و السلام داخل شد و یکی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عیس اشرف دیگر نیز حاصل آمد و آن ابن  
 بود که خواهر اعمی او میونه بخت کجاست داخل در زوجات حضرت رسول اکرم ص کردید و خواهر دیگر او ام  
 الفضل لبانه بود جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلی و طینی و سلم بن عیس همسری حمزه شد  
 اشرف بخت و بهر آن خطا فرموده است که در وصف اسماء بنت عیس گفته اند وی اکرم الناس اصحابها  
 یعنی اسماء از جهت دانا و دانی که بکسر سائیده اشرف ما س است (عجب نصیب عین برون بر است  
 اسماء بنت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن  
 اسماء که از معاویه بن ابی سفيان از بطن او بوجود آمده می شد فرموده چند کتاب حدیث بر بنی عماران محدث  
 قرائت کرده و بعد از آن آنها را بکرات تدیس نموده است و درین خود تفرد و بود و فیوض فضایل  
 و برکات وجود او بسیار بوده و صفات کثیره داده بار بار زیارت خانه خداست رف شده و ولادت  
 او در آخر سال شصت و بی هشت هجری و وفات او در پنجم سنه مئتمده و سی و سه و در ان زمان زیاده  
 روایت حدیث احدی از او مقرر نموده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی دو سال قبل از او  
 یعنی در پنج الاول سال مئتمده و بیست و سه در گذشت این ورودی در سنه الحشر و در پنج سال مئتمده

لکذا ملک کن احب ابن صصری	تفوق علی النساء صبی و شیئا
طرا القوم انتم مثل هذا	وما النانیث لاسم الشمس عیثا

و مقصود ازین صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الا انصار را به دختر  
 یزید بن النکین الاشجری است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده و بقضااست بیان موصوف و معروف  
 روزی از طرف سایه زنان صحابه مامور و بجهت حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد  
 یا نبی انت و امی یا رسول الله ما وافدة النساء الیک ان الله عز وجل انکسک الی الرجال و انما کافه  
 فامنا بک و به المات و اما مئتمنه النساء محصورات مقصورات قوا ید یوکم و مئتمنه شوکم و

بعضی حکایات  
 در حق بخت  
 عوف است

بهیله خودییر اسماء کعت اذن بدو بر قبر غرام خود و سق سی کر کیزان غمخس با اجازه داد و اسماء

ابیکت یا عروس الاعراس

بر سر قبر عروس فنه ان جبارات الله یزود

مع اشیا لا یعلمها الناس

یا ثلثنا فی اهلله واسد اعند الباس

یعنی کر میگوید بر نوای عروس و سهای کی سیکو میان کسان خود و یلم برداری بمالست و باه بود و در بر و  
حکمت و نیزه شیر شاست دای و دو وصفات حمیده دیگر بود که مردم از ان خبر نداشتند و شوهرشانی اسماء کعت

کان عن الحق غیرو نفاس

ان صفائی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود

یعنی در وقت تمام براد و نفا فل و نتاج نمیرست

و یعمل السیف صیحات اس

و هنگام فرار از شر اسلحه شمشیر و دشت بعد از ان باز ماما و مبدج عروس برداشت کعت  
با عروس الاعراس الازهر القلیب الجیم الکریو المحضر مع انشاء له لاندکر  
یعنی ای عروس توجیه زشانی داشتی و نانی بواکنده بود و میس بکبر بنیاستی که زبان نیاید باز شوهر اسماء پدید

کاز عیوفا للمخنا والمنکر

که آن صفاتی که عروس داشت و زبان برد می بود

البر غیر اعر

صیت لثکمه غیر انجر

یعنی عروس انکا های بدگراست داشت و خوشبوی بود و از دهنش ریه که ریه اسماء نمیشد شوهرش  
داشت که هر که آخری کنایه باوست آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطر دان خود را بر نداشت  
و بجای که داشت شوهرش کعت چرا عطر خود را بر نیداری اسماء کعت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس  
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در بیان عرب مثل تل بعضی بجای تل فرور لافجا عطر بعد عروس کعت  
و شرح آنرا از ابرار دانسته که شخصی رشب فاف از زوجه خود ایچ کر بیه شمام نمود از او پرسید از عطریات  
چیزی نداری کعت چرا آنرا ذخیره و حیث ان کرد و ام شوهر کعت لافجا عطر بعد عروس یعنی عطر را پس  
از عروس کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در وقتی گفته میشود که شخص خیزی داشته باشد و موقع صرف  
و استعمال ان شود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء ثابت عکس زنی صحابیه و دختر عکس بن  
حدود و وجه جناب جعفر طیار بوده و عکس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از  
این زن و نه نفر زن دیگر مرغ فرموده و آنهارا اخوات ثمنات خوانده و این بقیدقی حضرت به  
ایمان انصافی بحقیقه شانی عمده برای اثبات ثناید و این در زن انفر خواه نایانک مادروا مدنا

عرفا النصر والفتح الميدنا  
اذا كان الحديث عن المعالي

در او اخراين قضيده اسماء عامريه نوحی خوب

الموحدين عبد المؤمن علي كاشته كبريت اوليات

كبتنا امير المؤمنين

رايت حديثكم بها تتجونا

و مناسب حسب و نسب خود را بر امير المؤمنين علوم ساخته و اينكار را بوجهي احسن پرداخته است  
اسماء عجمي است از عنوان اسلامبول و دختر احمد اقا سرخانه كمال خاصه و روجه محمود و جمال الدين  
خطاط مشهور و در حسن خط بدرجه شومر خود اشتها دارد اين نون چون از نو مر خود تعليم خط گرفته و جمال  
الدين ميل و رغبت تمام نكات خط را با خوشه طوري براي او مرتقي حاصل شده كه خط اسماء مخطوط او از هر  
عمر حال الدين بلكه جبه و مابه بوده است و بسيار جز با اسماء نوشته و جمال الدين با اسم خود رقم  
كرده است و از خطوط ممتاز اسماء كه رقم کرده و ديده شده است لوحه است كه تاريخ ان هزار و  
دويست و شصت و دو و شصت ساله مرزنامي كه اسم اسماء مينمايوده و در اين كتاب شرح حال اسماء  
درج شدن اسماء در مرز نام ذكر مينمايد و ميگويد كه همه صحابه بوده اند و از آنهاست  
اسماء بنت عفوف مسوده عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعراي عربيت و معروف بفرش و اسماء بنت  
عفوف عمزاده است و با جري اين عاشق و معشوق در زمين الاسواق مسطور است و چون فرشتي در  
لغت عرب معني ترين است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعي كه داشته اشعار خود را بحد و احوال  
ترين مرز مينمايخته معروف بفرش شده و مملول را تير فرش مكنفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و  
مملول در چند موضع محل ذكر شده اند و هر طره را در زاده امر چون با و شباهت داشته لقب فرش  
اصغر كرده و بعضي گفته اند چون عمرو بن العاص

الذارق و الرسوم كما

معروف بفرش شده و اين تير لعيد منيت چه

رقش في ظهرا لادم قلم

در شعراي عرب اشخاصي هستند كه بغيري اقبير است خود ملقب كرده اند و بسيوطي در اخر كتاب

مرز فضل مخصوصي در احوال انما كاشته است و عجب آنكه در عرب بعضي از مرزها بوده موسوم با اسماء  
ابن الحارث و اسماء ابن ريان كه از صحابه بوده اند و اسماء ابن خابجه القفاري كه جوالمزدي توكو  
و از تابعين شمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقيل دخيل بوده اعتماد از جوارى معتد  
بن عباد سلطان به بخت انصيله بوده است و ميثينه دختر المعتز از بطن او وجود آمده و شرح حال

مثل اسماء

و حالات اولاد کم و آنکم منته الرجال فضلتهم طلبا بجمع و انما حیات و عیادة المرضی و جنود الجنائز و ابراج و  
 و افضل و نیک انجادی سبیل اند غرض جل و ان الرصل اذا خرج حاتقا او معترا او مجذا حطنا لکم انما الحکم  
 و غنائما لکم و در دنیا لکم اولاد کم نشاء لکم فی هذا الجود و انخبر دینی بیرو و ادم بغدادی تو بادای تمهید خدا من  
 از جانب جمعی سوان بحضور مبارک تو آمد و ام تران اسی غرض جل مسخوث رکاز زمان و مردان فرموده و ما بتو  
 خدای تو ایمان آورده ایم ما جنس سوان دلبس برده محبوس و در خانه های شوهر با حانه نشین هستیم و محل شهوت  
 میباشیم و فرزندان شما از ما وجود میآیند و شما حاکمست مردان بواسطه حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه  
 و عبادت بپارایان و تسبیح خازه با و چهای مکرر بر افضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است مسا  
 مردان جهاد فی سبیل الله است و چون سهام مردان برای حج و عمره یا بعزم حجاب و حرکت کشید و اما اموال شما  
 حفظ کنیم و برای لباس شما بپوشانیم و فرزندان شما را کاهاری و تربیت میباشیم و در صورت ایام ما احو  
 و مثل خیر شما شکر می داریم بانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به  
 اصحاب کرد و فرمودند امثال انیقامات مقاله بهتر از انکه انیز بیان نمودند شنیده اید اصحاب  
 عرض کردند که انکینم هیچ زنی با این جن محاضر و معاوضه نمیکند با شد بعد از ان سیدنا م علیه الصلو  
 و السلام با شما بخت برید خطاب کرد و فرمود و ای خاتون تو خود بدان و بر خنای که از جانب هست  
 نزد من آمد و بفرمان که اگر سوان با ازواج خود و دشمن قاری کنند و انهار از خود خوشنود دارند و همین  
 عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل نیست با اسماء بنت یزید سا بر سطورات  
 ابن ابی اسما و بنت زنی صحابه و خاله زاده معا بن جبل که از کبار صحنه است بوده و نجاعت و قوه  
 قلب مردان داشته و در غره یسوک با ستون چادر خود را بر کفار را بر آه خدم فرستاده است اسماء  
 بنت شمس الدین و خنجر شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و ما در حج القی الدین بوده و پنهان قل از قوه  
 ابن حجر عسقلانی متولد کرده و در کتاب ابناء الفکر ذکر او شده است در ماه رجب سال سیصد و چهل هجرت  
 خدم بپایم خود که داشته و ابتدا بتخصیص علی نام شده هر کرده و بعد مادر سلک از دواج حلا الدین معمر حرمی ملک  
 داشته است در حال فی عاقل و فاضل و در قلم و با تقوی و قناعت بوده و قلمه الرحیم که شرح حال او  
 سیاید خواهر انیز بن سبب اسماء العامریه ادبیه بوده است از ان بی عامر از ابالی اندلس ساگر  
 مده است بدیده و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته و قصیده برای صبا خانم و اموال خود ماهر

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از مجری نایب الرضا فی حکایت کرد که گویند و تمام خلافت  
 الواقع بابتد بواستطاعت مایات مصترسم شدم و غلبه جدا در سجوی من بود و مرا طلب میکرد بنا برین بنیونتم  
 در رسافه و سایر اماکن نزدیک بوطن خود بمانم تا چار رسیده گذارم و در براری میگویند که جوافر دی که  
 الطبع را بچنگ آرم و در بنا و او چند کای بامی بسر برم و انشای کرد و س خندمه و دم بطرف هفت  
 بنشستم در جلو جادی مرزانی دیدم بر من نصب کرده و افسا داد و می بران بسته اند و اصل چادر بند و سلا  
 کردم و خاتونی از و رای برد و جواب سلام داد و گفت ائمه الطلح با حضری فخر من است الضیفان بواک العذر  
 و محمد که التفه لیس بن کشته همه ای سماحت آید میال آورد و بر جیب قدم من برداخت و ما ستراحت  
 و اطمینان مرا کرد و من گفتم و اتی الطمین الملوک و یأسن الموعود من دن ان ماوی الی جبل العیصه و ما من و  
 نفع یرید فلما یخون السلطان طاله و الخوف ناله ان عاتون چون کلمات مرا شنید و است که مرا  
 نوبش خاطر بست و از غلبه بختی خائف شدم بر من نیست آورد و گفت اقد ترجمه لسانک من ذنب کبیر  
 و طلب صغیر یعنی سمانا زمان تو از کتانی بزرگ و ولی خود ترجمانی کرد و البته مرکب خطای سده و از انظر  
 است راه اسی است پس از ان و ایم الله لقد صلت بغناء بل لا یضام بغناء احد ولا یجعی عیاضه  
 لبد ذی الاسود بن فغان احواله کعب و اعمامه سباع صعلوک انجی فی ماله و سید تمکلی فخاله صدوق بجو  
 و قود التا خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن فغان است که امام بیست و نهم  
 او را بابیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امام بیست و نهم ابی العاص و نثر الی الکتاب  
 بن الریبع بن عبد العزیز است و ابو العاص شرف و امام ذی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و  
 شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امام که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده و نوه دخی نبی اکرم  
 صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان وارد دست مدست  
 که کاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد و با بجمه حضرت صدیق طاهر و فاطمه سلام الله علیهما که  
 خاله امامه بودند بجانب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزینب  
 اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المومنین امامه را ترجیح  
 کرده بعد از شهادت آنحضرت شمار الیها بمنیره بن نوفل شوهر نمود و بر او ابی امامه قبل از که در حال کساح  
 امیر المومنین در آید شوهر دیگر داشت امامه امامه المهدیه امامه یا امامه از نساء صحابه است

فی حاله و ندم

بنیبه بعد ایبیا و اعما چون در ادبات معارفی دایه اسحاری حاصل بود ادات اعراسه  
در سامت تحجی القین عربی اعزاسه را ارمان باده بخونسه و حدیقه منت عبدالوهاب بن سبه النکیر  
یکی از طغای بی حاس باعزاسه عاشق شد و او را در جاله کل خود آورد اما هوای دار الحکامه و رامساب  
نیامد و زندگانی مصایه را پسندید و هر روز نصف و برال او را دادند و عمومی فراوان داشت و مکرر در  
خلیفه اروسوال کرد که در اربابان منی و است بجنده آتاش شود و خود را مشغول نیاری و روزی بر روز و دو  
میوشی اعزاسه گفت مرا الصبح با و جمیع های صحرا آستان و شری که بنامان مدو کنند و صدای انما را  
سیل مفرطی است خلیفه را در نقطه شهر در کار حله ضرری برای او نماند و فرمان داد که بنامان کو سدا  
خور را در حوالی قصر جدا سد و القصر را معنوف نامید و اعزاسه را در آن ساکن ساخت اعزاسه چون وضعی  
ستیه بوطن اصلی خود دید زاده نماز کردیده و باده بخدا و را میسر اصرده و مخزون ساحت وری خلیفه  
بنامی بقصر معنوف رفته و در اعزاسه کرب و زاری مشغولست و آن ایبیا می خواند بدیت

وما ذنب اعزاسه قد فت بها	صوفی القوی مزجت لم یکن ظنت
نمنت احوالها لزعاه و حبه	سجد فلا تقضي لها ما تمت
اذا دكرت ماء العذب طيبه	و رد حصاة آخر الدلائل انت
لها انه عند العشاء و اننه	سبح اولوا اننا له لجننت

خلیفه از شنیدن این ابیات راضی حاصل کرد و با اعزاسه گفت غم مخور که مرا خود نایل سندی در کجای من باش  
و نیز در قوم قبیلکه خود رو و او را با جمله اسباب و اثاث البستی که در قصر معنوف بود و بطن خود و فرساد و بعل  
بر وقت بنکار صرفت با اعزاسه ملاقات بکند اما ایبیا که از اعزاسه اعلان بدیت است با بغیر حزقی  
در دیوان شوب بغیر عامری مطور است و مخطویت چهارمی را امشال البهاران افزوده است و نظیر  
داستان اعزاسه بعد ایبیا به امامه بنت خنوخ از رخای عرب است که در نظم شعر معارفی داشته  
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن فغان که از جوانمردان عرب است برشته لطم کشیده بدیت

اذا شئت ان تلقی فنی لو وزسه	کل معذی و کل عیان
و فیها فضلا و خود اسود دا	و ذبا فذاک الاسود بر فغان
فتی لا بری فی ساخر الارض مثله	لیوم مضرب و لیوم طعان



در سال نصد و هشت هجری در سیم ماو ذی القعدة در گذر است از برترجیای اسماعیل الخانی که از  
اشیاء سوطی میباشد و منار البه در کتاب منج ذکری از خود و در آیات حاتیه را را وثبت کرده است  
اسم العزیز شریفیه نمی بوده است پس که در شعر و آیات محرابی است و در بیت مطهر  
در ذیل که از آیات را ائمه باشد و متضمن مضمون لطیفی است و در فتح الطب باین نسبت داده شده

لحظنا بحکم فی الحدود	لحاظکم تحررنا فی المحتسب
فما الذی اوجب جرح الصدود	جرح محرج فاجعلوا ذاسدا

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب شرح العیون فی شرح رساله ابن ریدون و در بیت مطهر با سطر  
دختر الشکافی مشهوره این بریدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در دو ابیتین مربوطین گفته است

اوجبه منی ما سدد	جرح محمد لیس فی الحود
وات فمأقله مدع	فاس ما ملت وان الشهود

اتم ابان شریفیه سرش فرا حرم عمر و ساعری بوده است قاصدا و اتم ابان نیز در شعر و فصاحت بیان  
و ارای صارتی و افروار ساعر معروفه و او ابائی است که بعد از قتل سرخود گفته بینیم آنکه وقتی این  
و منته ساعر فرا حرم عمر را نزد روجه خود در سبکی به بجلوی او زده اورا بکشت اتم ابان آن گاه گفت

باهلای و مالی بل یجل عیرنی	فتبل ننی هم بعبر سلاح
فهل اقلتم بالسلاح ابن اختکم	فتظرفه للسفود جراح
فلا تطعوا فی الصلح ما من حیة	وما دام حیا مصعب جناح
الم فقلوا ان الدوائر بیننا	تدور وان الظالمین تتحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دینیه قاتل پسرش از اولایا عمر بن تیم است این شعر بود  
و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته و بنده بناس که قافیه بیت  
اول از آیات مطبوره در فوق بابا قوافی بعد بناسبت در سنی نیست و این غیب را علمای علم  
قافیه گفتگو کنند اگر بعضی از اشخاص کم بصیرت و قوی باین معایب نگذاشته و بیکداند تا هر جا که نظم  
این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده شود گویند و عیال شاعر است نامی صاحب طبع و عظیم دهن  
و قوافی اشعار و غالباً مغلوط بوده و روزی بیت مطبوره در ذیل را نظم کرده به عیال عرضه داشت

در سیم ماو ذی القعدة در گذر است از برترجیای اسماعیل الخانی که از اشیاء سوطی میباشد و منار البه در کتاب منج ذکری از خود و در آیات حاتیه را را وثبت کرده است اسم العزیز شریفیه نمی بوده است پس که در شعر و آیات محرابی است و در بیت مطهر در ذیل که از آیات را ائمه باشد و متضمن مضمون لطیفی است و در فتح الطب باین نسبت داده شده

و مرید اسم قبیلہ او میسجد و نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور و در ذیل در کشف سندن ابو عفاک  
 سودی گفته و ابو عفاک مردی سافق و کصده و سب سال عمر داشت و از خبایث اعمال و دشمنی  
 بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خود داری میکرد و سال من عمر از صحابه او را قبل ساند و امامه مریدیه گفت  
 نکذب بن الله و المرء احمد ا  
 لعمر الذی امساك اذ نفس ما عین  
 جانا حنفا اخر الذهر طعنه  
 ابا عفاک خذها علی کبر السق

صاحب کتاب مواهب لدنیة کوشش نفرزن صحابه دیگر باسم امامه میثا بود و اندک کمی از انها امامه  
 و حضرت حمزه است امته الله زنی بوده است اسلام ولی که در ادبیات مهارتی داشته و  
 در الهیات سخن میگفته و یوان مرتب دارد و معروف بسدی امته الله به سبب چه در اشعار خود صده  
 تخلص کرده و در حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دهنه قاضی زاده بوده و در سال هزار و صد و پنجاه

در کشف عین مسطور و در ذیل از تراجم افکار است  
 بلکه مرثیه حجه دکن نالان آمدن سن سبب  
 افتاب جس که حیران آمدن سن سبب  
 سفته کچر کلوما ممال آمدن سن سبب  
 دست تا میرالمه باک او سونی دالان فرات  
 امته ابجلیل ارضی زان عرب و آراک

مقام و ولایت بوده و در طهفات شعری ذکر او شده است گویند از باب سلوک و صلاح معاصر  
 وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را قرار داد  
 که از امته ابجلیل یعنی انوال کسد شار الیها در جواب انها گفت ولی اینست که در هر ان بحق مغفول  
 باشد و با خلق منسرف و مطلقا تعلق بدینا و زخارف ان نداشته باشد و آبی از اندام غیر درازد  
 امته ابجلیل پس ازین تقریر و تحقیق حال ولی یعنی ولایت یکی از انها را کرده گفت هر کس یکی از شما گوید  
 شخصی را ولایت داده است که وقتی از حق بخیزد دیگر انغال داشته باور ننماید و بداند که روح گفته است  
 امته الخالق و خیر عبد اللطیف بن صدقه بن عوص المنادی العقی است که از محمد نه بای معروفه  
 بشمار میآید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حسن علی بدر الف بنت  
 ابجبال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و فدری از منند احمدی و جمیع غیر طبری را بر او فراغت کرده نیز  
 از سیره ابن تمام کسب فواید نموده اکثر حقین با و اجازه داده اند الفیت بن مالک و منباج العیاض  
 را از برداشته و بنو سته است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از انها نقل روایت میکرد

حالات نشان ابوالیوب همین پس که چون حضرت نبوی به بنده منوره حیرت فرمودند در خانه ابوالیوب  
منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابوالیوب گفته است خانه ما دو طبقه بود و اینجا  
و فوقانی چون حضرت رسول امان خانه شرف و رؤیای فرمودند در طبقه تحتانی منزل نمودند شب که شد  
ملته تف شد مگر حضرت رسالت مبطوحی الهی است بنابرین از ادب دور است که سنت و طبقه  
نجانی باشند و ما در فوقانی و همین طلب را همه خود اتم ابوب کفتم و او قصد این من کرد و ما صبح ازین انبیه  
خواب زبختیم و بسیار متجوش و پریشان خاطر بودیم صبح بجهت ریر و حضرت عیسی شرف جسته شرح حال این  
خوابی شب را عرضه داشتیم حضرت را سکنه دادیم تا نقل مکان فرمود و از طبقه ریرین به بالا التشریف فرما  
کردیدند اتم البین بن عبد العزیز و نثر عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملک بوده و بصفا  
و سدا معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شهما قائم و در اوصاف در بذل خیرات و بیست تبرات  
جاده و راه عطای صفات ساسی و مجاب چنانکه گویند هر هفته بنده و برادر از دیکر دو هر روز خاطر منسره  
شاد و مینو و بعلاوه فصاحت بیان و طلافت لسان و سورت روزی عتبه مشغوفه که بیشتر ناعر مغرور و عرب

قصه کل ذی من فوقی غریبه

و عرّه مطلق معنی غریبه

معلوم میشود تو پیشی با و وعده کرده و در ادب

ان تمام طله و مسامحه نموده که از مطال تو نمیکند گفت ملی بوشه با و وعده کرده ام و از وفای این وعده  
با دارم اتم البین گفت او را از انتظار بیرون آرگاه آن بگردن من پس اتم البین ازین گفته پشیمان شد  
و بکناره و آخرت چهل غلام آزاد کرد و بار با می گفت کاش من زبان ندا شتم و اینکه را از زمان میاوردیم و عجب  
اینست که با این درع و عفت در کتاب آغائی و فواة الوقیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر  
مشهور و وضاح البین خبری بام البین نیست و او اندوان نیست که در سالی متار لهج با بارت میت لهر  
احرام رفت ولید بن عبد الملک شاعر ای عصر اعلام و غدن نمود که در این سفر از اتم البین و کنیزانی که با او  
همراه اند مدحی نگونید و در اشعار نامی از بهت آید و در انبیا تا کید آید نمود چون ام البین بیکه کمره سید  
بنایش اندام خود پرداخت و بیکر خود را مطمح نظر با ساخت تا او با و شعر ابوصف او پردازند و قصاید و  
قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوصف امین مفتون گردید و با و و کثیر نیام داد که در تغزلات  
خود از او ذکری نماند و مینی از بهت کثیر از ولید برسد و از اتم البین خبری نگفت بلکه شعری چند

ان ذالجب استدبد لستر نجبه الفزار | و یحاضر کان لا یستقیم دال الحار

و عجل گفت برادر این شعر قافیه دارد زیرا که در نسخ اول وی را است و در ثانی را نشاء عرفت وی  
مصراع ثانی را نقطه گذارد درست می نمود و جل گفت بسیار خوب اما علواءه آخر مصراع اول مرفوع و ثانی  
منحرف است و این نیز عیب جواب بود و نشاء عرفت تو عجب مرد احمق هستی چه لازم است اعراب کنی  
ما رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در او قیاس مسطور است اقم ایمن مادر اسامه بن زید  
و دایه حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه انصاری و مادرش ام ایمن انصاری  
بنما می آید و جلالت قدر او معلومست و محتاج میان منیت اسم ام ایمن بر که و دختر ثعلبیه در اصل  
از جواری حبشیه جناب عبداللہ پدر فرخنده کوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید بن جحش  
بوده چون اول سپری که از یمن او بوجود آمده موسوم بایمن شد و او را ام ایمن گفته اند بعضی بگویند  
ام الطباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم برید بن حارث که او را  
بجده بختیده بودند بعد از عبید اقم ایمن را بنی زید بن حارثه دادند و اسامه بن زید از نو وجود یافت  
برخی گویند اقم ایمن را جناب عبداللہ ازاد کرده و جماعتی بر اینمند که او ازاد کرده حضرت رسول  
است وقتی آمنه و سب بفرم ملاقات ابن خال خود غریمیت مدینه منوره نمود و در معاودت  
در محل موسوم به ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از اینجا بنی اکرم تا مکه مکرمه در اغوش اقم ایمن بودند بنا  
بر این ان بزرگوار میفرمایند اقم ایمنی بعد اقمی و مشار لیس را کمالا حرمت و رعایت میفرموده اند  
و مخصوصا بدن او نشاء عرفت میبردند و اندام این بنی کرام رحلت پیدا بقاء در قیامات بود و نیز  
الوصف در ان بنی کرام کریم و زاری می نمود از جبهه یقاری او رسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیر  
بخیبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار بقاء عازم است گریه من را بقتلاع و حی الهمی است که همیشه  
بجانه ما نازل میشد اقم ایوب انصاری زوجه ابویوب انصاری است که از نسا بصر  
صحابه میباشد و دختر قیس بن عمر بن امیه القیس غزرجی است از جماعت انصار که ایشانرا ثقیفین  
اهل مدینه گفته اند ابویوب در زمان معاویه با سلام قبول بفرم غزافت و در اینجا بمرض اسهال در  
گذشت و بقعه ابویوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الانبیا  
مسطور است که از دیرگاهی عیسویان ان سرزمین بنی کرام استقامت بقعه میرفته و دعا میخوانند و در

گرفته ام و ترا می شناسم مشارالیه اصرار و احوال نگار کرد و منم خورد که مفتی بحال تو ندانم ام جعفر گفت ای  
 دشمن منند اگر مرا می شناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من بام جعفر اینطور لعنم و ام جعفر بنطو  
 من جواب داد اینک من بهمان ام جعفرم با بجمه ام جعفر در محضر عامه احوال را شمرسار و خود را بری  
 الذمه کرد ام حبیبیل بنابر قول ابو الفضل مهدی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و شایسته  
 که اوفی من ام حبیبیل سبب شهرت او اینکه شخصی مخوم بنضار بن الخطاب بنسب طبعی شد ام حبیبیل او را از  
 دشمنان خطا کرد و گمان نمود که او را در خلفه ثانی است چه این واقعه در همان مان بود و مفتی در مدینه متور  
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بهیچدر که با من برادر دینی و از نازبان است از حمایت مهربانی  
 که با کرده ممنون بیا شوم و از اینجا که ام حبیبیل از ابنای مدینه بود خلیفه از نسبت المال سیری با و عطا نمود و او را  
 معاهدت داد بنابر مسطورات ابن اثیر ام بل کنیه هست نغز بن صحابیست که یکی از انصار فاطمه بنت الخطاب  
 خواهر عمر می باشد و وجه ابی اسب که در حق او حمله اغلب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام حبیبیل از  
 نساء مشهوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن شعبه و ابی بصیر و بحالطت با او ششم و از  
 منصب خود معزول گردید و برین ریشه مولی نسبت ابو بکره انقشی صحابی و برادران می او زیاد بن یس  
 و نافع بن کلیده و ثعل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره ننمودند  
 از جرم معاف گردید و ترح این واقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجه  
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی مخوم عبید الله بن  
 حجن و از بزرگی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بمشرف اسلام مشرف گردیدند و بحیثه که بجز نگاه  
 اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در اینجا حبیبیه دختر عبید الله از او وجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند  
 و اسم او را به او عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبیه  
 قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات دین اسلام بمشرف  
 رسول اکرم مغفرت گردید و تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبیه در حبشه غریب و همامند و بنابر نجاست  
 و شانی که داشت ممکن نبود که مخوفی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ناجری آگاه بودند در سال هفتم  
 هجرت که بلوک اطراف سفر امانور و امان را از بعثت خود مستحضر میفرمودند و در این ائمه الصخر را با نامند  
 اصحمت بن بک سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارشش فرمودند که سلطان مشارالیه ام حبیبیه را در حبشه

بنام غاضبه جاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح امین خرم را برکنار نهاد و صراحت گفت شعر  
 صدح البین والتفرقت قلبی | و تولد ام البنین بلبه

ولید این بیت شنید و قبل وضاح امین فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسی حج ام البنین وضاح امین را  
 دعوت کرد و او در صد و بی رفت و صندوق برای ولید برد و پس از چندی بمطلب اسکار  
 شده وضاح امین مقبول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن سمیل را وضاح امین گفته اند نیست که سید  
 یمنی بوده و جمالی کمال داشت که او و مفتاح الکندی از فرط خور و بی هیئت از اصابعین اندیشه نمودند  
 و هر وقت قصد مجلس و محفل میکردند نقاب میبندیدند و اگر گفته ابو الفرج و ابن خلکان مشاهدت  
 اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کرمه طریده و اگر گفته شارحها صحیح است و ام البنین کثیر و وضاح  
 امین ربعتی نموده و بهیچانی داده باید بگوئیم از اخوان کمال شده و اینرا مفتون جمال و ته اعمه علی کمال  
 ام البنین بنت خراب الکلاسیه زوجه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پس از  
 صلوة ظهر سلام میدیها اولی فی را که بزاوجت و بمهر خنیا فرمودند و بود و چهار سپهر امیر المومنین  
 یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کتاب منکبات حضرت ابی عبد الله  
 الحسین علیه السلام آف نهیمه و ششصد و نهمه فیض شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولد از جاری  
 حضرت امام عمام موسی کاظم علیه السلام بوده این ام البنین را وی باسمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا  
 از بطن او بوجود آمد و حضرت موسی کاظم و ابوالدعیه و خدیجه و بنو و ذر حمیده و در عرف حایا  
 ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل آمیان برشته شده و سیرق را گویند که  
 و سه جات عمار گردان و عبد الوثوف المناوی در کتاب کوکبات خود که و نوم بعدا البلاغه باشد  
 ابنه و منی را ذکر کرده و بلکه گویند شعری که در ذیل مکتبه بشود و ام بنین یعنی سرق داره و متصرف است

بام بین مرجعهم الیه | و ساو لد و ما حلت حبنا

ام جعفر از زنان انصار و اقبالیه بی خطبه بوده و بعفت و صلاح و درایت و قتل استخوان  
 داشت و احوال این محمد الانصاری از شعری اسلام بیا حق در حق او این شعر گفته است  
 لقد سمعت معروفها ام جعفر | و انی لم أعرفها الفقیر  
 گویند روزی ام جعفر نزد احوال آمده گفت تمیث گوشتدان مرابده احوال گفت من از تو چیزی

عقید بنی کفانه والمرحی  
ومفرعها اذا ما هاج بهیج  
فبکیه ولا تسمی لحزن  
اذا ما الدهر اقبل بالهفات  
بدهیه وخصم المعضلات  
وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیته زنی صحابیة و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای به  
قریش بوده جیسری که بقبطه ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز و قسطنطین  
نشار لیجا می باشد ام حکیم المخزومیته ابتدا در مزاجت سپهر عوی خود عکرمه بن ابی جهل بود و یوم فتح مکة  
قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول ۱۲ امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عداوتی بخت  
با دین اسلام داشت چون مکة فتح شد بسمت مین گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل  
مین در وقتی که میخواست بجای نشیند با و رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان  
آور دوام و او را مر اجبت داد و بجنود حضرت بنوی ۱۲ مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او  
گردید و عکرمه در غرور و برنوک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نافر دگر دید و  
در آن اوان وقته اجنادین پیش آمد و خالد منکوخته خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض راه  
قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را با انجام رساند ام حکیم گفت  
خوبست بعد از پرانده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید  
گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در اینجا بمقتول شوم بنا بر این ام حکیم موافقت را می خالد  
نمود و در همانجا در نزدیکی جسر خمیه بر پا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجبت جسر مذکور معروف بقبطه  
ام حکیم گردید با بخله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد  
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آنروز ام حکیم المخزومیته با ستون خمیه رفت نزار و دشمنان  
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر سطورات صاحب آغانی ام حکیم الواصله زوجه  
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال را با هم حاصل  
کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه در آن  
در محل خود بیاید عقد فرا و جت ام حکیم و اصله با عبد العزیز در حیات و حضور جدا و عبد الملک بن  
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جبر و عدنی بن رفاع بر حسب دعوت حضور

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آور چون نامه حضرت سلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول  
 اسلام کرد و امر تزویج ام حبیب را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهار رصد در نیم نظرف حضرت با جمعی  
 داده شد و ام حبیب را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد از خود ام حبیبیه منقولست که گفته  
 در حبشه بودم و از جانی خبر نداشتم روزی جاریه نجاشی مستمات با بره آمده خرده داد که نجاشی از جانب من  
 مأمور و میخواست که فوراً مرا و جنت آنحضرت ببردند سازد من نهایت سرور شده و دوست بند نفقه که  
 در دست داشتم با حلقه بای نفقه آنکشان خود بخود کانی با و دادم با بجمله ام حبیب را در دین صلابتی بوده و  
 قبل از فتح مکه نکاحی که پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلہ بنی خزاعه و رفع تعذیبات و تقض  
 عهد انما بمده منوره آمده بود بجا محضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیب ملاقات  
 نماید و در آنجا خواست که در فرات حضرت نشیند ام حبیب بدو نسیج ملاحظه او را منع کرد و گفت  
 تو مشرک هستی و در پیرایش نیستی و قدم گذاشت ام حسان در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام  
 ولایت نوشته این زن از ابالی کوفه و بزر بد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با  
 سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی با ثا لیهبت ام حسان سیدی که کرده و برکنه  
 حصیری نیافت باو گفت اگر میره عم خود خیزی بنویسی از تور عایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان این  
 قدر ترازد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا بخوایم نام ناه رسد از مخلوقی ضعیف  
 و میخوایم بی بر من بگذر که جز بیا د خدا باشم بکفر زن صحابه هم گفتم که نام حسان بی شباهت ام حکیم  
 البیضاء دختر عبدالمطلب و عمه حضرت رسالت پناهی میاید باشد بواسطه نفوست بدن  
 او را بیضا و بقره الدیاج می گفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل در مرثیه بدرش انشا کرد  
 و یکی ذالندی و المکرمات  
 الا یا عین جودی و استهل  
 الا یا عین و یحک اسعدنی  
 و یکی خیر من ربکا المطایا  
 طویل الباع شبیه ذی المعالی  
 وصولا للقرابة هب دنیا  
 ولیا حین تشج العوائی



مسکوده در کسب محاضرات درجائی که از علم معاویة سخن میگویند حکایتی ازین امّ الخیر نقل مینماید که  
 اینست که معاویة مکتوبی بوالی کوفه نوشت باینضمیمه که امّ الخیر دختر جرش را نزد من فرست تا  
 از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سوال کنم و اگر از تو خیر گوید تو اجر دهی و اگر سیر کج را رسانم چون  
 مکتوب معاویة بوالی سید بخانه امّ الخیر رفت و برای او بخواند امّ الخیر گفت من از راه اطاعت عیاق  
 خارج نشده ام و راه حلالی نرفته بجهانم و دروغ نمیدهم من خود زیاده پیل دادم که برای عرض بعضی  
 معاویة را ملاقات کنم باحکله امّ الخیر غمیت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای امّ الخیر شما  
 بهمانطور که نوشته رفتار از تو خوب یا خواهد شد و طوریکه تو اهلار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد تو چه  
 در حق من خواهی گفت امّ الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد  
 عا ابرم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت امّ الخیر باسایش و رحمت طی مسافت نموده  
 تا مدار خلافت رسید و معاویة او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چپار روز در وقتی که ندما و  
 اصحاب حاضر بودند امّ الخیر را احضار کرد امّ الخیر حضور پورسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین  
 و رحمة الله و برکاته معاویة گفت علیک السلام یا امّ الخیر آیا در عرض راه به تو خوش گذشت و آسوده  
 بودی گفت بلی همه جان خوش گذشت و سلامت و خوشی باینجا حث عزت رسیدم معاویة گفت  
 ای امّ الخیر بواسطه حسنیت خود بر تو دوست یافته ام حالاً بایده رفتی که در رقعہ صفین به قتل عمار  
 بن ابی سفیانی بازگویی امّ الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته بارانگر کرد و امّ الخیر طرم رفته آ  
 و آن روز هم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دوچار بودم انحرافها بر زبان آوردم اکنون گفتن اینها بی مزه  
 اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نام معاویة رو باهل مجلس کرده گفت از شما که ام  
 حرفهای آنروز امّ الخیر را بنحاطر دارید که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را  
 بنحاطر دارم معاویة گفت بگو تا بشنوم گفت من امّ الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت  
 و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان رزلة الساعة تبغی عظیم باری تعالی برای شما راه آشکارا  
 نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و ظلمت جل و انکذاشته و عقل را بر شما دیده و به  
 آن حکماشته خدا شما را رحمت کند کجا میرود آیا از امیر المؤمنین علی فرامیکنید یا اقبال سیکریرید  
 یا از اسلام اعراض نمائید شنیده و ایضا خدا تعالی فرموده است و لنبلونکم حتی نصلکم

بهر ساینده و شعر باد تنبیت و تبریک انیمرا و جت بزم آوردند و ده هزار درهم صلحه گرفتند و نیز صاحب  
 افغانی که یدیم حکیم الواصله شیرب خمر و خا و بوده و قدح که صاحبانی داشتند که با آن شراب می نوشیدند  
 به سرامیکه بردا و با مشهور و از مشتا و متقال طلا ترفیب یافته و استعاری در باب این کاس گفته اند  
 که در جایزه و ختم افغانی مسطور و از آنجمله است ایات ذیل که از دیدن بزم می بینید

علل فی بغاقت الکروم	و اسفیان بی بکاس امه حکیم
الها تشرب المدامه صرفا	في اناؤه من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابه دیگر باین اسم نامیده شدند و اندام خارجیه دو نفر زن صحابه باین اسم  
 معروف بوده اند و ام خارجیه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نکارش  
 حال او را مخفی به خارج است بمیقدر برای رفع التباس گوئیم این ام خارجیه چون بزودی آسانی  
 فول نکاح به مردی ننموده نکاح او ضرب اهل سنده در امری که زود و آسان صورت پذیرد بگردیده  
 می گفته اند اسمع بن نکاح ام خارجیه بنی ثبته نمائند که ام خارجیه جابیه موضوع مثل است لاجبه با ام  
 انخیار این زن زوجه ابو انجم ساعر مشهور ظفما می اموی است که مکتوبه (انا ابو انجم و شعری مکرر  
 چون و حق زوجه خود گفته است شعر

عَلَيْ ذُنَا كُلِّهِمَا صَنَعٌ  
 و ان شعر در شواهد جنس ایراد شده بمنقذ لازم

بود از ام انخیار ذکر شود ام انخیر البغدادیه از نساء منوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف  
 بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی نموده از معارف علمای زمان خود که تجری کامل داشته اند  
 و مافاضت و مدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المنظر الکاعدی و شجاع الحربی را دیده و بطور  
 اسماع اخذ علم حدیث نموده بعدا با منساران پرداخته است و از اکابر محدثین اسمع بن عساکره و  
 لعی الدین سلیمان و ابن سحده و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متجربین را بشناخت  
 اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بکلمه مظهره و حج نموده  
 در سال شصده و چهل هجری در گذشته است ام انخیر بنت انحرش زنی است تابعه از  
 اهل کوفه معروف بذکا و در سخن بهرانی قادر و توانا در حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ننمود  
 ولی با اصحاب معاصر بوده و راوان عرب صفیق از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفدار

باو دادند بنا بر اتحاق اول در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الضعيف دمشق مدفون گردیده و  
 بعضی گفته اند ابو الدرداء بدمیه طیبیه با کشته و قبری که در اسکندریه است و مرقد ابو الدرداء میگوید منسوب  
 ابو الدرداء دیگر است یا اصلاً قبر ابو الدرداء امام نیست و غیر ازین قبر قبور دیگر در اسلامبول است که منسوب  
 بصحابیه میدانند لکن خبر مرقد ابو یوب باقی ثبوت نیست و ابو الدرداء زوجه دیگر داشته که او نیز کلاً  
 با تم الدرداء بوده ولی نیزن را بعد از رحلت حضرت رسول م در جباله نکاح در آورده و در کثرت  
 حضور حضرت رسول م نموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگویند و دختر ابی حدردا  
 سلمه بوده و ام الدرداء که بعد با بنی نکت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری یثیبه و بحیمه نام  
 داشته است ام رطله القشیری زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان  
 فصیح و امام متفق بر او از صحابیات دانسته و گفته اند روزی نیزن بخنوخ حضرت رسالت پناهی  
 آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله وبرکاته انا ذوات الحدود  
 و محال از البعول و متبایات الاولاد و معقدات المهاد و لاحظ لنا فی الجیش فضلنا شیئاً  
 یقربنا الی الله عز وجل این عبارت در علمه شبیه میان و عرضی است که اسماء الانصاریه بخنوخ حضرت  
 رسول م معروف داشته پیش در شرح حال اسماء انکاشته ایم و معنی آن نیست که ما زنان پرده نشین میباشیم  
 و در زیر حکم و فرمان شوهر بای خود مستقیم و با سر خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از هر  
 و ثواب حسب دینی بهره ایم چیزی ما بیا موزید که وسیله نقریب ما بحضرت پروردگار گردد و سید انبیاء و مرقد  
 شما زنان از ذکر خدا غافل شوید و چشم خود را اردین نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیکانه صدای شما  
 بشود مأجور و مشاب خواهید بود در کتاب اصحابه مسطور است که بعد از آنحال حضرت نبوی ام علمه  
 القشیری حنین علیها السلام را در بر گرفته در کوچی بای مدینه می گشت داشت میرنجت چون بدر خانه حضرت  
 فاطمه رسید با اسف تمام این بیت انشاد نمود  
 هیئت لی خرتا حیثیت من داد ام رومان زوجه خلیفه اول ابو بکر میثا  
 و عایشه و عبد الرحمن از لطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ابی  
 شرف بزرگی داشته اند در سال ششم هجرت و فاس نموده است ام سعید دختر عصام  
 حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده و چون شمش سعدویه بوده و در حرف سین

المجاهد منكم الصابرين بعد از آن سه پیمان بلند کرده گفت اللهم قد عمل الصبر ضعف البقية وبسبك  
 يا رب انقذ القلوب جمع اللهم بها الكلمة على النفوس والوفين قلوب على الهدى  
 پس از آنکه عاظم انجیر کلمانی چند عا که حضرت امیر المومنین علی را بقال با تو تحریص میکرد معاویه بعد از اسماع  
 این کلمات گفت یا ام انجیر از انجیر فصدی ندست نه مرا اینکه خواسته مرا بکشتن دی پس اگر من تو را بقتل  
 رسانم بر من ایرادی نیست ام انجیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من  
 بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیره الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام انجیر گفت من در حق عثمان  
 چه گویم مسلمین و را خلیفه گردند پس از آن با قوسیل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان  
 بمنقدر مدح تو کافی خواهد بود ام انجیر گفت شهدا مدح من با انجیر فتنی از برای عثمان در نظر من است چنان  
 سابق انجیرات و در روز جزا رفیع الدرجات معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول  
 او را بهیشت بشارت داده پرسید در حق پر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول چه تو  
 گفت او را هم به انحضرت بخت مرده داده اند انکا دام انجیر گفت ای معاویه ترا بخدای تعالی قسم  
 میدهم که مرا ازین بوالها معاف دار قریش از علم تو خنما میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم بخوشی  
 بعد از آن با وجایز و عطایا داده مرض نمود که معاودت نماید ام انجیر بخت صخره مادر ابو بکر صخری  
 و از صحابیاست اسم و سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و ابو بکر میراث برد و گویند چون ابو بکر متوفی  
 شد ام انجیر او را در انخوش گرفته بهیبت عتیق که خانه کعبه باشد برود دعا کرده گفت یا رب اعشق هذا  
 من الموت و طول زندگانی ابو بکر را از خدا خواست گنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار سخن در آمد  
 این اجزوه را خواند یا امتر الرحمن بالتحقیق **فرزت بحمل الولد العقبه**

**بعرف في التوراة بالصديق** اشخاصی که در انجا حضور داشتند از این جوزه  
 شنیدند و یکی از وجوهی که ملقب بودن ابو بکر بعیت نوشته اند همین حکایت است ام الدرداء زنی  
 بوده است صحابیة منماة بنجیره و شوهر او ابو الدرداء از زبانه صاحب بشمار میرآید ام الدرداء احادیث  
 کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده  
 ابن کثیر و از زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویم  
 میباشد و حضرت رسول فرموده اند عویم حکیم امت منست چون شام فتح شد ابتدا انضوات انجیرا

انصار ابو طلحه انصاری او را خواست که بشود ابو طلحه اگر چه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول  
 اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد انیمو سملت تغذر می نمود بنا بر این ام سلمه در جواب گفت من مثل تو  
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر انامیم اما مانی که در پیش است نیست که من مسلم و تو مشرک یا ملتفت  
 نیستی که خدای را که پرستش مینمائی از زمین سیر و دید و بعد سوخته شود سرم منجی که جنبه خوبی سجده میری منجن  
 در ابو طلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلمه را تزویج نمود حسن کا میکه سید انبیاس بد زینه نمود  
 بجزت فرمودند و در منزل الواب جای گرفتند هر یک از مسلمان بقدر وسع و استطاعت هدیه بخشید  
 اقتحیم کردند و در آن زمان ام سلمه تکبیر است بود و چندی نداشت که هدیه انجناب نایب چار سپرد و انس را  
 که دوازده ساله بود بجنه حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای من  
 کدایی شما آورده ام قابل شخصت نیست اما خادم شما و فرزند نیست دعائی در حق او فرماید حضرت  
 بنوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و ثمن و فیض و برکت دعا کردند و از آن زمان دعائش  
 یکصد و سه سال زندگانی کرد و بساد فسر زنده بود و آمد که بغداد و هست عمر پسر بود و فقط دو  
 دختر و اموال و کنت انس نیز از آن ده حساب و تحذیر بر و ن شد و انس در خلافت عمر بصره رفت  
 که بعد از علم فقه آورد و در سال بود و یکت بحری در اینجا بدار بقا رفت ام سلمه خواهری داشت  
 کنایه نام حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اگر مصلی الله علیه  
 بعضی اوقات بخانه انجیده تشریف میبردند و در او ان گرمی بود از اینجا خواب قیلوله واسمه حب  
 می نمودند و حضرت بخواب قیلوله میخاد و دند و روزی در خانه ام حرام از خواب سدا شده چشمش میخود و منم  
 و انتظار می فرمودند و با هم حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امتا غم را دیدم مثل ما و شایان که بر روی  
 تحت قمر میگردیدیم و حرام (دریای سفید) سوار می شوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول  
 الله دعا کنید که منم با انجاعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از منم  
 بود و این مژده فتح خزره و قمرس بود که عجم را و دند با محله چون خلافت عثمان رسید عمار اسلام محمل  
 و ترغیب معاویه برای فتح خزره و قمرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عماره بن الصامت  
 با آن اردو همراه شد چون با خزره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سراسی باقی گرفت و ام  
 سلمه بنت سحیم نیز زنی صحابیة بوده است اتم عاصم ما و عمر بن عبد العزیز از خلفای



وبعديا كم تحلى الزم  
وبذكر اكم تلذ الاذن  
فهو في نيل الاماني بغبن

كل ما يصد عنكم حسن  
تطف العيز على منظركم  
من يعيش دونكم في عملا

ابن اثير كويد اقم العلامه ودفتر زن صحابه بوده است ام علي زني است عارفه كه او را در آن  
مقام ولايت داشته اند و در تفحات الانس شرح حال او كاشته شده زوجه احمد خضرويه كه از انقبيا  
بوده و از پنج ابوهفتن و ايت نموده اند كه گفته است تا روزي كه ام علي زوجه احمد خضرويه را ندید  
نه دم حسن بن احمد خضرويه را گفتا را نما را كه و میداستم چون با اين زن ملاقات كردم دستم باريك  
نعمت معروف را كه من خود عطا مي فرمايد و ترجمه حال ام علي ثقيفه الارنازيه در حرف تا نكاشته  
خواهد شد ام عيسى كنبه به يار زن اسماء معروفه بود كه صحنه و ديكري دختر با دي خليفه عباسي  
كه مامون او را بويج نموده و بيمی دختر را به سيم بن احمق انحرابي اسب كه در علم فقه او را با مهارت صاحب  
فتوي و محل اسناد و اعتماد داشته اند و ايترن در سال سيصد و مبيت و سنت تحري در گذشته است  
ام الفتح و بجو ايتنت كه در جنگ جبل از جانب حضرت امير المؤمنين علي م قران كريم را ميديد  
جدال رد و چون اسبا كرد دست است او را قطع نمودند و او آن را دست جيب گرفت و دست چپ  
او را تير انداخته فوت با سنده نطق قرآن كوست تا جان بداد و او ام العتي اين اجوز و بخواند

يتلو كتاب الله لا يتخشا هم  
تأمرهم بالقتل لا تتهاهم

لا هم از مسلمانان عا هم  
وامه حرقه تراهم  
قد حضبت من علق لحاهم

ام الفتح و حتر احمد بن كامل بن حلف بن

شجره بن منظور السجري البغادي محدث مشهوره بوده كه او را سنة السلام ميگفته اند عري طولاني كرد  
و ديرگاهي تعليم عاديث پرداخته در سال شصت و شتا و هجري وفات نموده ام الفضل  
اسمش لبابه است و فيش در ترجمه حال اسماء بنت عيسى فكري از او شده و مشار اليها زوجه جناب عبا  
عم بنه بنت رسول الله و خواهر صليبي و طيبي مسمويه بنت ابحارث است كه از زوجات مطهره بنبي اكرم صلي الله  
عليه و آله ميباشد و از صحبات يرفع الدرجات شمار مي آيد و جناب عباس رشن مير از بطن او وجود دارد  
فصل و عذائنه و معبد و قتم و عبد الله و عبد الرحمن و چون اكبر آنها فصل بود و با به منظره كفا

بنی امیه است که بعد از صلاح مشهوری شب اکثر ارباب سیران قم را در خربهر ام حاصم ساقی  
 الذکر دانند که نواده عمر بن عبدالمطلب است که در مسامره گوید ام حاصم حقیقه قریه عمر است که بنده عمر را  
 خلافت خودی در کوه های مدینه منوره بکشت از درون خانه شنیدم و در بی بختی میگفت در  
 آب داخل کن عمر دست کوش داد و دید دختر بیا در یکوی قلب کار زشتی است و عمر را از این قیل کا یا  
 منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و عمر از بی مطیع بر کار و کردار ما بشود و دختر در زند  
 جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه طاعت کنم و در باطن خلاف نمایم عمر از ثبات رای و استقامت  
 این دختر خوشنود شده و او را در حماله نکاح پسر خود عاصم را آورد و از او ام حاصم مادر عمر بن عبد العزیز  
 بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من الرجال ام حاصم گوید ام  
 عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام حاصم که بنت عبد العزیز اموی خواهر  
 او حفصه را برنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام حاصم بود و کسان عبد العزیز چندان از او  
 خوشوقت نبودند لیت حفصه من جمال ام حاصم یعنی کاش آن حفصه از عرق ام حاصم نبود  
 ام عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که وزارت الظاهر بابت فاطمه از  
 خلفای مصر رسیده مسجد ام عباس در محله که در خط مرقزی فی کری از آن شده از آنرا نیزین میباش  
 و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب نموده مرقزی میگوید ام عباس  
 زنی بود مغربیه مستماه به بلاده و ابو الفدا میگوید بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل  
 بن سالار ام عباس را ترویج نمود و وزارت الظاهر بابت فاطمه را که بعد از عباس پسر شار الیهما  
 او را از این تبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردیده ام عقیل فاطمه  
 بنت اسد مدعی بن ابی طالب است و ترجمه حال او بیاید ویتی که درست بخود باب کان  
 ذکر و ایرادینما از شار الیهما میباشند

انت تگون مساجد ندیل

و این بیت را ام عقیل در حکایتش نقل کرده اند

اذا تهمت شتمال بدیل

مخوذه است ام العلاء دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادیات مقارن

سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میرسته و فطانت و فصاحت اشعار داشته در فخر الطیب  
 اسرار مسطور در ذیل را باسم ام العلاء نوشته و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است

۲۲  
مدنی



در آن زمینید و ایند که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و تسمیصال آنها  
 سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از ان افعال فتیه و ارتکاب ان اعمال شنیعه خصوصاً قطع  
 رحم و قسم بذات واجب الوجود که حاکم جمیع حلالین است که من از وی بعد ساختن علی بن موسی  
 الرضا ع پیشان نبودم بلکه خدا و اماست که میخواستم آنحضرت مقلد امر خلافت شود و من با اوجیت  
 کنم تا خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا فرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جنت فرج  
 دختر خود ام افضل که او را بسیار دوست دارم جهتیار کرده ام بواسطه آنست که او ام این صغر  
 س در کمالات علمی و علمی برنامی اهل عالم فایز میباشد چون انجاعت از مامون این سخنان شنیدند  
 گفتند ای کجایه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این  
 اجماع است بهتر آنکه جندی مملکت و دنیا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من با جوال  
 آن کودک از شما دانانم و او را اهل علمی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و انما کسب  
 علم از علمای نافضه خود مستغنی نیستند و اگر خواهد حقیقت و صدق انمقال بر شما ظاهر گردد و اول  
 امتحان کنید گفتند خدا ترا پائیند و دارد ای کجایه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی باز علمای  
 قرامه داریم که در مجلس نواز محمد تقی حواد مشایخ پرسد اگر جواب را درست داد ما را متابعت  
 تو واجب شود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دو نخواستن با ان غل غالی مامون گفت قراچین است  
 و همین بس انجاعت با اتفاق از رد ما و ان پرون آمده پیش یکی بن اکرم که از فضلاء مناظرین ان  
 زمان بود و مامون او را دارای ثبوت و مرمی عظیمه است و منصب قاضی القضاة تمام  
 مملکت مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این دانشند که از محمد تقی حواد علیه السلام در  
 مجلس مامون مسأله جند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در حق انجذاب ظاهر  
 نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بچی داند  
 ره زدیکر مجلسی مسعد گشت و یکی بن اکرم در مجلس حاضر شد و عباسان و خواهران ایشان منظر نمودند  
 که یکی بم الان امام نه ساله را چنان طرم سازد که نتواند سخن گوید مامون یکی را بطلب امام محمد تقی  
 فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب بنوی  
 افتاب امام محمد جواد علیه و علی ابائمه السلام در مجلس تشریف قدم از زانی فرمود عباسان

بام الفضل شده و جناب عباس را هم بناسبت ب فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب  
لقب معروف تقی بن عباس است و او را ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل بنا  
بر اینکه از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند بحسب کردید و او را بحسب شمرده و آیات

ما ولدت بحیبة من فحل	مستور را در حق مناسبت بظلم در آورده اند
اکرم بهامن کهلة و کهل	کشته من بطن ام الفضل
و خاتم الرسل و خیر الرسل	عم النبی المصطفی ذی الفضل

جناب عباس را از این غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کنیز و عون و تمام نام دکنند  
و بنا بر این عدد فرزند ان عباس مدعای فرسیده گویند تمام که کمترین این چهار پسر بود و مستحکم اورا

نموه انصار و اعشیره	میکردند این سه مصرع را میخواندند
واحصل لهم ذکرا و انم الثمرة	یاد ب فعملهم کرا دار و ده

ام الفضل دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل او را بامام محمد تقی جواد سلام الله  
علیه بنزد داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال و ولیم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات  
الله الاکبر گوید امینا لراسته العرس گویند چه در امینا مأمون دختر خود ام الفضل را بامام محمد تقی جواد  
امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بکناج خود در آورده و مقدمه منظور را عرف  
الغمة نقل کرده بنویسد چون مأمون اراده کرد دختر خود ام الفضل را بپسر امام رضا علیه السلام بد  
عباسی مان از یعنی با خبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر را معتبر بنی عباس و دو تن ابا ان  
سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار  
کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که بمانه ما و اینخوانواده و دشمنی قبیله  
است و خلفاء را شدین که قبل از تو بودند اینطایفه را بتکبیر و قدرت میدادند بلکه دفع و استیلا  
آنها میکردند و ما بجزار دعا و مناجات شرع را از خود دفع کردیم این زمان با خلیفه را و اعیبه  
پیدا شده بر نوظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را یکی  
از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون اینجا عت آرای خود را اظهار داشتند مأمون  
در جواب گفت اما آنچه میان شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انضا

مردی بود و نظر اجنبی بکینه مردمان حرام است بعد از ساعتی آموزد وی را غریبه نظر او بر آن کینه حلال شد  
 بعد از ساعتی او را ازاد کرد و باز نظرش بر وی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بر وی حلال  
 شد ساعتی دیگر نظر او بر وی حرام شد آثم کچه زوجه اوس بن ثابت انصاری است  
 و اوس از صحابه و آثم کچه صحابیته بوده چون اوس در غزوه احد شسته شد و این زن با سه دختر از او ماند  
 بنی انعام اوس موجب رسم و عادت جا بلیتت خواستند جمع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر  
 بای او را محروم اند و حیره رسم جا بلیتت این بود که بزنی و فرزندان او میراث نمیداده اند و آیه شریفه  
 و قاتلون التراث کلاما ظاهرا میطلب است اینا بر این مورد کریمه و لیلنا نصیب  
 نازل شد و سیدنا ام علیه الصلو و السلام به بنی انعام اوس امر فرمودند با موال او دست  
 اندازی ننمایند بعد از آن آیه یوسف علیه السلام در باب حصص ارثیه شریف نزول ارزانی داشت  
 و با هم کچه ثمن و بدختران ثلثان و باقی ملبی انعام اوس داده شد و میقول بر بنی انعام اوس  
 که اند از فرزندان اینا بنی امیه بنده و اما میته بانی را نیز رد با صاحب فرضیه میرساند آثم کلثوم  
 و منتر و طی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برزگترین دخترهای انصاریت زینب و کوهکتر از همه جناب  
 فاطمه سلام الله علیها بوده و بنی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و آثم کلثوم را دختران  
 و طی می گفته اند و ابتداء رقیه را بنماز و حجت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او آثم کلثوم همان  
 سمیت یافت لهذا عثمان را دو النورین گفتند خلاصه آثم کلثوم بعد از آنکه شش سال و وجه عثمان  
 بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از اینما و حجت فرزندی حاصل نیامد و جماعتی از علما اسلام  
 غیر فاطمه علیها السلام را بر باب رسول الله صلعم دانسته اند آثم کلثوم دختر حضرت امیر  
 المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سیده نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را  
 آثم کلثوم البکری می گفته اند و آثم کلثوم را تربیج کرد و یکت دختر و یکت پسر از اینما و حجت بوجود آمد  
 پسر از اینما میدند و دختر رقیه و زینب عمر را بواسطه دو جهاد و ذوالهمالین می گفته اند آثم کلثوم همی  
 که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نکارنده در کتاب حجه الساده فی حجه الشاده شرح داد  
 در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر فقیر طغنیه ارسال فرمود و اول  
 فقیر نیز عقدی مرصع برای منظمه اهداء نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسکین گذارند

باید که حرفها میزدند و چیزی نمی گفتند از جمله حرف آنها این بود که محمد جواد محل است و معلوم نیست که از دست  
 این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است الفصیح بعد از سماعی  
 یحیی بن اکثم روی بامون کرد گفت انجلیفه رخصت است که از ابی جعفر محمد مسئله پرستم مامون گفت از خود  
 انجباب باید اذن خواست یحیی وی بامام محمد تقی جواد کرد و عرض نمود و حجت فدا کن اذن میدی مسئله از  
 مسائل شرعیة از تو سؤال کنم حضرت فرمودند مرچه خواهی پرسس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی  
 در حق محمدی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولایل  
 آن را گوش کن بعد از آن هر شئی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید  
 را در حرم شته بایرون حرم و آن محرم بجز مرست قتل عالم بوده و ما جابل و عدا آن قتل را مرتکب شده یا خا  
 و خطاء و آن محرم ازاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر و اینکار  
 کرده و آن صید را صید طهور یا رعیان و از شرکای بزرگ بوده یا کوچک و شخص بر قتل آن مصر بود یا ایشان  
 و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بجهه بود یا حج چون حضرت آن متوق بیان فرمود یحیی تخیر و توش  
 گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و بویدا دیدند مامون از روی شتاب  
 و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمه راوی گوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعد امام  
 در آورد و بعضی از موزنین را عقیده مثبت که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف  
 النجیة و الشفاء و دختر خود ام الفضل را بعد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه فعل مجلس را نور و نور  
 را از باب سیر چنین مظهر داشته اند که بعد از بیست و پنج یحیی مامون از امام محمد تقی احکام مسئله را در  
 در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت اربیان فرمایند حضرت الشرح اینانکه باید و شلاید تقریر کرد  
 و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد را و یحیی بن اکثم  
 آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله پرستم یحیی عرض کرد باین رسول الله رسید اگر دانستم عرض میکنم و الا تنقید  
 میشود امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صبح نظر کرد بر عورتی و نظرش روی حرام بود و  
 بعد از یک ساعت دیدن وی را و حلال شد و چون ظهر رسید باز آن عورت بر وی حرام شد و چون  
 وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز بر وی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب  
 این مسئله میدانم شما خود باین رسول الله بیان فرمایید حضرت فرمودند انصوت علی التبیاح کنیز

و حیوانات علف و گیاه می ندکشتند که بخورند مع ذالک هر صبح و شام آن میش را مید و شیدم و از آن  
 قطع میشدیم در مواجب اندیشه مطهر است که چون حضرت رسول از منزل ام معبد حضرت فرموده میش  
 بردند ابو معبد بخیمه خود آمد و برخلاف مأمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لکت هذا و  
 عازب حیال و لا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیر را از کجا حاصل شد بمه که سفید باشد و در چراگاه و  
 و بی شیه ندو حیوان شیرده و رانیا بست که دوشیده شده باشند این چه حال است ام معبد صورت  
 حال را حکایت کرد ابو معبد گفت ثمال آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت دانت و حلا  
 با اهل اوضانه تلح الوجه حسن الخلق لم تقهر بخلة ولم ترويه صعدة و بسم قسم فی عیسه عج و  
 فی اشعاره و طف فی صوته صحل احوزا کحل ازح اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطح  
 و فی لحبه ککانه اذ احف صلبه لوقار و ادا تکلم سوا و علاه الیه و اکا لمطفه خرزات  
 منظره تید و ن هلا و لطف فضل لا نور و لا هذر اجهل الناس اجمله من بعد و احلاه و احسبه  
 من مریه بقه لا نشاه من طول لا تقهر عین من قصر غصن من یبر غصن من فهو انصر  
 السلاته و احسبهم قدر الیه دفعاء محققون به اذ اقال سمنعوا القول و اذا امر بتبادروا  
 الی امره محفود محشود لا عاس و لا مفید یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و کشاده  
 رو بود و شامی نیکو داشت نه گمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشم سیاه  
 با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوته کلو کوفشان از شر مفضی و سیاه چشمی کمال بروی  
 او پیوسته و دنباله آن باریک مویش مستحاده به سیاهی گردنش بلند و درش نیاید وقت سکوت  
 با سکینه و وقار و بسم کلام شکم علوق در دشت کی و افکار کلمات او چون در منظوم از دهن او  
 سر ازیر میشد شیرین زبان بود کشار و نه کم که حل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش ساو خوش  
 اهنگ از دو و جملله از به مردم و از نزدیک خوش آینه تر از همه خلق نه طول القامه که نایند نماید  
 نه قصیر که در چشمها سیمه آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن و زیاده  
 تر و قد را و افزون تر از هر بان او دور او بود و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی  
 میکرد در انجام آن نمیکو بندند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیجایده نمینمود و چون  
 ابو معبد او صاف مذکوره را بشنید سو کند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

شد و سفیری که حامل این عقد است بود در شوق و مجلس بنیادام کلثوم بادی و خود را با پنجاب معرفی نمود  
 بنیاد از او پرسید مگر این زن را بشناسی گفت بل و فتی او را دیدم که جلالتش پیش از امیر اطلس بلکه مابود  
 باری ام کلثوم را بعد از عمر مراده او و عون بن جعفر طیار تزویج نمود و مرزگوارای اعظم بدرجه اشتیارت  
 و علم شیعه در باطن مکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفه نانی اقم کلثوم نیز دختر حضرت امیر المومنین  
 علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است مخطئه متار الیه را عبد الله الاصغر ابن  
 عقیل تزویج نموده اقم کلثوم کینه خنجر از سنوان صحابه بود که یکی از انها اقم کلثوم دختر ابی  
 بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناة با بن کنیه بوده است  
 اقم کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریر زوجه پریان معاویه است و پیردوار در تفرقه گرد نمود  
 و شرح ان از انفر است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری به دربار سیفیان  
 بن عوف مجاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست بنیاد را هم با ان سپاه همراه نماید بنیاد بقتل گردید  
 بعد از ان خبر ابتلای ان حدیث بعضی امراض و فقه ان از فقه وفوت برسد و بنیاد را ظالمی از

وما ابالی بما لاقت جموعهم

مخنت آنها کرده این دو بیت انشا نمود

اذا انتکات علی الامناط مرتفقا

بالقد قد و نة من حجة و من موم

پون این اشعار را معاویه پیشیند گفت برای

بد و متر از عبدی ام کلثوم

اینکه بنیاد از صد مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شرکت آن بلیه و صد مرتد و کجما  
 قسطنطنیه رود و بنیاد مجبور بر فتن شد با جمله ام کلثوم که درین نظم بنیاد مشا به و میشود زن بنیاد بوده و  
 بعقبه رحنی اسم او سند مسکه و عین بن ستماء بهند و مکناة بام کلثوم است که در و و خورشید  
 امام حسین با برید رخاش کرد و استیجاش نمود اقم معبد دختر خاله خراعی و زوجه ابو عبد الله خراعی  
 و همش عاتکه اخرا عیة صحابه البت منور قی که حضرت رسول را که مخطبه بجر فرمودند در موضع  
 معروف بقدر بخیمه ام معبد نزول نمودند متار الیه و خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و غنای  
 از ان عاید میشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با کلاه کجرا کلاه بفرستند بنا بر این ان کو سفند در کثیف  
 جا ایستاده بود بنی الکریم در انروز بدست مبارک شیر زیادی از ان میش دو کشیدند از ام عبد  
 روایت کرده اند که گفته است آن معبد تا زمان خلافت عمر نزد بود سالی خشک سالی سخی شد

اختلاف کرده بعضی بنده و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بهر حال زوجه بسیره بن عمر و المخزومی بوده و پسری از بسیره آورده که او را بانی نام نهاده اند و بدختمه او را ام بانی گفته و بسیره از بسیره و اشقی صبی است که روز فتح مکة معظمه فرار کرد و در اعتذار فرار خود گفت لعنک ما دلت ظلمت محمداً

واصحانه جسا ولا حیفه القعد	ولکننی قلبت امری فلم اجد
لسمعی غثا ان ضربت ولا بسل	وقفت فلما هت ضقه موقم
وجعت لعود کالهنرالی شبل	ما ام بانی ما نرو زایمان آورده بشرف

اسلام شرف کرد و بدو کونین چهل و هشت حدیث ام بانی از حضرت رسول اروایت کرده است در میان ادبائین معروفست که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی بسیره و حارث بن شام المخزومی سروده و ابیات سطور در ذیل از حارث بن شام است و در فرار

از غزوۀ بدر انشا و نموده است شعر	الله یعلم ما نرکت فتا لهم
حتی علوا امرسی باسقر مزبد	و وجد ریح المون من تلقا لهم
فی مازق و الحیل لم تتدد	وعلمت انی ان اقاتل واحداً
اقتل ولا بضر وعد و مشهدی	فصد دغهم و الا حه فهم

طعالم بعقاب بوم مرصد	بر ایتیر کوید خلف الاحمر ابیات سروده را
----------------------	---

بر استار حارث نرحم داده و تفضیل نهاده اما اسمعی را عقیده اند که از هر چه در باب اعتذار از فرار گفته و انشا کرده اند نظم حارث رشیکتر و بهرست محمد زبانی کوید حارث دبیت اول اشعار است که در خون گاشته شد اظهار جلالت و پردای نموده چه تلویحاً میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دبلیست که خوف و هراس حال انهاران کرده و دیده و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که حکم حجاج مقتول شد چون زیاد از او جاری گشت اطباء گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون ما و بخمه کرد و ام بانی غلبت فهد و خسر حافظ نفی الدین محمد بن محمد بن فهد الباشمی است که در روز پنجشنبه بیستم ماه ذی قعدة سال متصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی از او استفاده کرده و از اساتید مشارالیه بشمار میآید ام بانی مریم دختر شیخ نورالدین

منوده اگر او را میدیدم هر آینه بتعقیب او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و اتم معبد بفر  
اسلام مشرف شده و از صحابه و این از صحایب است شد و پوشیده نماند که عبارت اتم معبد  
که گفته خالی بود بنامین دو نخال دیگر مقصود از این دو نخال ابو بکر و آزاد کرده او عامر بن نفیر است  
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و اتم معبد اسم سه نفر از صحایب است  
اتم النساء دختر عبدالمؤمن تاجر فارسی است از زنان عرب غرب که طبعی موزون داشته  
و اشعار آرد از نظم و انشاد کرده در مسامرات محیی الدین قصیده از او مسطور است که اینست و از آن بسیار

حاء البشر بوعد کان بدطر	فاصلی الحق ما فی صفوة کدد
من خیر ضاعدا بالهدی باسرنا	وفی و امره التسدید و الططر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر می آید که بعد از فتح یا جلوس گفته شده و چون  
غالب آنکه بعد از غلبه و فتح قصیده نظم کرده چه در مدح محمد و چه در التماس عت و در سری شود  
لست اذا عتیم الا بطلال حومتها

اتم مهر و ن در طبقات شعرانی در ترجمه حال نیز چنین مسطور است که دارای مقام ولایت  
و از خائنین و عابدين بوده و از خوردن بخت بنان قناعت ننموده و بسرو سامان عثمانی نداشت  
بیت سال موی سر خود را شانه نموده با انجیل کیسوی او از کیسوی سایر زنان بخوبی نظر می آید که گویند  
در صحرا با شیر بر بخورده و یکفیه اگر از گوشت من چیزی نزار روزی شده بیا و بخور شیر و از او گردیده  
بطرف دیگر میرفت اتم هاشم یکی از زنهای یزیدین معاویه بود و چون پسری از یزید برسانید  
او را خالد نام نهادند اتم هاشم را اتم خالد گفتند بعد از مردن یزید مروان و او را بر نی گرفت تا خلافت  
او قوام گیرد و از نشان خالد که بعد از چندی کبر و مروان بسیار و خالد دشنام داد و گفت این  
الزبنة الاست خالد بن واقعه را با درش اظهار شکایت نمود اتم هاشم گفت ایجن را بمسی موی  
بلکه مروان هم نداند که من از دین دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت  
شده وقتی که مروان خواب بود با جوی خود بسر وقت او آمده بالشی بر بدن می نهاد و شتر  
تا بمرد اتم هاشم را دخیل دختر ابوطالب عمه بنی کرم صلی الله علیه و آله و سلم خواهر حضرت امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام بوده و اوصیای بیت مشهوره که در معراج حضرت رسول مذكور و شده در اسم او



انقار است گفت مگر گفت اقسام دارد نهایت من بعد بیاضی با شما سخن گفتیم پوشیده نباشد که  
 سببه بضم بر دویم شکسته گویند است که عمرای مدوی از پان کردار گوشت قاوره شده بنمایند  
 و صفت گوشتانی است که برای بریان شدن روی انس نمکدارند و بلغه کبر با و فتح لام میشود  
 برغاله ماده است و زخمه بضم راء و فتح لام متدوجی است که بیست انسان عارض میشود و در وقت  
 شدت مرضی که بانیوین بستل شده بتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام الیثم نیست که مردی  
 که اسنخوردیم بعد بفضیافتی حاضر شدیم و شکسته زغاله ماده که براز گوشت قاوره بود خوردم  
 و بتلا بدو پشت خندم ام الیثم ابن حجر عسقلانی در اصبا به گوید ام الیثم زنی صحابه بوده و  
 سحر اینکو میسروده وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دویم امامه بنت ابی العاص که ترجمه حال آن

اسباب ذوابی و اذل رکنه  
 نطیف به لحا خنها اله

بیش گشته شد در گذشته بود ام الیثم  
 امامه حبان و ادنا لفربنا

و این ام الیثم همان ام الیثم بنت العریان النخعی

و اما استناسات دهف ربنا

است و چون شعر معروف است که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی  
 با ابوالاسود الدؤلی نسبت میدهند یعنی از این ام الیثم دانسته اند و ان اسعار نیست اگر چه پیش هم نگذرد

الایبکی امیر المؤمنین  
 بعزها و قدرات القدا  
 فلا قرنت عیون السامتین  
 بخیر الناس طرا جمعین  
 فذلها و من ركب السفینا  
 و من قرأ المتانی و المبینا  
 و حث رسول رب العالمینا  
 بانک خیرها حسبا و دینا  
 رایت لدم راق الناظرینا  
 نری مولی رسول الله فینا

الایا عین و بحک اسعدینا  
 تنکی ام کلوم علیه  
 الاقل الخوارج حیت کانا  
 فی السهر المحرام جمعینا  
 فتلتم خیر من ركب المطایا  
 و من کبر النعال و من حذاها  
 و کل مناقب الخیرات فیها  
 لقد علمت قر سیر حیت کانا  
 اذا استقبلت و حرا فی الحسین  
 و کنا قبل مقتله بخیر

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الحویری السافعی و مادر علامه سیف الدین اخفی و محدثه است مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده و راه شعبان به قصد وفات خود برگزیده شده است و کتاب کرم و کتاب طحیه منظومه است در نحو و مختصر الی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایانی که جد مادری مشارع بود و تقییم او میموده از سن بهشت سالگی تحصیل بر خیزد و از اکثر مشایخ میر محمد بن عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده مشتمل بر ماه صفر سال سیصد و هشتاد و یکت بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشارع الیه و از اتم هائی بخت فتد و اتم هائی بخت ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکر نموده و باب اتم هائی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حنفی حافظان حجر عسقلانی میاید و میگوید تقریر مطهر در ذیل با اینترن بجز شعر مذیل ساخته است شعر

اداکت لا تدردی و عسک لا تدردی  
و اشعار اتم هائی که از این بیت فرموده قمریه و استنب  
علی سائر الاحوال فی الشریع الحضر  
لمسک یصلی بالنسب ابداء و الفخر  
واعلم بان الله هو الکاسف الضر  
و زاد و هم من عمره مل و لا ضمیر  
علیه سلام الله فی اللیل و الفخر

اذا جن لب لهل بعدش الی العج  
فکر حامدا لله سنا کرفصله  
و کرسا حد الله مادمت قد را  
بنا انها الانسان لا تک جاهلا  
حليم کرم حائق الحلو کلهم  
وصل علی الخنار اسرف خلفه

امام الهناء و خرفاضی ابو محمد عبد الحی بن عطیه اندلسی است اینترن طبعی بدیده و ستاره و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بن ولایت مرید مأمور گردیده و چون این مأموریت اسباب دو شدن او از اهل و وطن بود با حال منقلب و شمی گریان بخانه آمد ام الهنا این حال بدید و این بیت بخواند

نا عبر صا الدمع عندک عاده

سکین فی سرح و فی احزان

صاحب فقه الطیب من غصن الاندلس الرطب ایحکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهنا نسبت میداد ام الیهشم امام سیوطی در او آخر فرزند از مالی قالی نقل کرده که بدید ام الیهشم عجزی بوده است از منی منفرد که از افضحای نوان بنهار میاید وقتی پارسا از علت مرض او استفسار نمود گفت گت یحیی بالد که فهمت ماده فاکلت حبیب مرصفه و لغفه فاعرفنی و لحنه کفسدن تقیم

فانی لبابک ما بفت و موجه	و کان له اهل لما کان من وجدک
سقاک ولی الناس فی العبر مطرا	و سوایک و ازک فی الشمد
فقد کان زینا للعنبره کلها	و کان خمیدا حتما کان من حمد

و سیزده فرزند صحابه مسماة بامیه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در  
راه باید و آمنه زوجه ابن الذینیه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا را بنحی در جلد پانزدهم  
و در معاهد التخصیص و ترمین الاسواق نوشته شده و امیه بام دسته اما در جلد اول غانی ایورا  
آمنه میویند امیه الغفاریه صحابه بوده است از قبیل ابو ذر غفاری وقتی که حضرت رسول  
عزمت غزو خیره فرمودند امیه با بعضی از زنان فسیله خود بخجرت بر نور انحضرت آمد و عرض کرد انا  
بریدان صحیح معک فی وجهک هذا فندادوی الحرحی و نعبن المسلمین بما  
اسمطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را ما و انما یوم بانما  
استطاعت خود با ما است مسلمین بر داری می نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده حضرت داد  
انما بعد ما جاهد بر زنان حرام شد (نواب علیه علیه امین الدوله دامت شولتها)  
عقبه مظهره مشارکها از انان سراسی سلطنت و از محذرات عظیم الشان حرم جلالت است  
در حضرت کرد و در سلطنت شاهنشاهی علی حضرت مایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته  
خلوقی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل الهی و احیی فوری میباید  
اصل صیقلش از دار انخلایه طهران و تغل منفش حمایت ضغای جبرسان عقل و لغایت و کار و دین  
صرب المثل و از اکثر عقلا و کماة الفی و عقل مکر اعتناست و مؤید درستی و انصاف و لو انک  
در حق این ستر عظیم القدر است که سر و داند ولو کان النساء کتل هدی  
لفصلت النساء علی الترحال و مدحی بسزا نموده اند مختصر حد و تقوی برده  
عفاش با تا خیریه مطرز و مزین و ناثر جلیله او در اماکن شریفه وروضات عرش درجات مشهور  
و معین است و از انوقت که مرحومه مغفوره ستر گبری محمد علیا طاب ثراه و والده علی حضرت  
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رحمت بهشت برین کنید و در غرات فردوس  
جای کرید یدیرانی النساء محترمه خانواده سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

ويعدل في العدا والاقرينا  
ولم يخلق من المتجربينا  
لغام حار في بلد سنينا  
فاز بقية الخلفاء فبنا

يقم الحق لا يرتاب فيه  
وليس كما تم علما لديه  
كان الناس اذ فقدوا علما  
فلا تقمت معاوية برحرب

اقتات المؤمنين مقصودا زاتماث المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلى الله عليه وآله بسببا وانما يازده لغرب بوده اند خديجه و عابثه وحفصه دختر عمر و ام حبيب و ام سلمه و بنت زمعه و زينب بنت جحش و زينب الملالية و مسمونه و جويرية و صفية شش نفر از اين يازده نفر از قریش و چهار نفر سريته و صفية كه آخرين انهاست اسراييليه و از امانلى خير بوده خديجه و زينب الملاليه و زجات سيد ابياه ۴ از دار فخر صلت گردند و حسين را بحال انحضرت نه نفر زنده بودند

توفي رسول الله عن شبع نسوا  
معاليه مبموه وصفه  
جويرية مع رمله تم سو دلا

چنانكه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسى است  
اليهن نقرى المكرهات تنسب  
وحفصة تيلوهن هند و زينب  
ثلاث وست ذكرهن مهذب

مقصود از بنده ام سلمه و مراد از رمله اجماع است  
و ترجمه حال يزد و نگاشته شد و اما زوجات مطهرات حضرت خير لبتبر را افحات المؤمنين ناميدند  
بنابر نص قرآن كريم است و چون هر يك بسمت مادري بجوم ناس داشته بعد از حضرت رسول صلى الله عليه وآله  
انما حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقى بود و از عموم مسلمين روى خود را مى پوشيدند و علامه قطائين  
در مواهب لدنيه بايمنى تصريح نموده است اميمه بنت عبد المطلب ابن هاشم و عمة  
حضرت رسول ۳ و خواهر ار وى و ام حكيم العيصا است كه ترجمه حال يزد و نگاشته شد اميمه نيز  
چون خواهران خود راى عجمه المطلب پدر خوش مرثه گفته و صورت آن از اين قرار است ۴

رسا في الحبيب والجاى عز المجد  
ذا ما سماء الناس تجل بالرد  
علم تفكك تزداد يا شيدى الحمد  
ولا يبعدن فكل حى الى بعد

الاهلك الواح العشرة ذوالفقد  
ومن يالف الضيف الغرب بيوته  
كسبت ليلا خيرا يكسب الفقه  
ابو الحارث الفياض خلى مكانه

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعف است و در کتب مناقب و انساب آل ابطحان  
در حق این اتم عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیه کرامتی نوشته اند که کوفه  
ال محدوده علمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذاشت و اتفاقاً آن دیوار در همان  
جایی مشرف بانجامه گردید مشار لهیب ملهفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق صدی  
دیوار بفدرت خدا بایستاد اما او در گذشت انگاه فرو ریخت و اتم عبد الله کنیه یکی از بنات  
حضرت سید الشهدا عا بوده اتم فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات  
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بنان او بود  
آنها و آنهائی که گفته اند اتم فروه جدّه مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و اتم  
عبد الله مادر آنحضرت دختر اتم فروه است قوی ضعیف تنبیها کرده اند و حضرت امام  
جعفر صادق ع را دختری مکناه بام فروه بوده است اتم کلثوم کنیه یکی از بنات  
حضرت سید بنیامین میباشد نیز اتم کلثوم کنیه یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله  
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکناه بام کلثوم صغری داشته اند آرزوی  
از محمد رات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیاد کار نوشته شد

سندیم خاک ریت گرد در دمانری	چنان رویم که دیگر بگردمانرسی
ماند داغ عشق او بر جام از بر آرزو	آرزو سوز است عشق و من بر سر آرزو

اقای نامش افا سیکه دختر مته قرانی خراسانی در خدمت محمد خان ترخان عزت و حرمت	داشتی خود را همه شعر نامی انکاشتی این بیت تو
ز بهر یاران عالم هر گرا دیدم غمی دارد	ولا دیوانه شود یوانگی هم عالمی دارد
اقا دوست دختر درویش قیام	سبز واری در علم عروض مستثنی بود این سپاس
هر کجا آمده بان زلف پریشان بگذرد	هر که کفر زلف او بیند زایمان بگذرد
ای فحشان بوالعجب در دلیست و دشتی	هر که دامن کبر داین در دشت در مان بگذرد
هر که عاشق شد از او دیگر سر و سامان نچو	زانکه عاشق ترک سر کوید ز سامان بگذرد
در فراقت دوستی کرد چو ابرو نوبه	کرید زارش چو بسیند ابرو گریان بگذرد
حرف لب	

مواقع سببی و اعیاد و غیره بعد از قدر دانی و منزلت شناسی ثواب علیّه منجوام اجلها مکتوبات و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و تزیینات مشهور و منقول و نشان تمثال بی مثال شهر یاری که از بهسیازات بزرگ دولت ابدایت علیّه است و نشان تفتت دولت فخمیه عثمانی درجه احترام و بلندی تبه و مقام مجلّه مشارالیه را ظاهر میازد و شرح آن از خبریه او از این قرار است (حقیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام) ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله پرده مر و اید تقدیم آستان حضرت پیدالشد علیّه السلام نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا (نعمیه در نقره طلا کوب مسجد کوفه مرشاد) ده باب دکان هفت حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی (دقت کاشاکت) بقعه و گنبد تانزاده حسین در امامه (بنای بل در ناصر آباد و سمت الواسان) طبع و تقیم تجانی نارنج حضرت صدیقه طاهره از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ آغا بیگم شاعره بوده برویه که بنا بر جلالت و حسب و نسب و توانائی اشرا و موزنان بذل توجه و احسان می نمود و این شعر از دست سر

او از آن دمی که در درسته جاناب ازو	وامی از آن لعلی که هر دم میخوردم خواب ازو
آغا بیگم دختر محتر قزاقی خراسانی همتر کسب حانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته امیر ازو	
زبشیران عالم هر که را دیدم غمی دارد	ولا دیوانه شود دیوانگی جسم عالمی دارد
اغادوست زنی سزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگوید	
هر کی آن نه باین تلف پریشان بگذرد	هر که بسند کفر زلف او زایمان بگذرد
اماممه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند سماء باین اسم امام عبداللّه دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام و منشا و مظهر مشارالیه فاطمه نام داشت پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که درو	
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبداللّه محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که در این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی و ولد حسن التبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم	
اجمعین و بنا بر اینکه مادر امام عبداللّه اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر قبیل بنی تیم که ابو بکر از آن قبیل است بر بنی هاشم ملحق می شود و بعضی مادر امام عبداللّه را ام فروخته	

نش آدیت و فاخته دار من و حریت خود را انهارداستم و گفتیم انکار موقوف بر رضای من و اجرای صیغه کاح است و بنا بر این معده رضای پدر و دعای حیرا در برای انیم و جت بر می

اسمع کلامی و اسمع لها لته  
لا سکر و ان شیب و ان فنه  
سلک عظم قد نولی عصره  
لما راد الله غرقه شملنا  
قام التوا علی ابی من ملکم  
حجرب هاربه فحازنی امرء  
اذ باعنی مع العیید فضت  
واراد فی لنکاح بجل طاهر  
ومضی الیک سو و ایلک الوفا  
فساک یا ابی تعرفنی به  
ومعسر مکیه الملول بفضلها

مستند و اتم و از مضمون این مکتوب نتایج

یبا هم و ورت ان کتوب منظوم از اینقرار  
فهم السلوک بدت من الاهیاد  
بت ملک من عباد  
و کذ الرومان ناول للاداد  
واذا افنا طعم الاهی من راد  
قد فی الفراق و لم بکر مراد  
لم یات فی اعماله لیسداد  
من صانی الاهی الاهیاد  
حسن الخلاق من الاهیاد  
و کانت تنظر فی طریق رساد  
ان کان من یرتجی لوداد  
تدعونا بالین و الاهیاد

مشغوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را کجای آوردم و جواب نامه مسمه را بوسه  
انهار رضا در تزیین ان نمودند و معتد برای نصیحت این شعر را به پیشه نوشت بدت

بنیتی گوئی به سر لا نقد قضه الدهر با سعا فله

بعضی از موزنین عیسوی اندلس گفته اند معتد بن عباد و دختری داشت سیده نام و او را برنی با نفس  
پادشاه قشاله داد و جته این بود که معتد با امر الطین جنات میگرد چون محتاج بامداد اعرش شد ما او  
نمود که از معاشرت او بجهر مند کرد و دیده پس از مدتی بر او ارتداد گرفته اسم خود را به بد است از  
این گشتار موزنین مشار الیهم چنین بر میاید که اسم دختر معتد انمید است چه بد و اسم بدت یک  
اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از طینه صحت عطل است و سایر  
موزنین اندلس که گفته اند دختر معتد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها ماند

پادشاه خاتون شمین حکمران است ارملوک قراحتانیان که در کرمان حکومت کرده اند  
 اسزن معروف بصفاة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و ساعره خوش خط بود برادر خود  
 سیورغمش را که میسر او حکمرانی کرمان داشت در سال شصت و سه هجری بخت و حامی او بگرفت و ست  
 سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوی صین زوجه سیورغمش بالگری بگر  
 پادشاه خاتون ناحت و بر او غالب شد و نقصا صین تو بهر او از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از تنج افکار پادشاه خاتون	درون یزده عصمت که تکیه کا ه من است
مسافران هوارا که ز به دشواری است	همیشه باد سوزن بزر میغنعه
که تار و پود وی از عصمت نکو کار است	بیشینه بنت الحیاء از قبیله هذره و مشوقه

جمیل شاعر و عاق مشهور است و قبیله عذره عشق و غرام معروف بوده اند و بیشینه بنابر معاشقه  
 که با جمیل داشته بیات غمیه نظم کرده اند  
 من الدهر ما حافت فلا حاز حبیبا  
 اذا مت ناساء الحیاء و لینها  
 و ان سلوی عن حیل الساعه  
 سوا علینا یا حبل بن مصر  
 داود انطاکی در زمین الاسواق بیشینه را بخت

بخی نوشته و گوید وقتی ایند و میت را مشار الیهما بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و  
 پس از انشا دین دو شعر بیشینه از غزلها و غم بجاالت غنی میافند بیشینه بنت معتمد دختر معتمد بن  
 عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که میکیه نام داشته پیش ذکر می از او شده اند و بیشینه بوده و  
 ایند خرمادر و پدر او معتمد و عباد المعتمد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او  
 رشید و نامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف  
 گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بیشینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی کجالت داشته اند  
 وقتی که معتمد و چهار بختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعه  
 انعامت حبس کردند دخترش بیشینه را با سبزی بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بیشینه و اندوه اسرا  
 متالم و متاثر گردیده که الم مجبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر  
 عزیز خود جبری بگریه سازند در انحال مکتوبی منظوم از بیشینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا  
 ابر گرد و بختی فروختند مالک من خواست مرا میسر خود بد که بترکه زوجه او باشم چون آن سپهر



بذل از مغنیه های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالعزیز بن موسی الهامی و نحو  
 خوش اواز و نیک آهنگت بود و بکثرت روست و مزارت در موسیقی اشتها داشتند و اکثر اوقات  
 مانون خلیفه را بنحایت طرب انکیز مخطوط و مشغول مینمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جاسع و ابراهیم واسحق  
 موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند آنها نیز که ترجمه حال امیادینا کرده و تربیت کرده و بنا بر این  
 موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام میباشند این بذل را بذل کبیر و نامیده اند و  
 شرح حال او در جلد پانزدهم غانی مسطور است بر که الست اجلیله ام السلطان مادر ملک  
 اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکر می از نموده ایم نیز ان اصلا جاریه ام و در  
 چون پسرش ملک اشرف سلطنت متراپیست او شانی عظیم و جلای بکمال حاصل کرده و در سال  
 هفتصد و مفاد هجری هارم زیارت بیت الله اکرام شد و شرح تجلیات این مفرات السلطان را  
 نگارندگان ان اقطار در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه اقام سزای خوردنی در  
 حوان ام السلطان حاضر باشند و قفا و کله نهایی و بیع بر از خاک کرده و در انما انواع بقول کنند  
 همراه داشتند و هر روز بر صفت سر ساینده و سایر تدارک میفریز بر این قیاس بود و در باب و ایام  
 ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثرت نمود و در معاودت چون برای تخت ملک اشرف رسید  
 سلطان با خدم و حشم و عساکر تا وی که قریب است از فرای مصر مادر خود را استقبال کرد با بجه انیز  
 منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفر کله  
 او سخن میگردد و عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه شتمار داشته است امیر کبیر کجای  
 البوغی او را تزیین کرده و بهین فقره اسباب اعتلای شان و تربیت او گردیده است و فایده  
 ام السلطان دلبست و ششم ماه ذیقعد سال هفتصد و مفاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان  
 که خود مشارالیه بنا کرده و عجب نیست که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد  
 بن یحیی الاعرج السعدی انید و مبت انشا نمود  
 کانت صبحه فوت ام الاشراف  
 و یكون فی العاشور موت الیوسفی  
 و بیمنطور شد یعنی امیر کجای البوغی در روز  
 عاشورا در آب غرق شد و در گذشت گویند چون ام السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

نیز صحنیت سجنه المدينه از نساء مشهوره مدینه سور است که در قدیم الايام در این  
 شهر شریف زندگانی کرد و کمال اشتهار داشته گویند از او پرسیدند چرا حتی که التام پذیر  
 نیست صحبت عرض حاجت کریم است بر لیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف  
 کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدر خانه سفله رود و بار نیابد و شرف آنست که  
 شخص بداند اگر کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مدام العزم برین منت معطل باشد بنا بر این هرگز از  
 کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید بدر الدجی میی الدین در مسامرات گوید بدر  
 الدجی مادر القائم بامر الله است و همین خلیفه عباسی بوده و بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی  
 در روشنی شمع در حالت مواقعه بود در انحال نظر بر بایه خود کرد و او تخرکت و نظر او ناپسند آمد بعد  
 از آن شب دیگر اقدام بالغفل نمود بدو تیه محبوبه و زوجه امر با حکام الله از خلفا  
 فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صحیده مصر و نابریل او بوضع اصلي خود و بدویت بدویه مشهور  
 تدو و صباحت و دواحت را با فصاحت و بلاغت انبار داشته در خطا مقرری و فتح الطیب  
 شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون ازین طبعها با کینه قنبره و جالهای باو است  
 و صحرا مانند بایل و در عمارات بلدی و لنگ باشد امر با حکام الله مصری بدیع و خوش برای او دینا  
 و وکیل ساخت و انرا بهودج نامید و انصر و قنبره قنبره که خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر  
 عالی و مکان با نرمی و سایر اسباب تخیل کی از بنی اعمام خود که این تیاخ نام داشت مفتون  
 گردیده انجمله در نظر او هیچ نمیدو و بعدا فهمید که امر با حکام الله باو داشت و قنبره و قنبره از

یا بن میباح الیلا المشتکی  
 گشت فی حنی طلیقا امرا  
 فانا الان بقصر موصد

این میباح در جواب او مسطور داشت  
 باطهونه حتی عالا و احتبکا  
 لو غدا ینفع منّا المشتکی  
 هالک دھو الذی قد هلکا

قصر بود ج این ابیات را با بن میباح نوشت  
 مالک من بعد که قد ملک  
 ناندلا ما شئت منکم مدرکا  
 لا اری الا خیتا ممسکا  
 بنت عمی و التي غدت بها  
 بحب الشکوی عندک یضعفها  
 مالک الامر الیر لیتک

گویند خواه زوج حرام باشد خواه عید جاری حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بر برد صاحب کرامت  
 بوده دلیل نصیحتی کاشف از آنکه که بعد الملک بن مروان مینمود تو صبح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلاف  
 و حکمرانی رسد اظهار عود و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد مختلف میگشت  
 و بصحبت صلیحی غنی داشت چون خلیفه شد انهمه او را از یاد برشت و حالات او دیگر گویان کردید  
 خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلاف در مدینه با بریره مصاحبت داشتم من میگفت  
 ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلافت را بدست گیری  
 اگر انقیام حاصل نمودی زنهار از سنگ دم پیرین و خون مردم میریزند من رسول اکرم میفرمودم  
 شخص اگر در بن بست رسد و در خلط نظر نماید در صورتیکه بقدر شبت حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را  
 طرد نمایند عبد الملک برخلاف نصیحت بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد و همانا بر  
 همین فقره را منظور داشت که عبد الملک را از خونریزی منع مینمودند پریشان نخواهم و دختر شاه طهماسب  
 اول پادشاه صفوی وزنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حریم  
 پادشاه و دودسته شاه بشو خوا و حیدر میرزا پسر شاه طهماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا پسر  
 حیدر میرزا را که در قلعه قهقهه محبوس بود میخواستند سلطنت بردارند و پریشان خانم طالب پاد  
 شاهی این برادر بود و سعی و اسمعیل میرزا شهرباری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قهقهه  
 بیرون و بقرین آورد و زمام تمام سلطنت بدست پریشان خانم بود چنانکه پادشاهی بر اسمعیل  
 مقرر شد برخلاف مأمول دست پریشان خانم را کوتاه کرد و دیگر ازین بکارهای دولت مدخل  
 داشت تا اسمعیل میرزا بر دو مردم شاه محمد پسر شاه عباس بزرگ را از تیرازی سلطنت طعینند  
 پریشان خانم در این ایام قدرت غیبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخل کرد شاه محمد چون به  
 قرین آمد جلوس نمود و نفوذ پریشان خانم را اسباب فتور خود دانست و او را مقتول ساخت  
 بریکه از جاری از او شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از قران خود استیضای بین  
 و در خانه شخصی از اجداد و اسخا قریش بزنی میریست و در مدینه منوره همانا خانه بنا کرده بود که وارد  
 و مسافرن در اینجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میردند فیس بن درج که از عملاق مشهور عرب  
 بقصد دیدار مشوقه خود پیشینسب همانا خانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

ریاده از حد مضموم، مناسب گردید بر و بنت عبد المطلب بن اشم جد حضرت رسول  
و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه شیب و شرح حال بن بنت خواهر پیش ذکر شده و بقرابن ابی

را در مرتبه پدر خود عبد المطلب انشا نمود

اعینی جود اسد مع در در  
علی ماحدا الجود داری از نداد  
علی شبنه الجودی المکرمات  
و ذی الحلم و الفضل فی الثابتات  
له فضل مجد علی غومه  
انتز المنایا لم تشو لا

علی طیب الخیر و المعتصر  
جمیل المحمدا عظیم الخطر  
و ذی المجد و التز و الممتخر  
کتیر المکارم رحم الجود  
مغیر یلوح کضوء القمر  
صرف الیائی و رب القدر

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالعزیز

که عم اعلی حضرت سلطان عبدالحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیه صاحب  
اثر خبریه و مکارم و عطایای کثره بوده و از عوارف او اینکه در موفع جامع کاتب که هر حق انرا  
آلود ساخت در سال هزار و دویست و شتاد و شست جامع شریف و کتابخانه کوهکات  
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشماز و مؤذنین برای اینجا بقسم فرمود نیز مقبره  
در بهانجا برای خود بساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را کشتی بنجا بمغازی خاص سواری بود  
که زیاده از حد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را با اسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده  
بودند و اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملک و رؤیت و سیم چادی الاخر  
از سال هزار و دویست و نود و هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان  
عبدالعزیز خان با قایق مخصوص بان سفینه آمد و شاهنامه ایران را استقبال کرد و بر پیره جاریت  
صحابیه که حایثه از ازا زد نمود و قبل از آزادی او را غلامی مغیث نام بنی داده بودند چون بازادی  
نایل شد حضرت رسول را و او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح نلام نور باند یا خارج شود بنا بر این در کتب  
نقده در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول و فصل فاضل حج در مسئله خیال العقاقه ذکر می از او شده  
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت فراغت شخصی باشد و بعد از ازا زد شود و بنواختن  
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او خراب باشد بقواتنخ کند و سایرین

هر دو از جاری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریب یکسال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته  
این بیت بخواند ثقلت سباب الوصا خوف سخطه و علمه حی له کیف یغضب  
پس از نشاندن شعر به بنان و فضل گفت هر یک بی نظم آوردند که با این شعر مناسب است داشته باشد

بصدقه نو با مودته جا هدا  
بنان سببی تامل سود  
فما صد لی بد ولا عنه مذهب

فضل در حال این بیت را به میوه گفت  
و یبعد عنی بالوصال و اقرب  
وعندک العقی علی کل حاله

در ربط و مناسب است این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایند وزن را بر مانی با سر است  
استیاح بدلی دیگر نیست بخت اجدوی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است  
جودی وقتی از جانب قیصر روم در دمشق حکومت داشت و دختر دینت اجدوی محسن جمال  
مشهور بود وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفت مشارالیه را به دیدن شیفته جمال  
او کردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد با در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد  
الرحمن شد و مدتی از وصال او تمتع بود آخر الامر ازش هو منتطفی و سر دگشت و بنت اجدویرا  
بقوم و قبیلۀ خود اعاده داد بنت خدا ویردی از مسطورات اشخاصی که وقایع  
غریبه عالم را نوشته اند چنین متفاو میکردد که بنت خدا ویردی در سال شصده و هشت  
در اسکندریه ظاهر شده و خلقها بازوند داشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای  
خود قلم میگرفت و مینوشت و بجوئی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآمد یکی از وزرا می  
اورا احضار کرد و بهر او معاینه نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشارالیها هنوز در  
اسکندریه هست و موقوفه دارد و پوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه ناموس  
خلیفه عباسی است پدرش بچو امردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان شریفه  
عروسی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بامون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور  
است از جمله گویند در شب زفاف او شمع افروختند که از چهل سن عنبر بزرگب داد و و حصیر  
در جمله کسره که با کلا بتون بافته و تمام سطح آن بچو اهر ترصیع یافته بود چون بامون آن حصیر دید  
گفت قاتل الله ابانواس کو یا این حصیر را دیده و گفته است کان صنعکم کبر من فواضعها

و فضل این قصه در جلد ششم اغانی بشرح آمده برهم عالم روحه سلطان محمود خان ثانی و مادر  
سلطان عبدالمحمد خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نثار بوده و کارهای خیر نموده و چند  
مسجد و مقاماته و مکتب ساخته اما سترین انبیاء و مرصحات است که در مستثنی با عجمه اسلام  
واقع است و همیشه مسجد و بنیاد فرمیش در آن مداوا شود و او موقوفه که برای انفرصحات قرار  
داده دو او خدا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند با عجمه در نشیمن اسباب  
لطف و هوای آن پیشبیا و در بنای آن سایر ملاحظات نیر شده که از هر جهت مناسب و متنا  
و بصیرت مغنی شوره و از بهاری بخی بغیر عباسی بوده و محمدی خلیفه او را بقسمتی  
کراف امتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی

بصیرت الشمر من دانه  
سبحانک اللهم ما هکذا  
اذ دعت بالعود فی مشهد  
غنت غناء بشتقر الفنی

یافته و در وصف او سروده اند  
فازت بدلت فانت الهلل  
فیما مضی کان بکون الحال  
و عانت یمنی ید بها السمال  
حدقا و ان الحدق فیها الدلال

بعد از خاتون دختر امیر چوپان مشهور

است که در زمان سلطان ابوسعید بجا در خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت  
و چوپانان پهل سال منقلا حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین چکریه و از اخفا و چکیر محسوب  
میتواند بعد از خاتون بصیرت و ملاحظت معروف و در جلاله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان  
انزمان بشمار میاید بود چون سلطان ابوسعید با و میل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن و او را طلاق  
داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و انیر سم سلاطین قول بوده چنانکه صاحب صحایف الایجاب  
گوید ملوک چکریه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و عنبت مینمودند و شوهر او زن را طلاق  
میداد و پادشاه بزرگونی گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط حبس که بعد از خاتون داشت  
نام دام ابو خود را و تقویص کرده بود بنا بر این آن نرا شکماری میکشند بعد از فوت سلطان  
ابوسعید پادشاه که بجای او پادشاه شد بعد از خاتون را بهمت مستموم کردن سلطان ابوسعید  
متمم و معدوم ساخت بنان ابن طاهر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعر

خاکه محض خدا  
و دیگر است

کر غیر شود ان دوی چو خورشید مرا  
پادشاهی سپرد که دعوی حسدانی بکنم

سیکیم جهان خاتم و خضر خاقان جنت مکان مغفور فتحلی شاه طاب تراه بوده و از لطن بدرجه  
خاتم و خضر خاقان بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بود آمده و اورا بجانبا می میگفتند و میرجوم  
محمد قاسم امیر نرنگی داده شد و خاقان مغفور میر و علاقه تاسه ما این دختر داشته و غیراً حضرت اورا همراه  
و مصیبت قرار میدادند و ازین بچ و کجش معروف بطاعت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا علی  
بهمانی که از سناج انصاری شکیا کرده و بر سال سالی حلیه بخریده شیخ خود نیاز مینمود و محمد قاسم خان اسر شود  
اورا خاقان مغفور بسیار محرم میداشتند و از جمیع داماد های آن پادشاه مشار الیه و محمد ابراهیم خان  
ظہیر الدوله شوهر بکایون خاتم که خواهر یکم جمال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سفره بادشاهی  
و در مجالس حاضر میشدند بدور بروزن قصور از حواریه ختیه و در عصر عباسین در بغداد  
بوده و بخاریه بنت الملک شحرت نموده و آوازی خوش داشتند شریف ابو جعفر سعید جرجین

البیاضی شیفه مشار الیه که دیده و در حق میگفتند	شکی القلب ظلمته فی الحمت
الی فاسکت فیہ بدو و	بکارة التملالیه تابعیه الیه است اقصا
معروف و ایندویت از سناج افکار است	بادید دونک فاحضه من دارنا
سبفا حسا ما فی التراب دینا	فدکت ادخره لیوم کربوبه
فالوم ابرزه الزمان مصونا	اتوی ابن هند الخیلا و ما ناکا
هیهات ذاک وان اراد بعید	مستک هسک فی الجار اضلاله
اغزال عمر و للشما و سعید	قد کنت اطعم ان امون ولا اری
حوق المنا و من امیه مغاطبا	فادله اخو مدتی فطا و لت
حق مرابت من الزمان عجائبنا	فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین النجیح لال احمد عائبنا	صاحب عقد الفریدمی نوبید بکاره ملایه

با الملک درین آیات از معادیه بگفته بود و قتی شمساج اورا بران داشت که مجلس معاده ید رود  
و از او چیزی بخواد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون  
بکاره را بدیدند گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن اشعار

<p>حسادت علی ارض من الذهب</p>	<p>وحریری صاحب مقامات که در مقارن</p>
<p>تبریزی میگوید و بلقیس پسرش را و بوران غفرش را اشارت بهمان حصیر کرده است که او نیز در شب زفاف بوران را</p>	<p>عادت زنمان ماضی شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت ای امرا الله فلا استعجلوا</p>
<p>مامون گفت شد این شعر را نشا و کرد و ام ان بدی فرسته فاقته من دم بد کرده بودند شاعر مجربین خاتم باطلی است که با توفیق ماں هرون و قد ظفر و لکن سندس</p>	<p>ما من ملص بحبیه عارف بالهطری الظلم از جمله استعاره طرب آنجکه که درین سوره با سوز و نظم نار الله للحسن و لدوارحی الحسن مامون چون این بیت شنید گفت بخدا کنی</p>
<p>و انم این خاتم مراح نموده است یا قح بوران در سال کعبه رفت و دود و حجری متوله شد و در سه دولیت و هفتاد و یک در گذشت عقد فرا و جبت او با مامون خلیفه در دولیت و دو وز فاش در ماه رمضان دولیت و ده و چون مامون در دولیت و هجده وفات کرد و اجداز زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بست بنمود بورانی که غدا نیست معروف و اعراب اتر ابو رانیه میگویند منسوب بوران میباشد و اسم بوران اصلا خدیجه بوده است بجزیره حکم ز و بنو شام و امیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در اتمه ای قرن دهم هجری سلطنت این فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلجمنان سلطان عثمانی کرد و بجزیره خاتم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجزیره خاتم تا جلی خاتم نوشته اند و صاحب صحایف الاخبار تا جلی خاتم را بنو شام اسمعیل دانسته اند و در هر حال رعایت شد دولتین اسلامیتین ماسر گذشت سلال آنرا نیزین رایا داور می بینیم بقیه البکریه دختر عبداللہ و از سبیله بکرن و اعلی زنی صحابیہ بوده است این زن با پدر و اهل قبیلہ خود بجزیره حضرت رسالت پناهی آمد و شرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیت محمد بارسول بود و مردان اما در زمان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه است بعد انام در حق بیتیه و اولاد او دعای خیر فرمودند بکئی در انام دیدار آمد چنانکه عده اولاد او نصبت پیدا و از این نصبت نفر حمل نفر دگور بود و بیت نفر انما در حبس داشتید شدند و این اثر فقره نصیر حج کرده است بیکم و هملوی ساعره بوده است شاه جهان آبادی و شاعر ازو</p>	



لست ابغی عن بابہ مزباج  
وفسادی الذی زعمت صلاحی  
وارتضاه لنفسه مزباج

فصل الذی زعمت فسادہ  
ما علی من احب مولی الموالی  
تذکار پای خاتون چنانکہ پیش در

عنوان بنت البغدادیة اشاره نمودیم دختر ملک ظاہر میرس بندقداری بانی رباط البغدادیة  
مصر است کہ در خط مقریزی ذکر شدہ و این رباط وقتی خانقاہ عظیمی بودہ تذکار پای خاتون  
رباط البغدادیة را در سال شصت و ہشتاد و چہار با سہم بنت البغدادیة ساختہ و این زن با جمعی  
دیگر از صاحبکات نساء در این رباط اقامت داشتہ اند و از آنجا کہ خانقاہ مزبور مخصوص زنان  
بودہ ہمیشہ زنی از اہل علم و صلاح در آنجا اعتکاف مینودہ و نوان را نصیحت و وعظ میکردہ  
و علم و ادب میآموختہ مقریزی گوید ام زینب فاطمہ بنت عباس البغدادیة زنی بود در علم  
فقہ با مہارت و تفقہ و بغلیل از لوازم معاش قناعت مینمود از نضایج سودمند مردم رافع  
و متذکر مباحث و خود با عبادت و لعب تمام داشت و بسازمان مصری و دشتی کہ از او تقاضا  
و استفاضہ کردہ مستفید و مستفیض شدہ اند و بنا بر فضایل و صفات مزبورہ اہل صلاح بجای است او  
بایل بودند و در ہر حال رعایت شان و احترام او مینمودند و فی الحقیقہ مناسبی از او بہکان را آشوب  
میشد و او بدینحال پسندیدہ زندگانی کرد تا در سال ہفتصد و چہار و ہجری در گذشت و بعد از او انسا  
کہ بجای اہ سمیت برتری و تقدیم بر نوان مختلفہ رباط البغدادیہ استندہ بغدادیہ مشہور شد نہ کہ بکیند  
چون رباط البغدادیہ خانقاہ منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود و زنہائیکہ از شوہر خود طلاق  
میکرفتند وعدہ نگاہ میداشتند تا وقتی کہ ماز شوہر کنند بچنین نیوانی کہ شوہر ہای آنها از ایشان دوری  
و برتری مینمودند تا زمانی کہ ماز بر میل و مسامت آیند در آن خانقاہ اقامت داشتند و زنی کہ خدمت  
آن خانقاہ میکرد ہر کہ حرکتی خارج از آداب معینہ مہد و حنیہ میکرد و این اصول در انجیل نامنی  
منضبط بود و از سال شصت و ہشت بواسطہ انقلابی کہ در مصر روی داد شیرازہ انتظام آن خانقاہ  
از ہم گسست ترخان خدی کہ سلطان از زوجات سلطان ابراہیم خان سلطان  
عثمانی دما در سلطان محمد خان رابع مشہور بہ اوجی است شمار ایہا صاحب شکی جامع اسلام  
بودہ و موقوفہ ایمیچہ را او وقف و برقرار کردہ سنای شکی جامع را ابتدا ماہ یکر سلطان معروف

مستور در فوق را خوانند و بخاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این بیات اوست معذکات متابع  
 مستعرض نشده گفت ای حال هر حاجتی که داری بخواه بخاره گفت پس ازین خبری نتوانم خواست جمعیت  
 نمود بلقیس و خرمچین بدرالدین بهجج الدین بلقیسی است و جدار و سراج الدین استاد این حبس  
 عقلمانی بوده و با آنکه خانواده مشارع به اهل علم و فضل اند و جو دایترن اسباب افتخار و  
 اشهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت شهرور است در ماه ذیقعد سال  
 هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آنوقت زیاده از شصت سال داشت  
 ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات ننموده و او را  
 از مشایخ طریقت شمرده اند قال ابن حجر لی دست همان بنت خدا و یردی است که در  
 حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر  
 پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را  
 خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن لغری در  
 نجوم ظاهره خود با یمطلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبداللہ دیوانه بوده و  
 بیدلی خیرین ذکر می از او نموده در هرات افاس داشته و کاهی بی بی بطم می آورده انیسر زوب  
 روم باغ و زرخس دودیده و ام کنم که تا نظاره آن سر و خوشترام کنم

### حرف است

دارای مقام ولایت داشته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنا بر مستور است  
 همان کتاب کتبه جاریه سازنده و نوازنده عود و ملوک شخصی بوده عشق حقیقت او را ایجاد مینماید  
 و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری فنا لیه و قیاری مشغول میگردد  
 اهل خانه بنبوه آمده او را بر مرضی نه مجانب میسرند سری سقطی او را از مرضی نه بیرون می آورد  
 و پولی ببالک او میدهد و او را آزا دیار کتبه ایات عاشقانه بسیار تنظیم آورده از جمله

اشعار مستور را در مرضی نه گفته است معسر الناس ما حدثت ولیکن

اغلتم یدی و لوات ذنبا  
 انا مفتونه حیث حبیبنا

انا سکرانه و قلبی صیاج  
 غیر جہدی فی حبہ واقصفا

بحری در دست دارالملک شام متولد شده و در اوایل توالی با نصد و نقادونه در کشته  
 فوت پدرش ابو الفرج در او اخر صغیر انص و نه رحلت جدش علی بن عبد السلام در ششم  
 ختم ربيع الآخر سنه چهار صد و نود و شصت و اسفال پسرش ابو الحسن علی را اسکندریه در آنروز  
 صغیر شده و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده و کج و معلوم فرستاد بی طولی داشت  
 و ایچرا بمکنکاشت سمت بر ضبط آن یکا شت پدر ابو اسن علی که ثوبه یقینیه با سدا بختل معروف  
 بوده و در ذوق در توال چهار صد و نود متولد شده و در اوایل رجب الاول با نصد و شصت و شصت  
 در اسکندریه بدر بقاء افتد و در منازقریه بوده در ترشام و یقینیه الارمنانیه منوب بآن دکه و بیضا  
 ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ابل سلطان است و سلطان شاه را سلاطین خوار متاک  
 بود پوشه ساشد که سلطان شاه برادری داشت موم بخش خان که ماوازیکت مادر خود  
 در لاسبت حد حکمت منه و چون ایل اسلا در کشت سلطان شاه در ارم بجای بیشت  
 و اعنای سرادر بزرگتر نمود و انداخت در ساه گرفت پس از آنکه چند فده سلطان شاه مغلوب کن  
 خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از ملا و خراسان سلطان شاه بعلق گرفت و او در حال با نصد  
 ستاد و پنج جری میر و ملک او را نیز بخش خان برید و چهری نگه داشت که ترکان ملکه هم بخش خان  
 مسئول گردید ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوار متاهی است در سال  
 شصت و پنجاه و هشت بحری که بلا کو خان عمر شخیر شام داشت در الدین لولو حاکم موصل را بوطلم  
 کبرین از امیر معاف داشت و پسرش ملک صاحب را با عا کر موصل بار دوی خود ملحق ساخت  
 و بنا بر حالت اطاعتی که از او صلیان شود و بلا کو خان شده بود و ترکان خاتون دختر سلطان  
 جلال الدین بملکت صاحب ولد بدر الدین لولو تزویج نمود اما ضربت منظور بن بیان  
 و خضر عبد القدر بنیر است و نوا و ملا و خضر ذوق شاعر معروف و قتی که میخواست از تحت  
 مزاجت زوج نو دخارج و متخلص شود اما خضر را نزد ابن بنیر شفیع قرار داد که ابن بنیر با استخلا  
 او اقبال و اقدام نماد و فرزدوق میر ابن بنیر متول شد و نوا را بواسطه شفاعت تا خضر بر فرزدوق  
 غالب آمد و این حال فرزدوق به حضور عبد الله آمده ابن بنیر ابر خواهد طلب  
 لیس الشفیع الذی یاتک مؤترزا | مثل الشفیع الذی یاتک عربانا

به کوسم والد و مادر سلطان ابراهیم خان نهاد و چون او در گذشت خدیجه سلطان با تمام آن بر دخت  
و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و معبره ملک  
برای خود ساخته است حیرات و مبررات این زن در کسبه و افواه مذکور و او اتالی رابعه و آ  
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسیر بر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ما پیکر سلطان مادر  
سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والد کوچک گفتند و والد کوچک در سال  
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود نقیۃ الارمناسزیه دختر ابو الفرج عین بن علی  
بن عبد السلام القسوری و مادر تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که ملنا به ام علی بوده  
و پیش ترجمه حال او را و حده دادیم بنابر این گویم ام علی نقیۃ در علم و فضل و شعر و فصاحت متما  
و شگرفی بکمال دگشته و قتی در اسکندریه ملازمت ابوطاهر السلفی را اختیار کرد و ابوطاهر  
از متما بهر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از نقیۃ ذکر می نموده گویند روزی ابو  
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بودم با هم میجی گرفته زحم شد دختر کوچک مقنعه  
خود را باره کرده پای من بست نقیۃ آن نوشته را دیده ایند و لب را بدیده انشا و نمود

عوضاً عن هذا تلك الوليد  
سلكت دهرها الصلح المحمدي

لو وحدت السبيل حدث بخدي  
كف لي ان امل اليوم وجدا

فاضی شمس الدین بن خلکان کوید نقیۃ اعظمین را از برون بن کبی المخرجت باس کرده که گفته است  
کف نال المعشاة من لم سرك منه مقما كل خط جيم  
اورنی الا ذی فی فدل لم تحط الا الى مقام کربم

نقیۃ هضاید و قطعات بسیار دارد که همه فیض و آیدار است حافظانکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری  
گوید نقیۃ قصیده و حمزیه باسم منظر تعقی الدین عمر برادر زاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشا و نمود و در  
آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راج و لهو و ارتیح مبالغت کرد و نقی الدین کشت نقیۃ  
در عهد صبی این اطوار و احوال فر گرفته است نقیۃ انحراف بشیذ و قصیده در زرم بظم آورده که  
و قایق امور حریه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و ملل ساخت  
که در کلیه فنون شعر با هر و در سخن برالی مبسوط البده قادر است نقیۃ در ماه محرم سال پانصد و پنج

الاومانی است که پیش ترجمه حال او نگاشته شد تمیم آن ترجمه را کوید مشارالیه در مکتب  
محدث مشهور حافظ ابوطاهر السلفی میر میرد ابوالنجاج صاحب کتاب الف بابا پسر سلطان  
که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است امدرس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل نموده و  
در ماه جمادی الاخری سال یاضد و شصت و دو ابوالنجاج از غیبه اجازه گرفته و ابوالنجاج بنیاسینی  
میگوید یقیناً بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده و قریب  
و روایت نایم و برخی از اشعار از کیفیت طوله که در مدح حافظ السلفی است شرح ذیل ذکر کنیم

وعلی علی ظهر السماء خيامها  
لمابکی فرجا علیه غمامها  
ترنوفیهم ما نقول خزامها  
الخل من فرط الحياء لثامها  
خالات سدا خالها رقامها  
یا صاح قم لسعادة قد اقبلت  
واجمع خواطرنا لجلی فکرنا  
مدح الامام علی الانام فريضة  
الحافظ الجبر الذي شهدت له  
واخر قصيد و را طوری خوب گفته که

اعوامنا قد اشرفت ايامها  
والروض متبسم بنور اقامة  
والنرجس الغض الذي احداقه  
والورد يمحكي وجنة محمرة  
وشقائق النعمان في وجنانه  
وبعد از اكمال تشييع شروع به مدح حافظ السلفی کرد  
و تنهت بعد الکرى نواها  
لما تجرد للقریض حسامها  
فخر الائمة شيخها و همامها  
اوض العراق بفضلها و شامها

الطاف و رشاقه او ایلان را فراموش ننماید و دختر حسین بن اویس از نجاش  
ترکان و زنی برباع اجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس مصر آمد ملک ظاهر بربوق از ملوک چرکصر  
او را تزویج کرد و بعد اطلاق داد و عزاد او و شاه و له ابن شاهزاده بن اویس او را بر زنی بگرفت  
چون ببخدا و باز گشتند عم و احمد که گشت و شاه و له شوهر مشارالیه بخت یا د شاهی گشت  
اما او شوهر خود را ناپدید نمود و خود بملطت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف با و حمله کرد  
یکسال بغداد را در بند محاصره داشت و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و شتر را مستقر  
شد با بلی او را با محمود بن شاه و له پسر شوهر او پسند حکمرانی متکلیف کردند و محمود را نیز ملاک ساخت

بدرستی که در این کتاب  
در بیان این امر که در این کتاب  
در بیان این امر که در این کتاب  
در بیان این امر که در این کتاب  
در بیان این امر که در این کتاب

و از آنوقت شیخ عربان صرب المل شد این خلکان در ترجمه حال ابو الفضل پیچ بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل پیچ داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه پیچ گفت استدعا دارم که بهر سر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری است یاری نیست پیچ گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسانی باو بفرمایند در او حالت محبتی نیست خلیفه حاصل شود و چون آثار خست از او بطور رسید و قلب خلیفه نیز از کرده مهری بدیدار میکرد چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک رو باز داند و بدینجه متوجه شود که حرام و تقاصیر او مثل حرام و تقاصیر اطفال نظیر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شیخ عربان مقبول افتد در عرب اندر عربان نیز مثل شیخ عربان ضرب المثل است و فاش آن اینکه وقتی زیر نام از بنی سید بنی خثعم عربان نزد طایفه آمد و خبر داد که قبلیه او غارت کردند و از آنوقت همه که هر کس میخواست قبلیه خود را خبر دهد که جماعتی بنیبت آنها میآیند عربان شده میآمد و میکشت اما التذیر عربان یعنی آگاه و موشیار باشند که دشمن میرسد بمشوم کثیرن منسیه بوده از علیه یا عباسیه دختر محمدی عباسی و در حق تومسه گفته اند میت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذته تنوسه
غنت بصوات طلقت عبرة	كانت بحزن الصبر محبوسه
وكيف صبر لنفس عن غلا دة	نظلمها ان قلت طاوسه
وجرت از سبتهنها بان	في جنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این آیات در کتاب ابن ظافر موسوم به دایع البدایه مسطور است  
متمیم غبت و سبب زوجه رفاة العزیز الضحالی بود و مشار الیه او را بمس طلاق مطلقه نمود و  
عبد الرحمن الزبیر العزلی او را بزنی گرفت چون بمحمد عبد الرحمن را عین یافت از او مفارقت کرد و او  
حضرت ثول را بجایاشد که آیا بمحمد محمل برای تجدید فراغت با رفاة کافی است فرمود ملاقاتی  
بذوق میلست و منو فی عیلة الزبیر یعنی زاء است تومان آغا این نام نامی محمد بن محمد بن  
سلاطین عظیم الشان داده شده و در بنصره زمان یکی از بنات سلطنت عظمی ستمه باین اسم و لقب  
بنصره الدوله میباشد تقیة دختر خطیب محدث ابو الفراج عیث بن علی بن عبد السلام

سبحان الله براند امش القادر پریشان و گریان و محضو قلب سر سجد کذاشته گفت خدا  
عزم نکند که رسوا شوم و من توبه میکنم که مایه کاری نخواهم کرد منور در سجده بود که نکین را  
از جامه زنی بیرون آوردند و سوحا شکو خدا را بجای آورد و فرصت یافته از تمام بیرون آمده  
بخانه خود رفت و رخت زنان از برانداشت و لباس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بگفت توبه  
الی الله توبه نصوحا توبه کرده و از ابرایش توبه و در است و افواه مشهور کرد و تصویر بر بنده  
در شتاب دی از بر سر عظیم آبادی شنیدم که نام و بلفیس خانم بود شعر اردو میگفت این بیت

بیت فارسی سیند را نکهاراوست	فتنه زالی منت شناخته ام
بدایلی منت شناخته ام	خوش نقل کرد که روزی تصویر بر سر خود

خود رسوا کرده در سحر خانه است و بود میر غنی شو بروی که مردش عرو بود این سرع برخوا

ادم به و کس ائمه طفلی یحیی ثا دس	تصویر بالبدیه منسراع دیگر رفت
یوح مصرعی که باشد یوناستادی	حرف است

عقبه بنت یحیی زوجه ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و سپه عقبت بن ربه  
و برادر منبنت عقبه است ابو حذیفه شرف اسلام و ایمان مشرف شده و در سواد صحابه  
کر دیده با رض عتبه مهاجرت کرد و زانجا بدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات مالمات  
خدمت حضرت رسول صرا داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزی  
طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن تن دعوت میکردند رسول اکرم صرا و از رفتن میداد  
منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در انفرقه صرا ضر و با کفار همراه بود و کفر و انکار خود صرا  
مینمود و بنا بر حقیقت جا بلت این دو بیت را در حق برادر خود انشاء کرده گفت

فاشکرت انما بالذمن صغر	حتی مشیت شببا با غیر محجون
الاحول الا تغل المشوم طائر	ابو حذیفه شرف الت اس فی الدین

انما بنیه زوجه ابو حذیفه صحابه است مشهور و مانند سوره خود دارای فضل و درایت بوده است  
و ثبته بنت الربیع و ثبته بنت سلیم و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان نیز چهار زن صحابه بودند  
از و ثبته بنت خنیسه الانس که از انساب تابعیه است ثوبیسم جانیه ابواب عم خدمت

در سال شصت و نوزده هجری خود مستقلا حکمران شد و بصره با اعراب حرب کرده و جزیره و آن  
بصرف مشارع و آمد و بنام او خطبه خوانند و سکه زدند و امر الامیر در سال شصت و هشتاد و  
در گذشت در آباد این حجره گذراند و بیست و هفت تونی اتون زوجه ملا باقی که صاحب میر  
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مباح داشت با شوی و زن اکثر مشاعره و با هم طعم

مراج دست میداد و بختی ملا این باغی گفت کاواک شده چونی از او پشت مرا بیدار کند بضرر انکشت مرا هم خوابی هست رکی کشت مرا قوت نه پناگه پا تو اندر داشت و بجای این باغی در جواب العجائب این باغی نظر آمد بشما به پشت سوی من خواب کنی	یاران ستم پیره زنی کشت مرا کر پست بسوی او دمی خواب کنم تونی نیز در جواب رباعی را نوشت روزی نبود از و بجز به پشت مرا بستر بود از پشت دو صد مشت مرا ملا به باز و غمزه است کشت مرا ملا که دل گرفت از پشت مرا
---	---

تا چند روزی  
طعمه بخت  
مرا

دو تونی محض فی الزمخدرات ایران است در سن صورت و شیرین ربانی و خوش  
طبعی و لطیفه کوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده که شوهر تونی با مردی جزیره و از زن  
ملکت نمیشد و بی ازین ادای نام مقول بچان آمد و این رباعی را بمناسبت انشاء نمود

آن شوخ که هست حسن عالم که شش ای خواجه بیاتامن و تو صلح کنیم	یارب چه شود شبی بخوابم زیرش تو با کونش بساز و من با کیرش
--	---

مرد بدین آید و بیت مغنیه شد و امر او دوا کرد و توبه از فحوا از فعل بد نمود و پیش نوی  
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالم تاب اختر بنظر آمده که نسو حاضری بود در شیراز ریش و  
بروت داشت و پیوسته زنت زمان پوشیده در جامی که مخصوص برای خسل زنان بود می  
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال انمختص و حکایات شہوت آنچه بعشوه های دربار  
و غمزه های بلا خیر و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر توف و ذوق میآورد و می  
آمیخت با این عمل عمری خوشحال به برد و کسی نتاخذت که مرد است روزی دختر حاکم در  
حمام آمد و یکمین ممتی از انکسر او جدا شد و دختر رب حمام را بست و در بختی ان نمین برآمد



کرست و بسیل مثل این عمر بر زبان آورد  
ومن هوان لم يحفظ الله ضایع  
اتانی کتاب لم یر الناس مثله  
وقرطاسه قوهیه و رباطه  
وفي صدره منی الیک تحیه  
وعنوانه من مستهام فؤاده

بنفسی من لا یستقل نفسه  
بعد از این ایات العظمی که در ذکر عمر بن ابی  
امد بکافور و مسک و عنبر  
بعقد من الیا قوت صلا و جود  
لقد طال تهیامی بکم و تذکری  
الی هام صبت من الحزن مسر

عبد الرحمن السبکی که شارح سوره ابن هشام است که در ثریا نواده قتیله است النصر میسبب و قتیله جو  
مارت بن امیه جد ثریا است یعنی ثریا دختر سیر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نصر دانسته اند ولی  
سبکی گوید صحیح نیست که دختر اوست (حرف ابیحیم) جان فدایان  
لفظ قادیان بنظر میاید که تصحیف خوانون باشد بجر حال این زن در حرم مراد خان ثالث سلطان  
عثمانی است بمبار و اقتداری بکمال داشته و در مغلط امور دخالت نموده و وساطت او بنا  
پیشرفت کارهای خطیر میشده و این از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار  
مذکور قتل انار خیره گردیده از یک در ایستاد ببول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات  
او اینکه اعانت ظالم انانیت بکشیع میکرده و برادر او بر ایتم پاشا چون از طریق انصافی  
عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان فدایان مراد خان مهر خواهری را بر کنار  
نهاد و حبس و قتل او سعی گشت جرباء بنت قسامه مادر زن حضرت امام حسن  
و مادر امیر آق قیو بنت طلحه بوده حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احترام میکرد  
چه با وجود او انار را نمایش و بهائی بنیما نمیدانند بر این او را جرباء میکفتند و جرباء آن کسی است که بنا  
خونی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میگیرند که از آن مرض مسری المین مانند و  
بنت قسامه را محض دوری چنین زنان از جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکوب کب جرباء  
میکویند ظاهراً عقیل بن علفه المری نیز دختر ماه پگری باین اسم داشتند جعبه دو  
نفر صحابی که هر دو از انصار و ابالی مدینه منوره بوده جعبه دو نام داشته اند و جعبه زوجه حضرت  
امام حسن است که آنحضرت را با غوای معاویه بازید مسموم ساخت که بوصول کبی از آن پدر پسر

رسول بوده و مرده و ولادت سید نام بابا بولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرد و او را زنی که بشرف دایه کی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد صلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیر خواره داشت سر و رخ نام و چون ابوسلمه بن عبدالمطلب حش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی منبت که سید عالمیان ابتدا یکجمله از پستان آمنه شیر خورده اند بجز حال ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است مأثور است که چون ابولهب بخبر حضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت عباس نجاب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در ناچشم و عذاب الیم بنقید در شب و شب رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را بر مرده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایه کی حضرت رسالت پناهی در آنجیل ذکر کرده و نمودیم شریا معشوقه عمر بن ابی ربیعہ المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبدالمطلب بن ابی سرحان بن امیه الاصفهانی است و از جمله اشعار ائمه که عمر بن ابی ربیعہ در حق او گفته در وقتی بوده است که سبیل بن عبد العزیز بن مروان مشارالیه را تزویج نموده و آن قصیده است مولانا که تمام است

بعدها نام سامر التركبان  
یتخطأ الی حتی اتانے  
ایها المنکح التریاسهیل  
هی شامیه اذا ما استقلت  
و اطف این اشعار پوشیده نیست تشریح  
من رسولی الی الشریافانے  
یعلم الله اننی مستهام  
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوی نوشته  
کتبت الیک من بلدی  
کتیب و اکف العینین بالحرث  
چون ثریا این بیات را بدید و برخواند

ایها الطارق الذی قد عنانے  
زاد من نازح بغیر دلیل  
و در این قصیده می گوید شمر  
عمر الله کیف یلتقیان  
و سهیل اذا استقل بیان  
افترق ثریا و تزویج ابوسبیل عمر بن ابی ربیعہ  
ضاقتی الهم و اعترتني الهموم  
بها و کم و اننی مرحوم  
و از افرین و خطیب ساخته برای ثریا فرستاد  
کتاب مؤله کمد  
یوزقه لهیب الثوبین النحر و الکید

جز نثار غم ز مست ز کز ار بخت ما | انغم غمید در جگر بخت بخت ما

جنان محبوبه ابونواس شاعر و باریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بکائنات و عبودیه  
الو باب لفظی محدث که در نسخه میفرستاده اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابو  
نواس با و مشغول شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بچ رفته و ابونواس نیز به امید  
وصال و غم بیت اند کرده و در زمان وقت این ایات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم تر انی افیت عمری	مطلبها و مطلبها عسیر
فلما اجد سببا اليها	بقربنی واعیتنی الامور
حججت وقلت قد حجت جنك	فیجمعنی وایاها المسیر

و ابونواس در این فقره قطعه در طلبه نظم کرده که نقادان با بیعت تمجید نموده اند سبب مناسبان

قطعه درین محل مسطور می شود	الهنما اعد لك	ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لك	لبیک ان الحمد لك	و الملك لا شریك لك
و اللیل لما لم ان حلك	و الساجات فی الفلك	علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املك	انت له حیث سلک	لو لاك یارب هلك
کل نبی و ملک	و کل من اهل لك	ستم اولی فلك
یا محطنا ما اغفلک	یحمل و یادر اجلک	واختم بخیر عملک
لبیک ان الملك لك	و الحمد و النعمه لك	و العز لا شریك لك

چنین معلوم می شود که ابونواس از حبس نتوان فقط بجنان مایل و مقبول گردیده وجوده با  
زوجه جهانگیر شاد شاه هند و ستمان دختر راجه اودمی شکوه والی بود بود بوده و در لطفه کوفی  
و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حاضر راجه حال حیات النساء یکم ذکر می ار حاضر جواب  
اینرا خواهد شد جو حمره دختر بته البدن آسن بن علی بن یحیی ابن الدوامی البغدادی  
است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکر می از کرده ایم نیز در بغداد میفرستاده و از خانواد  
معتبره و دارای علم و ادب بوده و زنان را و غطا و نصیحت می نمود نزد شیخ ابوالنجیب ابوالفوت  
تتمیل و استماع حدیث کرده و عبد الرحیم ابن ابوالنجیب او را بر نی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم او

و این صاحب  
نقص  
در این حدیث  
قد بوده و بعد  
صلت  
که هم حدیث  
و این حدیث  
نقص



قلعه‌ای است که دارندگان شطری و سطری ازان را از خدمت و اریدگرمی تر دارند و وسیله افتخار و دود  
خود می‌شمارند و همین کلکات و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هموش ثاقب بود که پس از ار  
تخال شجیر باربر و ماضی محمد شاه غازی انار اند بر بانه تفریق کلمه از میان بزرگان و ارکان دولت  
ایران برداشت و بحکام و ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نکاست و اعمال  
و حال اقطار را در تحت نظم و انضام گذاشت تا مملکت منصوره علی‌حضرت شاجه قران ارد از سلطنت  
ببریز بدر انحلافه طهران شرف و رود از رانی فرمود و تحت کیان را بجلوس مینیت مانوس مزین نمود  
و تفصیل این اجمال که محتوی بر سهیل هزار اشکال است تاریخی بنویسند و همیشه که مورخین این دولت  
ابدایت نکاشته اند و برای طالبین خیر و حافظین سیه گذاشته و اگر ما نخواهیم بکار و ترح آن کرانیم  
ما به کتابی جداگانه تالیف نمانیم و آن را مناسب و وضع ایند فقر خارج کرد و موشش و بختنا  
کاغذ شود پس بجهتد که گوئیم این ملکه مغضبه ابران که روانش در غرقاب جنان پیچ و شادان باد و جز  
را ده خاقان خلد آشیان فغلی شاه فرزند امه کبر محمد قاسم خان بن یلیما تخان اعتقاد الله و له الشکر  
تا جبار و والده ماجده او خواهر بطینی سیل می‌ای فرما نغمه ای می‌تجاع السلطنه است

محمد شاه آن شاه درویش دوست

در سال کبیر از و دوست چسپا رجبری با

فریت مذاجت حاصل نمود و در محرم

که شاهی ساسی بکر دارا دوست

ملکی بام اعلی بر نفوذ او امرد دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و دفور درایت خود  
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هشت در ششم ماه صفر المصفر وجود سعود و بایون  
اعلی حضرت خسرو صاحب قران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطین طامرا و ماطن و ظاهر جهان آرا ایشان  
داد و تمام عصر شیر باربر و در یک شصت از عهد معدلت محمد حسن بنهوران مغضبه ملکی را به  
مهربانی مادر بلکه خلقی انجی خالت می‌رود و از صنایع عالییه و خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت  
و نقاشی کاغذی کل دوزی میکرد که ارباب خرت و سلیمه را بحیرت می‌آورد و افسوس که در سال  
هزار و دویست و نود و هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که مملکت سعود خسرو  
در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاہر بایونی را بکشتن دقایق مستغول می‌یافت ملکه مغضبه روح ایند  
رو حمالوای غریمت شست افراشت طایر و خوش در خلد برین سدر و نشین اگر تفقه علی حضرت

بوجود آمد در سال شصده و چهارم جری کجیب در حالی که مقسم و ضو ساقین و ادای نماز و دارتال  
 نمود و جوهره جاریه است نفیست و جوهر اسم جاریست از مهدی عباسی که بر او تحکم و تسلطی  
 داشتست جوهریه چنانکه در عنوان افتحات المؤمنین اشاره نمودیم جوهریه از زو جاست  
 طاهرات حضرت محمد کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عسیره بنو المصطلق و از قبیلہ خزاعه میباشد  
 در غزوہ بنی المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک  
 خود قرارداد و مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استغناء بخود حضرت  
 رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جوهریه بنت الحارث است و قد اصابتی من  
 البلاء ما لم یخف علیک و قد کاتب علی نفسي فاعنی علی کتابی رسول اکرم و منظر کل رحمت و کرم  
 تمام مبلغ معهود را داد و مشار لعیب را شرف ازدواج خود از زانی فرمودند اصحاب که این  
 بدیدند از قوم و قبیلہ جوهریه بر که را در تحت ملک داشتند محض احترام و رستی که با پیغمبر حاصل نموده بودند  
 از او کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلہ خود بدرجه جوهریه نیر باشد و کرامات  
 محی الدین مذکور است که این زن هفت حدیث شریف از پیغمبر و روایت کرده است  
 دو نفر صحابه نیز متما به این اسم بوده و یکی از ان دو نفر دختر ابو جبل و زوجه عیاب بن سید است  
 که پس از فتح مکہ شرف اسلام شرف کردید همچنان خاتم طیب الله منجمها معین بانوی  
 کریم الاعظم و همین خاتون عظیم الشان مخم صدف کوهر نورشهر یاری سپهر فروزنده مهر کمرات  
 و کامکاری شرف همچنان در بزم زمان و زین زمان مادر فرخنده سیر اعلی حضرت شاه شاه  
 تاجدار و لیسعت بایون مانا ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که هم  
 را بحسن تدبیر بی مشاور و شیر و معین و ظمیر صیانت نمینود و باصالت رای و متانت فکر و حصه  
 عقل بران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود و مبت

بنان و کلکش اندر نشد و مختبر	دیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر پاض صفی عدل	بخار ریحان مشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفیات خطان محمده عظمه طاب ثراها که هر یک محض نبل عطیه و عطای و عطا و عطا  
 و اعانت لموفین و تأمین خائفین و حمایت بضغفا و رعایت رعایا ناکاشته شده

کی از امه بود و این مبرار است  
مدرغای وی و سه و چمن مراد کی است

کلان . ز آل غمی دهن مراد کی است  
حرف الحاء

حاجی قادیان دختر اسکندر پاشا از وزرای محرم سلطان بایزید خان و مسما به بی بی مجرنا  
نام است صاحب حدیقه الحوام گوید در نزدیکی قبر قوجه سلفه پاشا جامع و تکیه و درصا تیه محله  
دارا محمد بنی افندی مصنف کتاب شایع النساء این گفته را کرده و میگوید از دست سال  
قبل آبا و اجداد در محله حاجی قادیان ساکن بودند و عم النوان مادر خان مجاهد سکن سلمه و میگوید  
که حاجی قادیان شارح در انخل جز تمام بهی می داشت و جامع شریف از روزم شریف است  
العلم است که بلوئی قاضی اولی الامر قبول بود و مندرج در تراجم او ثوب داشته بود و حاجی  
قادیان در عقب جامع خسته بکند دو حمام ناموده جامع شریف و تکیه باسم او مندرج شد  
قوجه حاجی قادیان در نزدیکی قبر قوجه سلفه پاشا در جوار جامع واقع و هر خسته یک در باب  
و حول بوسه شامه که نماز مسجد رانی مدینه است که کمره شوم کرده و دست من مدینه  
شد و در حق او گفته اند استغفر بن حاجی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید و قوجه  
بن حکم والی مدینه منوره بود و در حبی که سی سال داشت و آن عرض شکایت کرد که مادر  
نحوانی ابن ام کلاب نام نموده و مروان بن الحارث را از او و از او تقاضا نمودن از آن در حال  
مدینه بنی بعضی بخان سپه خو گفت که بر فرط شوق و دلالت داشت لهذا بی صفت من المثلث  
و گفته ام بن حبی و بهیه اکثرم العاری

ولا وجد حتی نابن ام کلاب  
کما سمعت من قوه و شباب

فما وجدت وجدی بهام واحد  
رأته طویل الساعدين عنططا  
بهیه دلت ثانی از این روایت بعضی الفاظ

حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن کلاب را وصف کرده و از او استعمال نموده  
عبارت بنی نیست یا مودعه المحار اما رأیت ذلك الشاب المقدر العنطط  
والله لیصر عن امک بین الباب والطاق فلیشفین غایلهما و لتخرجن نفسها  
دوین و لود الله ضبت و الله صنته وقد وجدنا خلا رهای مدینه بنی را خواندند بهند  
یعنی او را بمنزله ام البیضاء یا السند چه بانحال اقامه واقعه را با اسم فعی و غریبه و تیره و زیاده جوت

شاهنشاهی که دوام عمر بایوش اسباب رفاه است مایه تسلیت نبود که روی انبوه بجا کسب  
می نشیند اما وزیر مرحومه سترگبری و مهد علیا نور الله مجدها مرحوم شاهزاده معظم علیه السلام میرزا ابن  
خاقان المغفور فتح علی شاه الملقب باعتماد سلطنت بود که علم و فضل و فهم و عقل و تجرب و بصیرت و بزرگ  
نشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن مانتاع و اقطاع رفته است و از خصایص مظهر  
مرحومه رضوان الله علیها انکه عفتی عامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع  
و حدی مفراط داشت و برداشتمندان و کارا کاربان ملکوت و حق کامل میگذشت طبقات  
مردم را حسب المراتب شاسا بود و در عواقب کلیه الامور دنیا مایه خیریه اش زیاد و از انکه شمار  
آید و سوختن صد اوان را تعداد نماید بشر با نوشته که بلالی منور ماند و نظمها که جورجای قلام  
بر تخریص اندا این بملیه است بیت

از مردوزن انکه هوشمند است

اندر همه حال سر بلند است

بیدارش اگر زن است اگر مرد

باشد به مثل چو خار به ورد

مستحق پاک ملک مظهر سترگبری مهد علیا

خاتم روضه مقدسه معصومه قم و زاویه منوره بنسبه امام عظم سیستان رب رب ریائیک

مبایه رحمت سیراب باد منی الرحمة و آله الامجاد حبهان آرایکم دسر شاه جهان  
از سلاطین سند و سلاطین ارجمند بانو یکم ملقب به ممتاز محل که ترجمه حال انکاسته وجود آمد  
و جمیل بوده با طبع موزون و باد با شعر از یاد بل و بخشش مینمود مقبره او در محرم دلی در بقعه شاه  
نظام الدین و ایام معروف به زر زری بخش رحمة الله علیه و وفات او در بهار و نو دود و بهجری بر سر  
لوح مرار او میفرم که از افکار خود و شمار ایشان گفته

بغیر سبز و بنوشد کسی مزار مرا

که قبر پوشش خریان عین گیاه پس است

جهان شاهاتون شاعره بوده است

شیرازی و مادر معاصی زکاتی شعر او ظرافت غالب و مجلس او حاضر میشده و کمال احترام را با او

می نموده اند این شعر استیق ازوست

ز زده دره خاک آفتاب میسازد

مصوریت که صورت ز آب میسازد

جهان اسم کی از زو جات شاه عیال

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از شاخ افکار و پیروی بر ستیست که  
بکین بیت که با و نسبت داده اند در حرف حاد در ترجمه حال میات بیاید چنانچه شاعره دهلوی



المحبوب  
حسانه

او مبتدئ العنی شد به شاه آفریدی نگذاشت روزی بی که ورت بمهرت بسر برد بعد از هفت روز  
که با همی جانگاه و جگر سوز زندگانی مینمود راه انجمن پیود و زمشتری که در مقام زهدیه میگوید اذکر  
المرفانی و مامنی به من خطه علی راسه مصبوحین عصمت بحجة الزمان  
اشاره بهین واقعه میباشد و مقصود از مر وانی بهین بر یکدست صاحب صحایف الاخبار گوید یزید  
سه روز نفش حبابه را دفن نکرد و آن سه روز نه سخن گفت نه لطعام و شراب رغبت نمود این سخن  
در کامل و فیروز آبادی در قاسوس حبابه را بتجف با ضبط کرده و در اوقیانوس ثبتید با غنچه  
است حبابه محدثه است با فضل و علم که ابوسلمه التبوکی شاکر داو بوده است و حبابه  
الوالیه و ام حبابه از تابعیات مستند و از حبابه و البینه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمه الهامی  
بهوت اقل می کنند جمیع و ختم بحال الغری العجاء بوده و طبعی قادر داشته و کوپان حماسه

إلى الفتى بزللكاه ناقتي  
أني ورتب التراقصات الى مني  
أولى على هلك الطعام اليه  
وصي بها حذى وعلني لي  
فاحفظ حنبلك لا ابالك واحصر  
حبيبه بنت عبد الرحمن و خنزير الدين

در باب دایم پنج شعر از او ثبت کرده و آن است  
فکلمنا سها الجميع الاسود  
بجنوب مكة هديهن مقلد  
اند اول کتی این و اسند  
نفض الوعاء وكل زاد ينفد  
لا تخرقنه فارة او جد جد

عبد الرحمن بن الامام جمال الدين ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن مجمل بن المنصور  
می شده بوده است مشهور به ام عبد الرحمن جمیع و در اسناد حدیث و تعداد روایات آن یک  
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ فقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البیلانی و خطیب مراد  
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافضی محدث معروف  
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الرعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیره بنامی بن بغداد و اباجاد  
داد و عموماً بنیزان را بغفت و صلاح ستوده اند و فاطم حبیثه عبد الرحمن دیاه شعبان  
سال مفسدوسی و سه بصری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در نه مفسدوسی و هشت  
از مشارالها اجازت گرفته و در کتاب عنوان الفهر که در احوال مشایخ عصر خود نوشته ذکر کرده

و این جی غیر از جی دختر است و که از طایفه بنی نصر بن عمود بوده جبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلاطین  
 نیز مغنیه است معروف قینتی نیز می باشد چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو عشق داشته  
 و طوری مهربانند و کینرک او را مقهور نموده بود که گویا آنها را بکشد و یزید ملوک است و در حق بعضی  
 مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند حسن بن قینتی یزید خلاصه جبابه جاریه بوده است  
 مدینه از شخصی معروف باین زمانه باین میسند او را عالی می گفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت  
 او نموده چنانکه از مضره موسیقی دنانان انصر که ابن صریح و ابن محرز و مالک و معبد و حمید و غره لیلیا  
 بودند جبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه در جبهه کمال سید یزید فروخته شد و مناسه بجبابه کردید در اخای مصلو  
 است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بکامین مینست هزار دینار سجدت  
 عبد الله بن عمرو بن عثمان را بنی گرفته و بمقتدر نیز عمریه داد و بر حیه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را  
 در جباله نکاح خود در آورد و بعد از آن عالی را بجز هزار دینار خرید سلیمان چون ابن اسراف و بتدبیر او  
 بید در غیاب او گفت من مایملک یزید را خواهم سپرد که بتواند در آن دخل کند و دیگر با و مدخله  
 نخواهم داد و یزید انحراف را بشنید و ترسید و عالی را بصاحبش زد و در آن همیشه در خیال او بود و تا  
 خلافت با و رسید و وجه او سعد و نیست که یزید در هر حال عالی را خواهد خواست محض اتمالت مثالیها  
 را خرید و یزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را مناسه بجبابه ساخت و اندک اندک میل او  
 بجبابه رو باز دیا و نهاد و شب و روز با او شرب خمر مشغول گشت و جز تفریح و صحبت با او بکاری  
 پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود و کونسه بعضی اوقات بزینغات جبابه دستهای خود را  
 بهم میرود و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت جبابه گفت خلافت  
 یکده و میگذارد یزید گفت بتو و میگذارم جارا الله ز محشری از ضایع الکبار خود در شرح معانی  
 زهری نقل کرده گوید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم بچوخت بی کدورت  
 نیست من امروز کاری خواهم کرد که استغاثه انحراف با استدکاه در باغی با بنفانم  
 عدیشی ترتیب داد و خواص ندای خود را بخواند و عشرت نشست و با و از جبابه بهتر از منی حاصل  
 کرده میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عدیش و شادی بود که دانه ناری کلوی جبابه را گرفت  
 و آنچه کرد و پذیر و نیاورد و ساعت آن مغنیه جان بداد و روح یزید کوئی پرواز کرد و در نمی

اسعدانی یا فاختی جلوا فقصر السلام من سلم الله وابقى خليفة الرحمن  
ولديه الغزلان بل هن ابهى عدا من سوار القتران باله منظر او یوسر و  
شهد لذتیة کل حصا خلیفه را یا خوش آمد گزین کرد و جام از پدر و دختر زاردم  
عطا نمود پس از زمانی نجاء بجنوب عبا بنبت المهدی رفت و اشارت را در شکایت از فرما و علا و نجای و فرما

اتيد الي عبا سة الحیر لى حمى وما تركت من السنون بقية فقال لنا من ينصح الترای فقم عليك ابنة المهدى عودى بيا	وقد عجبنا ام المهارى وكلت سوى رمة متنا من الحما رقت وفدولت الاموال عنا فقلت فان محبا الحیر فى حيث حلت
---	--

من ضرب لتع وتسعين محكة اما الحسو فقد امسى تغيطه وذو الصدقة مسرور لنا فرح	مثلا صابج في الظلم لنا تلق غما وكاد يرجع التريق يحنق بادى البشارة صاح وجهته في
--	--

خدا م عربیه است از بشرة غمزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قلت حذام فصدد قوها	فان القول ما قالت حذام
------------------------	------------------------

و این شعر بدینجا اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است ابو افضل میدان می گویند شعر را  
بحیم شوهر خدام در وقتی که ما بین خدام و صنفیه که آن نیز زن دیگر بحیم بوده نزاعی واقع میشده می  
خانه اند و مقصود او این بوده که هر چه خدام گویند بگوید بعضی بجای قصه فوفا فقصوا نوشته اند  
یعنی فافصو لها مثل و اذا کالو هم که بمعنی و اذا کالو حکم میاشد و خدام مبنی بر کس است حره  
زینب ام المود است که از عنوان نامه نجم و ششم بحری و دارای فضل و علم بوده و او از بنی اشراف  
بنز کفته اند حسنة التیمیمة دختر شاعر مشهور ابوالحسن الاندلسی است که در ادبیات بدی  
طولی داشته و قتی پدرش در گذشت و از بجه معاش ماند و بی کفیل ماند چه بنور کسی  
او از بنی نکر گفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را به نظم آورده بعرض خدام خلیفه اندلس

راسید غنایت و مرحمتی بیا و نمود	الو اليك ابا العاصی موجهة
---------------------------------	---------------------------

جسبه خاتم شاعره ایست در ادبیات ما هر پدرش علی پاشا اهل برسات شیب مجرب و زنی  
افندی صاحب کتاب شایسته النساء گوید من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت  
دو متولد شده ایم و مشارفیم اکنون در اسلامبول در تحت فرا و جت محمد افندی کاتب است

چکر دو تنغ غمگین زخمی وارکن اتمه پیکانک  
نگاه مشکه جاناکه شایان کوردن اغیاری  
او غافل خیر نادان عدویه هدم الموشین  
امید رحمت قلم غمبت رسندن یکا فر  
جسبه پیدا و دردن خلایق و لمقه مشکه  
حجابی اخضر لای از ابالی اسه بادوده بعضی  
مران بجوار هم ای باغبان گلشن خورشید  
حجابی از نوان گلایکان و شاعره  
حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من

و غزل مسطور در ذیل از و میسر باشد  
برای قاشی بای ارتق تیر دیرمه مرکانک  
سینه نو یاره لرز چدی دره نبع جمرانک  
وصال کدن بزنی دور ایلدن وار اولسون  
سنی سیدین دیشلردی ایلدن یوقدر ایمانک  
امید اتمه اسیر در دوا لمر غیری در مانک  
اوراد خسته خوابه حاجی دانسته مدح خود غنیمت  
که خیر و ذکر کل بجان یکسان است  
صیغ المنظر خوش طبعی بود این بیت از و  
ورنه مجنون تور سوار تارین میبایست

جناب و دختر ضعیف است و در نظم اشعار

مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عجمی غنایین میباشند ضعیف در اصل عهد بوده  
و در یامه نشو و نما نموده بعد با و را بمسودی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را  
آزاد و تجید و کنی بابوایجنی کرد و کینه در عرب چون مخصوصه لطیفه عالی است بمحضی باب فخر  
اضعیف است و جناب و دخترش را مشهور ساخت و قتی مهدی غلیفه در محلی مودوم علی آباد مشغول قنوج

بود جناب و با شش جضو نمافه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بلیس  
رت عیش ولده و نعیم و بها بمشرق المیدان بسط الله فیه ابهر بساط  
من بهار و نواهر المحرزان تم من ناصر من العشب الخضر یزهی شقایق العمان  
مد الله بالتحاسن حتمه قصر دون طول العینا حفت حافاته حیث تناسل  
نخام طلعین كالظالمین زینوا وسطها بطارمه مثل التوتیا یحفظها التسنان  
تم حستوا الخيام بیض کأمثال المهی فی صرائم الکثبان یجارین فی غناء شتی

کردم که نخواهم تر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند برآینه من حفصه را  
 میگردم کمتر از باب سیرت و بیخ حفصه را بخیر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در  
 سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول روایت کرده است  
 حفصه بنت الحجاج الزکونیة این زن از اهالی غزناطه و در جمال و کمال یابند و مثال بوده و در  
 ادبیات ما هر طبعش در سر و در اشعار قادر و بنا برین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این  
 معلوم نمیداید که از جمیع بزرگ اندلس که طبع و فضل داشته اند نیزین برتر است و از اشعار حفصه  
 نسبت سطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین ثبید المؤمنین بن علی به این نظم آورده است

يا سيد الناس يا من	يؤمل الناس فده	امن علي بطرس
يكون الدهر عده	تخط بينك فيه	الحمد لله وحده

یوسیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخطا علی الحکمند و حده بنو شند و حفصه  
 اشعار بعد از تنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمائی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور  
 و طیفه در حق او برقرار گردد که ما دام العمر آسوده باشد و بیت ذیل را نیز حفصه یکی از زندهای

يا ربة الحسن بل يا ربة الكرم	صاحب حسن بالرم غزناطه نوشته و با و برش خط
تصفية بلخط الود منعمة	عظي جفونك عما خطه قلبي
ايند و بليت را نیز بعضی بجهت نسبت داده اند	لا تخفلي بردئي الخط والكلم
ومنك ومن زمانك والمكان	اعار عليك من عيني رقيبى
الى يوم القيامة ما كفاني	ولو اني خبائك في عيوني
از ورك ام تزور فان قلبي	نیز اینجا شعر را وقتی یکی از شنایان خود نوشته
فتغري مويد عذب زلال	الى ما تشتهي ابدا بميل
وقد املت ان تظا و تضحى	وفرع ذوائبي ظل ظليل
فجعل بالجواب فاجمیل	اذا وافي اليك في المقليل
حفصه بنت حمدون نیز شاعرة است	اباؤك عن بشنه يا جميل

اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجاز بود و خود او از نسأ

<p>ابو الحسین سقته واکف الذم فالیوم اوی الی نعماک یا حکم وملکته مقالید النہی الام اوی الیہ ولا یعر ولی العدم حق تذلل الیک العرب والحکم</p>	<p>انی الیک ابا العاصی موجعة قد کنت اربع فی نعماء عاکفة انت الامام الذی انقاد الانام له لاشی اخصه اذا ما کنت لی کفعا الاذلت بالقرۃ الفعیاء مر تدیاً</p>
--	---

حکم مہمانی با و عطا کرد و بوالی سپرد کہ مشارکیم از بابی ان نامیہ بود حکم نمود کہ جهاز عروسی او را ترتیب دہد حسن المغنیہ مغنیہ بیت مشہورہ از بابی البصرہ و در شعری کہ در ذیل سطور شود اشارہ

و سوف یرونہ فی بیت حسن | مقبلاً للشراب وللسماع

حسنہ یکی از جواری مہدی عباسی است کہ سمت بخوابی ہم با و داشتہ و اکثر موزنن شارکیہا سبب ہلاک مہدی داشتہ و گفتہ اند حسنہ قصد کرد یکی از بخوابہ ہای دیگر مہدی را مسموم نماید تا خلیفہ خاص او باشد شیراکا بی را بنہر الود و بدختری داد کہ نزد ان زن برد و با و بخواند خلیفہ بین راہ بآن دختر برخوردہ آن مایہ را گرفتہ قدری از آن آشامید و سم در مخرج او اثر کردہ و شکستہ حسنہ درین واقعہ فریاد میکرد و میگفت و امیر المؤمنین! ہا من بخوابتم ترا خاص خود کنم از قضای سبب ہلاک تو شدہم حفصہ از زوجات حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و دختر خلیفہ ثانی است و در ذیل عنوان اہمات المؤمنین این مطلب اشارہ شدہ حفصہ ابتدا و رسالت از و اوج خنفس بن خداقہ السہمی الصحابی بود چون او در گذشت و حفصہ بیوہ ماند عمر خواست بزنی بابی بکردہ ابو بکر جوانی درین باب ندا عمر دست نکستہ شدہ نزد عثمان آمد و با و تکلیف کرد عثمان نیز بختہ اند کہ زوجہ اش رقیہ کہ دختر یارمیہ حضرت رسول بود تازہ وفات نمودہ گفت من حال امیلی بنا اہل ندارم عمر بختایت متغیر شدہ نزد حضرت رسالت پناہی ۱۲ آمدہ و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانیدہ و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصہ را شخصی بہتر از عثمان خواہد گرفت و عثمان ہم بہتر از حفصہ زنی تزویج خواہد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر یارمیہ خود اتم کلثوم را بعثمان دادند و در آنوقت ابو بکر بنہدیت عمر آمدہ گفت ای عمر از من کیجہ مباش من میدانستم کہ بنی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی کہ بمن تکلیف کردی از اینجہ سکوت

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویلو و مادر شاه اسماعیل اول بادشاه صفوی است و شاه اسماعیل روزنامه  
میت و پنجم رجب سال شصت و نود و دو هجری از شش ایرن بوجو آمده بعد از آنکه سلطان جنید پسر سلطان  
حیدر بیک میرزا جانشین او را در بیل بطرف دمار بگریختند حسن بیک فراموشی دایا بگریخت که نام دختر  
سلطان جنید و او کو بنده این خدی که مادر سلطان حیدر است و بعضی خدی که بیکم را خواهر حسن بیک دانسته  
اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدی که بیکم را برتری سلطان حسد و دختر خود حلیه کی آغا را به  
سلطان حیدر داد حمد و نه ساعده بوده است اندلسی که در قنصل و ادب صاحب رتبه و  
منعمی گردیده است پدرش که مراد نام داشت از ابالی شهر و ادبی منضمات غناطه میباش  
بعضی حمد و نه را حمد گفته اند در هر حال نیز در فضاحت یکانه عمر خود به ده و فدرت طبع

ولما الى لواشون الا فراقا  
وشتوا على السماع كل غارة  
غزوهم من مقلبتك وادعى  
ان اساتس ارحمه نه است واز  
وقانا الفحة الرضاء واد  
حللنا دوحه فحنا علينا  
وارسفننا على ظنا زلا لا  
يصد الشمس الى واجهتنا  
يروع حصاه حالية العذارى

الکریه این اشعار با اسم ابو الفتح المناری تحریر

او از این اشعار که وقتی بنظم آورده علم و شوق  
وما لهم عندی و عندك من نار  
و فل جماتی عندك و ابصارى  
و من نفسى بالسيف و السيل و النمار  
رحم لطف طبع او و احسن ایما بدایت  
سقاء مضاعف الغيث العجیم  
حنوا المرضعات على الفطیم  
الذين المدامة للتندیم  
فیحبها و یاذن للنسیم  
فتلس جانب العقد التنظيم

یافه اما بنا بر تحقیق صاحب نفع الطیب مورخین اندلس و فی این ابیات را نسبت محمد و نه داده  
که منازی در بلاد شریفیه عرب بنوعی قدیم محمد وجود نکند داشته بود و از عجایب آنکه و فی منازی شاعر  
معروف نزد معری آمده همین چند شعر به و نه را با هم خود درای او خواند معری این اشعار بجا طر دات  
بهمنکه منازی مصرع قول را میخواند معری مصرع ثانی را فرست میخواند تا رسید به مصرع دوم از شعر  
دوم معری چنانکه مسطور شد خواند حوا المرضعات علی العظیم منازی گفت من علی العظیم گفته علی

مشهوره قرن چهارم و بعلم و شرم و وفاداری و دینداری و دل در شکایت از مازمان خویش گشته

جبر الغضا ما فیهم من نجیب  
او فطن من کیده لایحیی

لی حبیب لایبنی لعتاب  
قال لے هل رأیت لی من شبیه

حکیمه دمشقیه عارفه بوده است

یارب اتنی من عبیدک علی  
اما جهول ابله متعب

این دو بیت نیز از مشاعر ایشیا می باشد  
واذا ماترکتہ زادتیسها

قلت ایضا وهل تری لے نسیمها

از بزرگان زنان شام و رابعه شامیه که ترجمه حال او بیاید بسمت شاگردی این زن داشته  
در تفحات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده گوید شارح ایشیا روزی نزد حکیمه رفت حکیمه  
بتلاوت قرآن مغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شومه تو احمد بن ابی انحارای مجید  
زن دیکر تزویج نماید رابعه گفت بل چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را  
از خدا بد و لغزین مشغول سازد از آن ترحمی تحقق قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود  
حلیمه بنت ابی ذؤیب و آن حضرت فخر کانیات علیه اکمل الصلوٰه و از صحابیات است و اقوال  
حلیمه سدی نیز گویند چه اقبال بنی سعد بن کراست این زن از آن عتی که بارضای حضرت رسالت  
پرداخت عادت او را ثمال گردید بلکه قوم و قبیله و بغض و برکت نایل شدند چنانکه گفتند

معاماعلی شذوۃ العز و العجد  
وفدعم هذا السعد کل بنی سعد

لقد بلغت بالمهاشمی حلیمه  
و نزلت مواسیها و اخصبت ربعها

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حر است آن را  
زیاد الوصف میگوید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد و این صراع را میخواست

یارب ادا عطیته فابقه  
واعله العلاء و ارقه

حمده بنت واثق او را حمده الهیینه نیز گویند و از زنان او و آخر قرن چهارم هجری و بغداد  
ایست بوجوه مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و عطا مخصوصی منعقد  
مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بران اهل علم حدیث  
تکمیل نموده و ابن سمعانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیکی آغاز و حدیث



رن فی یکدم حسیده گفت این اثر قزین روح اسف و فیض را هم به این شعر بگو گفت سر

الابلک بین الباب والذار

وهل نال المهره عربیه

فان تجت مہرا کر ہا فبا لہی

اما الخ شایع است اینہ و بہت ز مالک

سمیت فیضا و ماستی تفضیہ

و کو سندر و شعر مسطور را نیز در حق بنو سر جو و فیض کہ

سلیطہ افراس تحملہا بغل

وان کان اقرا فامن قبل الفحل

بن اسماء می باشد و در وقتی کہ گفتہ کہ حجاج ہند خواہر حمیدہ را تزویج نمود و است و ایامی را کہ حمیدہ

در جو شوہر اول خود گفتہ ابو الفرج در جلد ہما و ہم آغاز نقل از دیوان حماسہ از صدر باب اللہ

و بطور مسطور در ذیل نگاشتہ است

فقدت السیوخ و اشیا عہم

مترى زوجة السیخ مغومہ

ولا بارک الله فی عردہ

لعمری د مستق و فتیانہا

نکحت المدینی اذ جائنی

لہ ذفر کصنان الثیوس اعیاء

و ذلک من بغض اقوالہ

و عسی لصحبہ قالمہ

ولا فی غصون استہ البالیہ

احب الی من الجمالیہ

میا لک من نکتہ غالبہ

علی المسک والغالیہ

حمیدہ بانو بیکم زوجہ فیض الدین

محمد مایون یا بنیہ ابن ظہیر الدین محمد بارشاہ سلطان ہند و ست ناما بودہ و محمد مایون مناجوہ

دیگر داشتہ ستاۃ حاجی بیکم این بہ دوزن در حسن و جمال عظیم المثال بودہ اند بعد از

فوت محمد مایون حاجی بیکم مقبرہ و بار کا می مربع بمعاونت جلال الدین محمد الکبرشاہ بساؤ

شوہر خود بنا نمود و پاسردہ لک رویہ بہ مال سید و سبت و بخت از تومان باشد

بصرف این بنا رسانیدہ و آن بقعہ اکنون در شہر دہلی بمقبرہ مایون مشہور است چند کاشی

بر کس از خانوادہ صلاحین دہلی وفات میکرد در این مقبرہ دفن میشد چنانکہ عالم کبرشاہ و فرخ

و داراشکوہ در محفل دفن شدہ و خود حاجی بیکم و حمیدہ بانو بیکم درین بقعہ بجا کوفتہ اند حمیرا

لفبی است کہ حضرت رسول آبا ایشہ دادہ بودند و گاہ کاہ میفرمودند کلمنی یا حمیرا و مصحف حمیرا

است و حمرا در اینجا معنی بیضاء است حنیفہ بنت العقیلی دختر عبد الرحمن بن احمد

انتم گفته ام عرضی گفت لا اله الا الله غن علی العظیم مناسب و نظرش بلفظ مرصعات بوده مباحی  
 عمل شد و مابداست که این ابیات را حمد و نه بچه درجه خوب گفته که مثل نمازی شخص صاحب  
 طبعی مثل آنحال آن نموده است حمد خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون  
 در وادی اش زنهائی را که صاحب علم و درایت و منفرد در ادبیت بودند عربیات انگشت خود  
 و نیز ابرش زینب را اشعر عریا گفته اند قال فی نفع الطبیب حمته المعایبه یعنی حمته که در  
 خدا عذاب و شکنجه دیده از صاحب است در ابتدای ظهور اسلام بغیرت ایمان شرف  
 شد و چون جاریه و در تحت تلک کی از کفار بود آن کافر بجهت قبول دین اسلام او را عذاب  
 مینمود البوکر از حالت او خبر دار شده او را خرید و آزاد کرد و حمته بنت جحش و حمته بنت ابی نفصان  
 دو نفر صحابییه دیگر میباشند و ازین دو حمته بنت جحش از عصبه السیف که قصه افکت را جل کرده و  
 آنها حسان بن ثابت و عبداللہ بن ابی و سطح بن اثامه و حمته بنت جحش میباشند حمته بنت سفیان  
 بن امیه این عبد شمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر  
 الصحابی است و دارای جریره طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را بحدی مینموده ابتدا حارث  
 بن خالد المخزومی یا معا جری عبد اللہ بن خالد و ازین گرفت شارا الیسا مان بیست و نه خود را بچون

کھول دمشق و شبانها	احب الی من الجالیه
صناعتهم کصنان النیوس اعیا علی المسک والغالبه	
وقیل یدب دیب الجراد اعیا علی الفال والغالبه	

و بمن ابیات سبب مطلقه شدن او کردید بعد از آن روح بن زیناع انجرامی که ندیم عبد الملک  
 اموی بود او را بخواست حمیده روح را بنزیه این دو شعر مقرر در ذیل بچونمود و بر خواند

بکی المحذ من روح و لک جلد	وعجت عجیبا من جذام اللطاف
وقال العیاب لحن کتایا بهم	واکسیت کدیتة و قطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا قسیب کنما که شراب خورد و در  
 اغوشش قتی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را  
 در سکت از دواج در آورده و هر وقت این مرد شراب میخورد دوست میشد و از خون

حمیده که در  
 مابعد است  
 موسی الخاتم  
 و در ترجمان  
 از سبب عده  
 اتمار بنو بکر  
 بکر بنی  
 بن بنی  
 در اینجا  
 انشید  
 یا سنان  
 جلیب  
 دعا  
 رسالت  
 با فوسوزان  
 جاریه  
 موسی الخاتم  
 جحش  
 انشید  
 مایه

همان کیرشاه گفت دین نما خوشبخت جهان کیرشاه از روجه دیگر خود که تنه بچوده بانی بود اعتبار  
نمودا و در جواب گفت من بوی دین مرد دیگرانشینده ام تا بدانم دین شما خوشبخت نیست  
نوجبه از خواب جوده بانی زیاده منخل کردید حیاتی زوجه نور علی شاه مشهور و ستمه  
بنی لی جانی بوده قواعد و محاضرات عرفان را از شهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشت  
نفرساده هزار شعر نظم آورده که غالباً مثل بر ظلمات عرفاست بعد از نور علی شاه بلا مجامع نام خراسانی

توبه کرده این جنبیت از افکار است	منع دلم از ناله گل در پی محمل
از ناله کسی منع نکرده است جس را	چاره درد من جبار را
داند و عدا نفاصل می کند	ای طایر قدس عرش آشیان
مویه از دام این خاک دان	فصل بسکن و بال و پر باز کن
به همت کله اریر و از کن	حاجب از زو جات ناخاف

سند است کتابی شاه طاب ترا است و از طرف یدر بخانی خان رزمیرسد و سا براهه سجلی میرزا  
دند سا خان که عوف شیخ الملوک بوده از طین مشارالیهما بوجود آمده حاجیه زده و قدسی کمال داشته

و خط در طبی اقدار کفایت شعرا پنهان یافته	اطواف کعبه مرا حاجبه مسترشد
به ارامت حمل دلی غضب کس	حدام پیش سرجی از ندام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال کو بد خدام این کتب  
الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا فلو ترك القطال لانا

و معصودا و این بود که قوم خود را گاه کند که دشمن بقصد شیخون حرکت کرده چه میگوید ای قوم روزه  
شودید را که مرخان قطا در بر و آند و آنرا اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند

اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم  
که دوچار و مقهور انجاعت سوخ قوم و سبیه خدام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمد و آنها را

غارت نمود بعد از آن که از قبله گفتند	اذا قالت حدام فصد قوهها
فان القول ما قالت حدام	در حیاته کجوان هم همین طور گفته است

حلیه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطا طبن ذکر او

ابن عرب بن عرفات القمینی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محمدیه بوده است و کمال بن خیر بعضی سلمای  
 و یکیشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون  
 داشته و این پادشاه را منکوحه و یکرمسماه بجهان خانم بوده است که او نیز شمر میخفته گویند و زنی

تو پادشاه جهانت جهان از دست ده  
 حیات خانم حاضر بود بشیند و این مینت بعضی  
 هر که غم جهانت خود کی ز حیات بر خورد  
 تو پادشاه جهانت تو را جهان باب  
 اگر حیات نباشد جهانت جهان جگر آید

جهان خانم امیر را بشاه اسماعیل عرض کرد  
 که پادشاه جهانت را جهانت بکار آید  
 ترک غم جهانت بکن تا ز حیات بر خوری  
 بعضی گفته اند جهانت این مصرع را خواند  
 حیات خانم در جواب این مصرع خواند

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بجا آورده اند که در روز و زوجه جهانگیر  
 پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات الدین اسماعیل زوجه  
 جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه زنی با صباست و صاحب طبع موزون و  
 خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته شاه به مهر النسا بریم طب  
 بنو جهانت متصف بصفت مذکوره و مکالمه بطور در فوق را بعضی باینده وزن نسبت داده اند  
 و نیز بعضی از نو افغن گویند جهانت نیکر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شعر حسی نسبت ما نا  
 داده چون طاعلی در بحث آن نبود بکارش این پیوستیم حقیقه گویم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان  
 سلطنت پدر خود میل غریبی به نور جهان بکیم پیدا کرده و به عشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها  
 در جای با صفائی نظیر میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون پیشتر  
 دیده دست او را گرفته در کلماتی بیازی شوال شدند بعد شاهزاده کبوتران را به نور جهان داده  
 خود بگل چندین برداشت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او را شاه پرواز کرد و در دست شاه  
 زاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید رسید آن کبوتر چند نور جهان گفت پرواز کرد و در دست جهان  
 گفت چکه نه پرواز کرد و نور جهان کبوتر دیگر را بهر که پرواز کرد و گفت به طور پرواز کرد و بخرکت خوش  
 آید و شاهزاده اثر کرده او را مفقود نور جهانت ساخت معذکات اتیرن بجای ابتدا علیقل  
 خان نامی شهر کرده بعد در تحت فرا و جبت جهان که شاه و آمده است گویند و قی نور جهانت

می‌باشد و زمان حاکم حساب خدایه را ظاهر میگفت حضرت رسول همان محذره کبری لقب  
 دادند و این اشعار بر بزرگی و تقدیم او بر سایر زوجات طاهرات ینماید و خلافتی در منزلت و  
 برتری نیز بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست و قبل از بعثت ایشان سعادت مند بشرف  
 و اجابت نبی اکرم مستغرق گردیده و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها  
 و قاسم و طیب و طاهر از آن لطف شریف بوجود آمده اند و حدیثه الکبری پیش از همه زنان  
 قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه باین اسمت رسالت در ملک  
 برادران و بعد از آن راه بعثت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری میبرفت کاینکه  
 مال و ثمن و خدایه از غایتش روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 خدیجه را وصف میفرمودند ما روزی غیرت بر من عارض شد و رنگ مردم و کفتم  
 خدیجه پیش از پیرانی نبود و است خداوند عالم این شما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت  
 رسول استانت شده و مودت و المینه بهتر از خدیجه نایل نشده ام و منی که تمام مردم کافر  
 بودند و مؤمن بود در زمانی که خدایان مرا کذب مینمودند و المصدقین میکرد و راوانی که هیچ  
 بمعاضت من بیرون نداشت با مال خود با من مواسات نمود و خداوند از لطف او بفرزندان  
 عطا فرمود و سالی که یونان من اینک است و این حضرت بوی اسراع نمودم و من و دخترم که من  
 بعد از خدیجه بدگوم حجاب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن هجرت و بیجا یکی در مکه معظمه بدایع  
 از حال فرمود بنابر این مزاحمت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و هفت سال  
 چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده حدیثه الکبری زنی عاقل با تمکین و مالدار بوده و حسن  
 در حق او فرموده خدیجه خرنش را عالمها در مسامرات محب الدین مطهره است که خدیجه بیست و هفت  
 از سید عالمیان را ایب نموده است خلاصه مدرو جلاله حدیجه در ده استماره اردو و همای  
 او با حضرت فخر کایات و بل بحسرت با و افندی معروف است که یاد و بر حاجت شریف  
 خدیجه شیر را در ده حضرت گفته اند که یطی القوام من الوقید و یترکم فیها شفا العین الوقید  
 و من قال فی شتم من هو اکرم فقد کذب الویت فیمن الود و مالی لا املی سرفه ابقیرکم  
 و قد کنت مشتاقا الیک علی العبد تشابه شرفه هو اکرم و خاطر فایده الله لخصه و اخفی الله لک

شده پدرش را بهایشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بود و بعد ازان بندیس پر افتخار خلیفه  
ازین محمد علی تعلیم خط گرفته و بعد ازین راکمال کرده و در نه هزار و صد و شصت و نه هجری بخار  
شده و بر کمال او خط نهادت داده اند از جمله قصیدی است که محمد راسم افندی از خطاطین این زمان  
در حق او نوشته و مرحوم ستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است  
عمقت حلة و عطبة من کرم مهن و صدقت بکلمک رتبا و کات من القاسین  
زهیر رانها و حیراء و انهار دات انلقی عشر سنة تلك القطعة الملیحة سمیة  
السعدیه اعنی حلیمة ابنة من انبته الله با تا حنا فنعلمها رنبا و زینها  
سرا و علما و لاغرا و النوة اللآلئ قطعن اقلامهن و کتب و التنا  
نصیب مما اکتسب عطاها السّار حلا بید القاسات العابدات الساعا  
مانلت بالعتی و الابکار فی الکتاب الاکرم اذ یلقوا افلامهم انهم یکمل  
مریم قره و حوزة العبد الاثم کاتب السرای الخاصه محمد و اسم عفا العفو عن  
بجانبه اما القلم فی السنة التاسعة و تسین بعد المکمل و الاثمن من هجر من علیه علی الصفا  
حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر  
جمال الدین عبدالله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهایی عقی سنت که  
باینهم دختر داشته و همه کنی بابو حنیفه معروف با نام اعظم که این نیه داشت از نخب است  
که دختری مادی بویضه داشته بلکه از قرا کفته موفق از خوازمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر  
از ماد کور انما فرزند می داشته و فقط حنیفه چون بلغت ال عراق یعنی دو است و ابو حنیفه  
خط و وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن کوس مسألی که می  
شنید همیشه نزد خود دوات نگا میداشت و او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم ستقیم  
زاده همیشه را در تذکره خود از محیی الدین کافیة علی نقل کرده و از نوادر مرمده است  
حرف النخاء  
خدیجه الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه  
اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن  
فهی از اسراف قریش بوده و مادر مظهره مشاریها فاطمة بنت زید الاصم از اولاد عامر بن لوی



خاتون زنمای بزرگ را کلیته خانون مگویند اما از آنک اتوب یعنی از خاندان و سلسله سلطنت  
 صلاح الدین اتوبی یاد ساه مصر و اهرازن بوده اند که آنها را خاتون میسنا مسند یکی ماه سلطنت  
 ملک عادل سبغ الدین ابی بکر ابن اتوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی سیر ملک عادل  
 سیف الدین و ابن سرد و مالک ملک زیاد و مولود و در سنه خاتونیه در سن تمام از آنجا  
 خاتون دختر ملک اشرف میسر خاتون والد سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و ستم  
 هجری در گذشت و خاتون دختر ملک اشرف در سن صد و نود و چهار وفات کرده اما مسیح خاتونیه  
 که در قذلی السلام قبول واقع است از قراقرم سوار است صدیقیه انجوامع را مدینه ریز و خاتونیه  
 احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بکر بوده خدیجه الامت دختر مستعصر  
 بایک قبا سی است و اعراب در ساف خود او را سنست خدیجه میگویند مستعصر بایک آخر خلیفه  
 است از خلفای بنی عباس که در سال شصت و نین و شش بکرم ملک کو خان قتل گردید اما دختر خلیفه  
 سنست خدیجه بیست سال به از پیش زندگانی کرد و بحال اعتبار و حرمت داشت چون در  
 گذشت در تنج جاز و او اعیان دولت و ارکان ملات حاضر شد و در سوار با بدیهه  
 بر داشته و بجاک سپرد و یاد از سر گذشت خزن انجمن پرش کرده نوحه سر همش انداختند خدیجه  
 السلیحویه دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادر زاده کن الدوله طغرل سبکت سلسله سلیقه  
 ایران و چنانکه پیش ذکر شد اینان معروفند با سلطان خاتون بوده در سال چهار صد و چهل و  
 هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بر بنی بالقائم با مراد بن القادر بایک قبا سی دادند و القام  
 صد هزار دینار مهریه داد و در چهارم شمار ایادی مرصع و طلا بسیار و سبکها بگل شمار بود و  
 ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین مصطفی در کتاب وانی بالوفیات شرح انبیا و حیات  
 نگاشته خدیجه بیست و بدران معروف با نام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن  
 خلف بن عبد العزیز بن بدران احمسی است و او زنی مودنه و از اشباح امام سیوطی میباشد  
 سال مئصه جو شود متولد شده و در دو سالگی وی را مجلس جهری و مصطفی که هر دو محمدی  
 بوده اند خانه نمود و اندی در آن ایام علم حدیث زیاده از حد مقتیه بود و اطفال کوچک خود را  
 خاندان اهل علم در مجلس تدیس محمد بن کرام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مفاسد



یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن دایما در سجده می بخت شغل بود و خرقاء  
 امب ریخت بخت است که محقق و بلاست معروف بوده در میان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی باین  
 در حق حقا بطور ضرب المثل گفتد اخراق من ناکشته غزلها و بجای ناکشته ناقضه هم دیده شد و است  
 و وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگوید خرقاء و بدست ضوفا نیز مثل است  
 خرقاء ذات نیقه و (خرقاء عیاب) یعنی خود دارای عیب است. عیب دیگران بینا  
 و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر ترا بشمار  
 کاشکی نیست خلیفه المکیه مخفی است که در کتاب آغانی فکری از آن شده  
 و اینان و دوزن مخفی دیگر که رجب و عقیده نام داشته اند و ملوک ابن شماس بوده به  
 شایسته معروف میشدند (خشا) شاعر است نهایت معروف و مشهور که هم  
 در آن زمان جا ملیت نموده و هم بغض خصم سعادت و شرف قبول اسلام تایل کرده دیده پس وی  
 مختصر میست و اسم خندانم خاص بوده و شعرا و اشخاصی که در علم شعر سحر کامل دارند او را  
 بر تمام زنجاری صاحب طبع مقدم میدانند از این المراء که جریر معروف باشد پرسیدند  
 اشعر شعرا کیست گفت انا لولاهذا القاضیه یعنی اگر این قضا نبوده من اشعر بودم گویند وقتی  
 بتا بن برد که نیز اشعرا می شود و بانه گفت هیچ زنی شعر نرفته است اما اینکه در اشعار بعضی  
 نماند ظاهراست گفتد ایاننا هم بطور است گفتد او چارخصیه دارد بعضی در تصدیق صریح را  
 گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخیال از ادب دور است حدیثا الیه با شرف حضور حضرت سوال و قبول  
 دین اسلام شرف شده و در زمان خلافت عمر بن الخطاب که ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه الهامیستی نموده  
 کسی که دارای این مزایا باشد خلاف است نسبت و در و انباشد اما سکت نیست که اربعات  
 مزبور هر بر تصدی هر مدح نداشتد بنا بر سطوت ابن ابی حضرت سوال الرم نه بشنیدن اشعار  
 خندان مایل بودند و او شخصها در حضور آن زکوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت ششیم میزد و ندی  
 گفتند میباید با خناس اکثر اشعار خواند و شبیه برادران اوست ابن ابی رومینا بتد الطبع غالی شد  
 و ندی تعریفیست بهین که برادران او شسته شدند از غرطقت و تاشری که او را حاصل آمد طبع  
 روان شد و شبیه های طولانی برای آنها نظم آورد پوشیده نماند که خندان و برادر داکشته کی

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابوالقاسم عبدالرحمن بن القاسم بن محمد بن عبد الله النوری از محدثان ای و اسطر قرن ششم است که در مصر زندگانی نموده پدرش در سال ۴۸۰ هجری در جنگ دمیاط به دست فتنگیان کشته شد پدرش قاسم به خرفی معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشند ابن کحاشیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبداللّه به ابن القرشیّه شناس داشت و این خانواده کلیتّه دارای علم و ریاست بوده و سیده رضی اعلی اللّه تعالیّه در تاج العروس در ماده دن و ر انمار التعداد و شرح حال از هر یک بیان فرموده خدیجه بنت عبد الوهاب بن یحیی الصوفی زنی بوده است و ادبیات و حقایق و معارف مناسب مقام و بیخ منجی الدین در مسامرات خود روایتها را دارد **خسر قاع** امش میباید و کاه از مخفف کرده می گفته اند مثلاً الیها محبوبه ذوالرتمه شاعر بوده و مشار الیه در حدیثی این بیت را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا علی خسر قاع واضعة اللثام

اسم ذوالرتمه غیلان میستد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذوالرتمه کرده و او را غیلان می گفته اند و در شرح شریفی به مقامات حیرتی مرسوم است که غیلان فریاد را با بعضی کثیرالکمان که غمگین او بودند و غمگین و جمال او کردید خواست با او تقریری سخن گوید شکلی پاره در دست داشت از ارجاع کرده نزد می آمد و گفت این شکایت را چینه کن میباید گفت طلبتد گفت من خرقه دیدم یعنی کاری از دستم بر نیاورد غیلان چنان فرخ کرد که میباید تقویّه و حبیب بود و از او میباید شد فتد فتن کرد و در میان کوسیدیم به دست او بود میباید برای آنکه نمیباید اس وصل نماید غیلان را او از کرده گفت با ذوالرتمه ان لنت غنی بخاری صنایع یعنی ای صاحب ایمان پوسیده اگر یکباره قسم کنیز من کارگر است غیلان داشت که از جانب معنونه کشمیت و از آنرو غیلان معروف به ذوالرتمه و میباید قاع غامبه سید غلامه ذوالرتمه در شعر مرسوم و فوق یکو حقیقت کمال حج و حول محبوب است و عرفا و مشهور فی تعریف حقیقت کرده اند که حاج از آن سخن فیه است و بعضی

تمام الحج ان تقف المطایا فی العیون عن البجع علیها قال

ان شعر را این طور روایت کرده اند علی لیل و تبلغها السلم

تمام الحج لقاء الاما خرقاء الضحایه زنی زنیما می بوده است و عصر سعادت

اسدان محترم الخالب تحفة  
قمران فی التادی رفیعاً محمداً  
غیثان فی الزمن الفصول الاعصر  
فی المجد فرعاً سودد متخبر

و کتب اب میر طوسی که در باب دفعی باری عمومی داشتند که از اسبق حکما می گفتند و این  
باز در روز و هم محضی نیست مانع شیده او بنجیان عرب در آن بازار حاضر شد. مناظره و عشاء  
ممنونند و برای نابغه و بیانی خیمه محضی قرار داد. بودند که کلیه قول شعرا در اینجا جمع میشدند  
در یکی از واسم شاعر حضرت رسول ابی حسن بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده  
و بدعا غنچه باغی استغول مشاعر میسبب غنایمته رایحه نودر که در حق صخر گفته شروع  
نخاندن نمود و مصرع اول ان قصیده است

حسان ابن دوسع بر جواند  
کانه علم فی راسه نار  
وان صخر اذ انشئتو لنحار  
قدی بعینک ام بالعين عوار  
وان صخر التأم الهداة به  
وان صخر المولانا وسيدنا

نابغه زباده از حد تحسین کرد و گفت اگر  
اولیایم باشد انشا و شعر و درود بود و من او را شعر ناس بخواند و بودم نورانی خنیا اشعار غنیمه  
میکنم اما لا میگویم که است. الله اشعر من کل ذات تمیز یعنی تو از جمیع زمان اسمعی حسنا  
گفت ای والله و من علی خصیص یعنی بیک از جمیع مردان حسان نابغه گفت من هم از ایشان

اشعرم هم از شما و بر اشعارت بسیار خود را  
واسیاف یقطر من بخند دما  
وغشان نمنع حوضنا ان بهدما  
وقالنا بالعرف ان لا تكلما  
فاكرم بنا خالا و اکرم بنا عتما  
لنا الجففات العبر یلعن بالضمی  
متی مانرنا من معد عصاة  
ابو فعلنا المعروف ان نخطو الحنا  
ولد فابنی العنقاء و ابی محرق  
ما به بعضی بقه فبات در ایات حسان

و حسان ففعل شد و آیه فبات نابغه فقط بر اغراق مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت  
مترب حسان در شعر چیده میبرد و پس آنکه در این دو بیت خود اشعار کرده که بدینست

وانما الشعر لب المرء یعرضه  
وان اشعر بیت انت قائله  
علی المجالس ان کیسا وان حقاً  
ببت یقال اذ انشدته صدفاً



ما حنت ما کم ولا مضحتکم ولا هجنت حسبکم ولا عیرت بکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین  
 من التواب المحر بل فحربا لکافرون واعلموا ان الدار الباقیه حیر من الدار الفانیه  
 يقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا صبروا وصابروا ورا بوا واثقوا الله لعلکم تتقون  
 فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاعدوا علی قتال عدوکم مستبصرین واثقوا  
 علی اعدائهم مستنصرین واذارایتم الحرب قد تمترت عن ساقمها واصطمرت لطلی  
 علی سیاقمها وحللت نار علی اوراقها تمیموا وطمینها واخلدوا رئیسها  
 عند احتدام خیمها لتظفروا بالعم والکرامه فی دار الخلد والمقامه  
 یعنی ای سران من یکن ملوکا ورفعه مسلمان شدید و با خست یارها جرت نکر دیتیم بان خدا که هر او را  
 نیست شما فرزندان کیم و پیشبید چنانکه فرزندان کیت زن ستمین من بیه رتما خیاست نکر د  
 و قال شما را رسوا نمودم و حیی بر حسب شما وارد نیاردم و نوب شما را بقیه ندادم و شما  
 امیدانید که خداوند عالم چه ثواب جزایی برای مسلمین در جنات با کفار همیا فرموده بداند  
 که سرای باقی بهر از دار فانی است و خدای عز و جل در کتاب کریم بود موسمین را تبیه  
 شما و پر نیز کاری امید یار ما و رست کار را بختی این تحفات و اتمال امید یارین را  
 ملاست صحیح نموده با تيقظ و تسیرت بیکان و تمیز بر دارید و اخذ یار بی حیه برصما غلب  
 امید چون نایره قتال را نشسته ملین خود را بر آن آسین و با به داران در او یزید غمد است  
 گرانست و ایزد یار و در بست صاحب تمام و بجای خوابش این تیر کویا بهر آن سنا  
 نصیحت ما در کوش کرده علی الصبح قدم در پینه حرب نهاد و او دلیری دادند  
 پمارید فیه نید شد میون مسما خبر شهادت انما شینه کف الحمد لله الذی تسرفنی تعلیم  
 و ارجواص رتبه ان یحطی بهم فمستقر حجه یعنی حمدند که مرا بقتل انما سناست و زنی و ده  
 و امید و مرکه و آخرت ما با انما در محل رحمت خود جمع نماید یونین بعد از کشته شدن بهر انشا  
 عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرار می گرفت و از اشعاع خنسا که ابایه  
 و عتین کرده اند ایات ذیل است  
 تعزفی الذهر قرعوا و عمیرا  
 و اوحه بنی الذهر بهشا و وحرا  
 و احنی رحالی فنادوا جمیعا

و از اشاری که خنساء درمثنی برادر خود سخن گفته این بیت مریع است مبت  
 ید تکرر طلوع الشمس صحرا و ابکیه لكل غروب شمس

و از تاج التکرر نشاء ابیات ذیل است که در باب مزاج دیوان حماسه نگاشته شده

زل علی معروفه وجهه بورک هذا دیامن دلیل

تخسبه غضبان من عزة ذلك منه خلق ما يحول

ویلہ مسعر حروب اذا القی فیها و علی التلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مری و لا کالتعدان را بیت غنایافته و فاضل است که مثالی

وقتی از سوق عکایا بر میگشت و سید بجلی که در آن جمعی دور بند مبت علقه بن ربیع را گرفته بودند و او بر

انها شعر میخواند و گفت از قبیل اشعار میخوانی گفت مرا نمی شناسی که خود را میخوانم خنساء گفت

آن مرانی دخی که سان است بند خوند ابکی عمو الا بطین کلیهما

و مانعها من کل باغ یریدها ابو عبته الفیاض و یحک فاعلم

و شیبته و الحامی الذی سار و لیدها اولئک اهل العزم الی غالب

و للجد یوم حین عد عدیدها خنساء بغوان ستایش و سحر گفت مری و لا

کالتعدان و عرض او این بود که در میان آل غالب بنظر مذکورین مدین اشعار نیست و مریع برادر

و سعدان کیا حی است که از برای شتر سیران یافت غیوود و تقدیر مثل مذکور نیست که مدام می

جید و لکن لیس فی الجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوبست اما نه بخوبی چراگاه می که دارای

کیا ه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مثنی برادران خود نظم آورد و آنست

ابکی با عکرو بعین غزیرة قلیل اذا تقی العیون و فودها

و صخر او من ذامثل صخر اذا بدا بساحتہ الا بطل قبا یقودها

و مثل دیگر تشریف مری و لا کالتعدان است و آن ماولا کصدایا باشد و گویند آن نیز زنی بوده اما

سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه نیست که مشارب با چهار سپهر خود در آن وقعه حاضر بود

روزی محض خلص آنها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طائعین

و هابتم محتارین و والله الذی لا اله غیر انکم لبنور رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحد

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و گفته اند وقتیکه این طفل شش ماهی در میان نزل آید  
 بریده خلاصه اندکستان نیست که ستارها از وجه او سر صامت صحابی بوده و او سر نوبی  
 بر روی چشم گرفته و صیغه ظهار بر زبان رانده گفت است علی کظحرا منی و ایقاع این صیغه در وقت  
 موجب مینوبت بخیر و سبب حرمت مثل میگردید چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله این عبارت  
 از سوره خونس بشنید حضرت رسالت پناهی رفته با جری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف  
 شخصی خود سوال نمود و از آنجا که کس و فقیر و مادر چند کودک صیغه ناله با میگرد و تاملی سه مدد است  
 چرا که اگر طفلکان را میگذشت و میرفت از بی رستاری مملکت میرسیدند و اگر با خوشبین میرد  
 اگر کسی تکلیف میشدند حضرت رسول صجرب حکم بود که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود  
 فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حق تعالی بران ضعیفه افضل و ترجم آورده ای فرو فرستاد  
 و حکم ظهار را رساند قال عمر بن قائل قد سمع الله قول التي تجار لك من زوجها وتلكی الله  
 الاية مراد از التي خوله است و مفسر و از زوجها اوس از اینکام ظهار را طلاق جدا شده بلکه  
 تفریق و مینوبت و حرمتی که طلاق موجب میگرد و بخیر و طلاق باشد و از نهی مطلقا معنی  
 که مظاهر چون خوابد و زوجه خود را حلال نماید باید کفار و شرعیه مردان در حرمت مسلمانان  
 شویش مادامی است که کفار و بجای نیامده است برخلاف حرمت طلاق که مجرد وقوع  
 آن حکم حرمت بطور تخیر و تأیید و طلاق تلقای میگرد و در ظهار ایمنه که زوج کی از کفار است  
 در نهی بجای آورد حرمت برخاسته و غنغن برداشته میشود و کفار و ظهار عبارتست  
 از آنرا که در آن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه موالی و اگر نتواند اطعام شصت کین چنانکه  
 خدا تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والدين يطاهر من لنا ثم تم يعودون  
 لما نهوا عنه فتحرر برقة من قبل ان يتماسا لكم تو عطا الله والله ما تعلمون خیر من لم  
 یجد فصیاسته من متناعین من قبل ان يتماسا من له یسطع فاطعام ستین مسکینا  
 آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت  
 رسول از خوله را بر وجه بیت وی اعادت دادند و تأیید در باب الظهار در سبب فقهیه تشریح  
 داده شده است گویند در آیام خلافت خود روزی با چند نفر میرزنی بر خوردم و مدتی تمامادی

کان له یكونوا حمی یتقی  
 وکانوا سراه سنی مالک  
 و هم فی القدیم ضحاکم الادیم  
 لستم الرماح و سیر الصماح  
 و خیل تکر دس بالدارعین  
 حزنا نوا صی فرسانها  
 و من ظن من یلا فی الحروب  
 تغف و تعرف حق القری  
 و تلبس فی الحرب لنج المحدث  
 خازن الدوله ستمه کل بدن حاجی از

و اصبح قلبی لهم مستفزا  
 من الناس اذ ذاک من غربزا  
 و زین العشیره مجدا و عززا  
 و الکاسون من الناس حرزا  
 فبالیض ضربا و بالتمرو خزا  
 و تحت العجا حه یجمن جمرزا  
 و کانوا یظنون ان لا یحززا  
 بان لا یصاب فقد ظن عجززا  
 و تحت الحمد دحر او کنززا  
 و فی السلم تلبس خزا و قززا

زوجات محتره خاقان حمد اشیان فتملی شاد طاب ثراه است مرحومه مشار الیه از جواری  
 والده معظمه خاقان مغفور خلد اشیان فتملی شاد بود چون والده خاقان را در وضعه رضوان گرفت  
 حضرت خاقان بخدمت محرم فرمودند یکی را از میان خود مستحب کشید که بیاست کلمی در خمی زیاده  
 باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری توسط والده خاقان بمرکیت از ستماییده بعد با واسطه او برسد  
 خدمت محرم بعد از شورت گفتند محض اتم محرمه معظمه والده خاقان یکی از جواری ایشان بایرست  
 منتخب شود بنابرین کل بدن حاجی باین سمت انتخاب و قبل صندوقی برقرار شد و مقامی  
 مسیح یافت و این تعمیر را بچهره خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوق قرار شد  
 همان) و فی الحقیقه اعتبار بمراد باصلی درجه کمال بود و اگر کر و با تجار حواله نمیدادیم که قبض می شد  
 با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از غرض کفایت اقتداری فوق العاده در خمیانه خاقانی بهر سبب  
 و کار بار بر طبق عمل خاقانی منظم گردانید در ملک زوجات حضرت خاقان منسلک و لغت  
 محازن الدوله گردید و دو ستمایزاده معظم از بطش او بوجود آمدند خازن الدوله اعراسی معتبر و میرزا و شیخ  
 و چند نفر فرزندان داشت که همه زن و دارای یاقوت و کفایت بودند و آنچه مذکور و اعین می شد  
 می نمود و در محرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثعلبه از صحابیات



حسن هر وقت خیره بجه منی مشغول بود و حسن در مدگریه و بغیراری مینمود، حضرت ام سلمه بستان  
 در دهان او گذاشته، میرا ساکت و آرام میگرفتند و معتقدین حسن را، تا دانه علم و وح  
 حسن از برکات آن سیر و پستان میباشند و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن و دینا  
 می شده بوده اند، حین سیران جاریه مشهوره سینه خایفه عباسی همدی و مادر دای  
 و در آن الرشیده بوده است و بعضی که او را جاریه سرون نوشته، سهو کرده اند در زمان مجله  
 ایران نمودن شارالیه اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را ماری بوده، با خلیفه همدی  
 و من دست مینموده و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاد و از جمله روزی از حمام می  
 آمد، حرق کرده در آنه نظر نموده و خساره خود را ماسد برک الله دید که زال بران باشد، این صبح عزیز بود

خلفه آن سرخ را می دورد و ایران نوشت  
 در سنوئی که خیزان جاریه بود، باشد  
 اصح الفصل الحلیفه هر رصعی لباخیر  
 غدا، تان بشدی و الخایفه و امده

انما التفاحة الحجر اعليها الطل مرتوش  
 و من عرضها شر عليها العهن منقوش  
 انحر که فضل بن یکی بن خالد بر یکی راستوده  
 لک فضل ان اصطل حتره

مانده میباشند و استی میکنند که فضل را خیزران سیر داده است، اس اسایر و سایر متوجس گفته اند، چون  
 خیزران از زمان خلافت بادی بمبت می علیانی و نامی امور و است و انانیه نکرد و منج کل  
 شده بود پس شش بادی از ایوض و لشکرت خواست است، مامله او را کونا و کمد با یکدیگر  
 بر جاس اورا منموم نماید، خیزران گفت، شده کینه ان خود حکم کرد و باروز مقتول نماید، کوه  
 بنابرین برد و بیت مطور در دلی را به بجه همدی خلفه و موسی اناد می و لیج او کسه است

يلعب بالذوق والصوت  
 و دق موسی فی حر الحیزران

خليفة يزنه بجماته  
 ابد لنا الله به غيره

خان زاده و دختر میریاد کار تبریزی بوده طلعتی، بیع و طبعی مودون داشته، انحر و س  
 شی در سنبل مایرمان خواهی شدن، این  
 خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف کوکیل و عمه جوم رضوان از امکا و شاه شهید عبدا  
 طالب شاه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند، هر حال انیزن را در عالم تاریخ و قبی

ایستاد. با مشارالیهما گفتگو کرد و بهر امان او ایستاد و منتظر بودند یکی از بهرامیان بکر گفت بجهت پیرین  
 جمعی اسفل میانی عمر گفت آیامیدانی نیزن کیست این همان خاتون جلیل القدری است  
 که شکایت بد رکاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد مع الله راد حق او منزل فرمود  
 و الله اگر تا شام میبایستاد و با من تکلم میکرد میبایستادم. بزر برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و  
 غیر فتم و برای غم که میرفتم اگر او باز طالب که تکلم بود معاودت نمودم خوله خواست  
 سفت الدوله مدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مخممه با جلاله. ستان بوده است.  
 در سال سجد و بچاه و دود و دگر سیاه فاقین که در حوالی دیا بکر واقع و حالا غریب است و فوات  
 نموده و متنبی مرثیای خوب برای او تنظیم آورده و از آغله مرثیه است که مطلعش منیت  
 یا احث خیر اخ یا بخت حیراب | کنایه به حاکم اشرف النقب

و سن انمیلع را باب دوق پوشیده منیت و بیت دیگر آن مرثیه این است  
 اجل قدرک ان لسمی مؤثنه | ومن یصفک فقد سماء للعرب  
 و در شعر میگوید شان تو اجل ازین است که تصریح به اسم تو است. بیت دیگر این است  
 کان فعله لم تملأوا کبها | دیار بکر و لم تخلع و لم تهب  
 در شعر غنایه بر وزن خوله کنایه از زمین است و این مرثیه نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله  
 در ناسیه دیار بکر بوده ببردیم احسانها میبوده و خلقها میبوده و تیکوید خوله که گشت و حالا  
 مثل امینست که بگریه و کسب ما احشام افواجیه دیار بکر را پر نموده و بدم بدل خوار و وامواله  
 نموده و ابیات بطور در ذیل از همین مرثیه از نخب اشعار است که در هیچ زمان گفته شده

فان تکن خلقت لشی لقد خلقت	کرمیه غیر انقی العقل والمحسب
وان تکن تغلب الغلباء عصرها	فان فی المحن معنی لیس فی العنب
فلیت طالعه الثمین غائبه	ولیت غائبه الثمین لم تنسب

خواه منیت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابوالقاسم  
 محمد المبرک معروف بابن خفیه و ده است و شان زود و غرض از صحایات نیز خوله نام داشته است  
 نیره تا بعیت مادر سر بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع

مبا عین جودی بالذموع التوام وحزن اعلی سعد وعمر و مالک هم فیتة الغر الوحوه اعزرة	فقد شرت فینا سیوف الاعابم وسعد مسید الجیش مثل العائم لیوث لندی الهیاء شعت الحاجم
---	--

خوله بنت الازور حواجر ضرار بن الازور زنی صحایه و شاعره بوده است و ایاى قصص  
و نجات و در فتوح و افدی نام ترا و مذکور است مثلاً الیها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده  
و کارها کرده و ابیات دلی از تلخیص افکار او است و در وقتی که مراد او ضرار در جنگ کربلا کشته شد

الا هنر بعد الضراق یخبرنا ما لو کت ادرى انه احمر اللقا الا یا غراب المین هل انت محمرى لقد کانت الايام تز هو لقریهم الا قاتل الله النوى ما امره دکرت لیالی الجمع کتنا سوية لئن رجعوا یوماً الى دار عزهم ولم انس اذ قالوا ضرار مقید بما هذه الايام الامعارة ارى القلب لا یجناز فی الناس غیرهم سلام علی الاحباب فی کل ساعة نیز این مرثیه را در بها باس گفته است فکیف ینام مقبر روح الجمعون اعز علی من عینی الیمین لهان علی اذ غبر المهمین واعلق منه بالجبل المتین فلیس یموت موت المستکین	فمن ذا الذی یاقوم اسع لکم عسا لکنا و قف للوداع و ود عنا فهل یقوم الغائبین تدثرنا و کنا بهم نزهو و کانا کما کنا واقبجه ما دایرید النوى متا ففرقنا رب الرمان و شتتنا لقتنا حفا فاللما یا و قتلنا ترکناه فی دار العدا و ویمنا و ما نحن الا متل لفظ بلا مع اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی المصنی وان ابعدا و اعتنا و ان ضعوامنا ابعد اخی یلذ الغیض عیسی ساکنی ما حیدت علی شقیقی فلوانی لمحقن به قتیلا و کنت الی السلواری طریقا و انا معتر من مات متا وانی ان یقال مضی ضرار
---	--

و غلامی است چه کسی از سباب عمده سلطنت سلطه خلیله قاجار می توان آورد است توضیح آنکه  
 سالها که بنیان بستانها خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه تحریک می فرستادند  
 خدیجه نام برای شاه شهبه سعید که محرم در دربار که بنیان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی  
 بکسل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میر و دولت و مستعد کار باش مرحوم مظفر طیب  
 مستقیم بفرستاد که محارلو از شهرت این بدین رفت روزی در جم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید  
 داشت که که بنیان در گذر شده است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال انحاء و اعلام  
 نمود و شاه بنیت جایگاه از سباب دو اسبه باد و فقرنا طران تاخت و کار سلطنت را بشهر  
 که در تاراج ضبط است با نیت خدیجه دختر احمد بن الطغیابوده و مشار الیهانا ضلی فخر  
 و معروف باین محبته همانند بنت ابن الحنانه زنی محدثه و مادر بن الذین عم البالی را سابتند  
 این تحرات و این حجر در بنا خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه حجب به قصد و به مقاد و نه  
 در گذشته است خدیجه بنت المملکت دختر ملک اشرف ثعالبان حسین از سلاطین  
 ترک مصر است مشار الیها قاسم البشکی بوده و این حجر در بنا خود ذکر می از و نمود و گوید از این  
 اعدا زبده فرزندان امات ملک اشرف وفات کرده قتل و در است و کفایت کار و اداره  
 امه شمرنی داشته در سال شصت و نیت و شش تحری در گذشته است که ازلطایف سطوره در اوقای  
 نوس این است که وقتی تنهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک شمرنی بنی سار الیها حاضر بود سعد الله  
 نام طبیب و نخل شد ملک شهاب گفت در حق این سعد چو میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما نام  
 سعد السعد است و اگر بر سر سفره نشیند سعد طبع و اگر در حینه امیسی همان باشد سعد اضحیه و اگر بمجلس  
 یکی از سلاطین رود سعد زایج لطف این کلام را ماب و وق معدم است در حق لضم با و فتح  
 لام معنی طبع کننده است خمر نیت قحافه شاعره عربیه بوده و این دو شعر از ویت

فقد اشرق قننی بالعدل  
 علمی خیموت ولا صدیق

اعاد لقی علی دنه اصفی  
 ولا واسل اسی بعد لشر

خزانه و صوح وادی سطوره است خزانه و صرحه بن جعفر بن فرطه در قو حاب عراق ماسدین  
 ابی قاسم بوده و این است را در تیه انجاصی که در اقول محاربه بدره شما دست رب به سر

گفت علی را دوست برای آنکه عادل بود و بامردم بطور مواسات معامله می نمود و با تو ستم  
 بجای آنکه چیزی را خوانی و آه عاگردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشته و با شخصی در آن  
 باب جنایت و جدال نمودی که از تواحق و التمس بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم  
 صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستا و رفقا و مساکین بود و صاحبان  
 دانت را احترام می نمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونهای گنجی و بیرون و ای لعن خود کردیدی و بعد از  
 انصاف حکم نمودی بلکه ظلم و انصاف متمیز شدی معاویه گفت خصوصیت تو با من  
 برای اینست که من و یثربانی تو بزرگ و رانهای تو فریب دارمیه گفت درن و صاف  
 بنده ما در نوضب المثل شده است نه من معاویه گفت و اما من مقصود من ذم و عیب تو  
 هست چه اگر شکم زن بزرگ باشد یا تم اخلقه و کامل می شود و اگر پستانهای او بزرگ باشد  
 کودکی را که سینه به سینه بخندد و اگر اسباب بزرگ و فریه باشد جانی را که می نشیند بر نهاید و می خفتی  
 او را خواهد بود معاویه یا شکلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از  
 با و گفت ای معاویه علی را دیده دارمیه که نسب بی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه  
 گفت و آن بی بی را دیدم که ایامک و طاقت که تو امیون نموده اید او را بخود راغب نشاند  
 نمود و این جاه و جلال که تو را مشغول و زبون دارد مطلقا در و اثری ندانست معاویه گفت  
 ما گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بی شکلمات انحصرت خای قدوب بود و صفت او را  
 و چنانکه روغن زیتون با خا صیه زنگ را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز زنگ بی صیغه  
 را از دلها میزد و معاویه طبعش معنی اشعر

والفصل ما شهدت به الأعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت  
 مرصنی علیه السلام و چنین بود اعدایان معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه  
 در خیال مگر من است که حاجت بمن نزد تو موقع قبول یا بدعا و بگفت بی هر حاجتی که باشی  
 باشی از ابر میآردم دارمیه گفت بگفتند شتر داده میخواهم که پشم آنها میل نفرمزی باشد و شتر بانان  
 آنها هم باشند ان باشند معاویه گفت آنچه خواستی نبود هم نزد تو تسل علی خواهی شد دارمیه گفت  
 سبحان الله مگر تو از علی سست تر گویی معاویه

اذالمعد بالحل منی علیکم

وقالوا كم بكاءك قلت مهلا

مزدومه بنت علقم که از زنهار با فصاحت

عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شدند چون اشعار خود را در حق ضرار

شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ایا ولدی قد زاد قلبی تلها

وقد اضرت مار المصیبة شعلة

وامسال عک الزکب کی یخبرونی

فلم یکن فیهم مخبر عنک صادقاً

فیا ولدی مذغت کدرت عشتی

وفکری مفسوم وعقلی موله

فان تک حیاصمت لله حجة

و غیره بنت غفار و سلمه بنت ذراع و بنی

وكم فی الحرب یقسم للغنم

اما ابکی وقد قطعوا وبتنی

وقد احرق متی الخدود المدامع

وقد حمیت منّا الحشا والاصالح

بجالك کما تستکن المدامع

ولانهم من قال انک راحح

فقلبی مصدوع وطرفی دامع

ودمعی مسفوح ودارى بلا قع

وان تکن الاخرى فما العبد صانع

بنت سوار و سلیم بنت النعمان و ام ابان و سند بنت عمرو بن و زینب الانصاریه زنهای صاحب

شان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اجنادین رشادتنا نموده و بستان خیمه سید

جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیم بنت سعد که زابده حابده و دختر زید شیب و پدرش کی

عشره سبتره میباشد چون اشعار خود را در حق پسرش بنی و دخترش زید شیب و پدرش کی

داریمه انجونیة صاحب عقد الفربکویه داریمه زنی نو داری کنانه که سمنی داشت با چهره

سبزه و چون او کوی که چون کعبه در انجا واقع است نیز سبت اورا چونیه میگفتند معاویه را انسانی حج

از داریمه جو مانده گفت هنوز زنده است اورا احضار کرد و با او گفت یا جاربک یا ابنة عام یعنی

سجده آمی و درین کوال کنایه سبزه چهره کی داریمه بود و در انجا که او با مقصود تو

ارین سوال عیب حولی و مطایه باشد بداند من فی انبی کما تم نعمتی ما فرزندان عام ندارم

معاویه گفت سست بگوئی آیا میدانی ترا بر کسی چه احضار کردم داریمه گفت لا یعلم الغیب

الا الله معاویه گفت بچه چه علی علیه السلام را و سست داری و مراد شمس با او محبت میوزی

و با من خصومت داریمه گفت اگر حقیقت ایسان کنم مواخذه نخواهم بود معاویه گفت نه داریمه

بنت سوار و سلیم بنت النعمان و ام ابان و سند بنت عمرو بن و زینب الانصاریه زنهای صاحب

شان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اجنادین رشادتنا نموده و بستان خیمه سید

جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیم بنت سعد که زابده حابده و دختر زید شیب و پدرش کی

عشره سبتره میباشد چون اشعار خود را در حق پسرش بنی و دخترش زید شیب و پدرش کی

حرف الراء

قلت لما رأيت دار دفاق	حُنها قد اضربا بالعشاق
حذر والزع الشقي دفاقا	لا يكونن نجمه في محاق
العرضعنها فان دفاقا	شوم حرها قد سار في الافاق
لو تصاحع علاه بسلام	بل حرمها وجرحه عبر راق

آخر الامر دفاق در سبکات ملازمان حمد و نندخته سرون الرشید سبکات گردید و حکایات و تلخیص  
غریب از ایرین معروفست چون از دایره ادب خارج می باشد از نکارش آن صرف نظر نمویم  
بنقد کونیم در سخن دفاق بی بدل بوده است و فخره از ثقات تابعیات  
طبقه اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشاهیر روایت حدیث نموده با این  
عقلانی در اصبا که دیدنی کی یکی از اصحاب کتب شده می باشد یک حدیث از دفره در کتاب خود  
ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشاریها از عائشه روایت نموده است بقول بعضی دفره در اکرام  
حضرت رسول را کرده و بشرف حضور و غایت وضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دفره  
بقاف نوشته است و لشاد خاتون دختر قمر تاش ابن امیر چوپان زوجه امیر شیخ حسن بن  
ممدوف شیخ حسن که پسر و مادر سلطان اول است و سلطان اول ممدوف خواهر جمال الدین شیخ  
بوده چنانکه هتید فخر الدین جلوس او نظم نموده که مالد تاریخ آن چهارمیت شهور و زیست

سببش ان سعادت بر این بلبند رواق	همی گشتند در ملک افلاق
که سال بقصد و پنجاه و هفت ماه رجب	با اتفاق خلایق بیاری سلاق
خدا یگان سلاطین محمد شیخ اولیس	پناه پشت ملوک جعبان علی الاطلاق
نشست حسرو روی زمین استحقاق	فرانجخت سلاطین و ارباب عراق

دشاد خاتون در سال بقصد و پنجاه و دو هجری در بن ادر که گشت و نش او را بنجف اشرف  
حمل نموده در اینجا دفن گردید بعضی گویند شیخ حسن دشاد خاتون را بغزاده خود اشرف بن قمر تاش  
مفقون دید و لهذا او را مسموم کرد و صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت بود  
است دشاد خاتون بود و او را غبار انوارش نمود و فخر سیوسه مشمول احسان او بودند دشاد  
خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در ملج حکومت نموده





شعر ای باشد و او جایه شاعره و مغنیه داشته مسامه دنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصا  
 رفته با منار الهباء غاوضه و شاعر بنموده اند علی بن عثمان الکلابی که را دای الزمان باشد  
 گوید روزی بخانه ابن کناسه رفتم و بی عیایب بود ما جاریه او دنانیر منقول گفتگو شدیم در این  
 صحبت دنانیر من گفت ما اما الحسین نورا محزون و مغموم می بینیم کفیم برادری داشتیم از قریش  
 در گذشت اینک از وفن او با میگردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت را بر خواند

لکیت علی اخ لك من قریبت

فانک اناس کاؤک یا علی

فیات و ما خمرناه و لم یس

طهارة صحیح الحسین الجلی

بزر علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از تو کا و کیا ست و نعم و قریبت  
 دنانیر را بتو معلوم کنم انگاه منار بهیج نوشت انکامه ضعیفه لکاء فاداخلک کتبا  
 هذا معنی ایچو و التله و دنانیر در جواب نوشت سائی تفجیل انای عدا ابی الحسین و

من اعیای العتی الحواب عما لا حواب له و التله بعضی از اشعار دنانیر در جلد و او از هم غلظت  
 نگاشته شده و او را بهمارت و راد و خصال حمیده ستوده اند و رفته و این کناسه اندیشه

الحمد لله لا ستریک له

یا لیت ما کان منک له یکن

ان له یل القول قل فیک فما

افحمنی غیر سئده الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف است و او را  
 خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرتبه با دارد و سنا ابن حلیکان گوید دنیا  
 جاریه شاعره بوده است از عجمت اسلام معروف بدیکت سخن گویند منار بهیج پسری را که  
 سخن بهر سینه و آن پس در گذشت دنیا بیات ذیل را در مرثیه میر خود انشا و کرد و گفت

بابی بذلتک بالعراء المقعر

و سترت وجهک بالتراب لا عنفر

بابی بذلتک بعد صول للیلی

و رجعت عنک صبر ام له اصبر

لو کنت اقد ران اری انرا السلی

لترکت وجهک صاحباً لم یقبر

دیکت سخن وقتی بجان کرد که دنیا با غلام و سروکاری دارد هر دور بگشت و بعد شیمان  
 و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید و ختری که بدست دیکت سخن

طبع موزونی داشته اند و مطلع از انکار او  
بر روی من نشیند و دعوی خون کند  
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود  
اشک که سر زکوته چشمم برون کند  
حل شدن غم همه مشکل که مراد دل بود  
دشمن و شاعره بوده است که ارباب

شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از وجات حاکمان نموده است و فتنه طاب را نه  
ماین اسم بوده و طبعی موزون داشته است و با او  
صد بار اگر چه چشمه زفرم وضو کنند  
طامات منکران محبت قبول نیست  
و نامیر جاریه مغینه نود است که بخیر

خاله بر ملی او آزاد کرده و به صاحب خط و عمارت و موسیقی و آواز خوش و لغات و لغات  
معروف و مشهور است بعد از ده نظم و شعر همیدی طولی داشته و فتنه و فتنه را از دل که در عرصه  
باز ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و احمق و حسیله و  
سار و شایر موسیقی و انامای انصاری است و اخذ کرده ابو الفج در آغای می نویسد سخن موصی گفته  
یدرم ابراهیم موصی میگفت روزی خواهم در فتنه ایرادی بر ما میر و ادورم و اگر یوانان  
آن فتنه و ادورم و بدقت استماع کردم غیبی در آن ساخته که انما یما به موجب سقوط ارباب  
سیر برون الرشیدی مصلی مفرط ساز و آواز دنا میر داشته و هر وقت بخانه می میرد و اراحت می بخواند  
و نواعتن امر می کرده و انعامی و افرما و سپید و عقیل آزاد کرده صاحب برون را حسن و جمال و نامیر  
آشفته و مفتون ساخته و در باب حد و طالع

یاد نایر فد است که عقلی

شع شافعی الیک والا

و تحتیرت بین وعد و مطل

فاقتلینی ان کنت تهوی قتل

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع و ذهن  
حکایت کرده گوید روزی یکی بر یکی کلماتی رفته و دنا میرا و بوده چون صفای کلمات و زیباتر آن کلمات  
را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد **الورد احسن منظرا فتمتعوا بالخطامنه**  
و از دنا میر خواست که این بیت را بعد دیگر توام **فاذا انقضت ایامه و من الخلد و سوب عنه**  
انشاد بشعر می گفت یکی را بدنا میر زیاده و در دنا میر حکایات و روایات بسیار مشاهده و کرده که  
اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا در آنکه دنا میری و نسبت عجیب و غریب و در مواضع حدیث  
نگاشته شده است دنا میر جاریه این کناسه محمد بن کناسه از شعرا و غیاسدین و اصل

## حرف الذال

ذات الاذنين لقب حایته وظهره

بوده گویند این لقب را خردا و حضرت سینه بنت الحسین را بپایته داده ولی نظر بحکم و لاتا بر او  
باللقاب اینجوف بطر مستعد میآید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی  
دو گوش است و وزن که در تحت فرا و سب یکم در باشد مرکب ضربه آن دیگر میآید شده  
ذات الخال از جواری هر و ن الزبد و مفید است تموده که حسن و جمال بکمال بوده و

اسم مظهر ذیل را هر و ن الزبد در وصف مثالیها و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الانثى عنان	و حلل س قلبي بكل مكان
مالي تطاوعني البرية كلها	واطيعهن وهن في عصيان
ما ذاك الا ان سلطان الهوى	وبه غلب اعتر من سلطان

مقتیده بعضی این ابیات از اخف شاعر است و او از قول هر و ن نظم آورده است هر جا  
اسم ذات الخال خشت بوده چون دلرب بالاغالی میآید مطبوع است معروف بذات الخال  
شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی قتیله نام

در دو بیت مظهر قصیح با اسم این که نیز کن نموده

هن سحر و صیاء و خنث	ات سحر و صیاء و خنث
تلقى قلبه و تر بها التلت	اخذت سحر و لاذنب لها

و ذات الخال اسم موضوعی است در عربی

و عمر و ن میگوید و هم قیلوا بذات الخال قتیله اشاره به محل است ذات الخال

لقب بنیده بنت صعصعه و او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و حمرا یعنی معجزه ذات الخال

یعنی صاحب معجزه است و وجه اینکه شالیمیا باین لقب لقب شده این است که روزی بنیده نزد

پدر و برادر و شوهر و خال خود گشته بود ناگاه معجزه بر برداشت سبب از او پرسید که گفت بر خوار بالید

که چهار نفرم مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجزه رد و در کنم و این خیال را بصورت

وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعه بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم افرع

بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشند اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند زوجه

نفرم و محرم مثل این اشخاص بی معجزه ظاهر شود من با و بیجا نفرستم میبخشم از آن روز بنیده را ذاک

مقتول شد نماز بود و ابتدا انصاریه بود مشارالیه اورا مسلمان و تزویج نمود و سب  
جاریه ابو عیینة بصری از شعرا می دولت عباسی بن بوده و ساع مشاریه فاطمه بنت عمرو  
بن حفص هزارم عشق هم رسانده چون فاطمه اینجا و عیسی بن سلیمان شوهرش شجاعت و نبی  
معروف بود در وقت ابو عیینة بخاست شعری در حق معشوقه خود فاطمه نظم آورد و ذکر اسم او

مال قلبی ارق من کل قلب  
ولدینا علی جنون بدینا  
نزلت ببلیتة من هواها

احترار کرده بنام جاریه خود دنیا انشاء نموده  
و محبتی شد من کل حب  
اشتمی فریها و تکره قره  
و البلاء یا تکنون من کل ضرب

دولت بانو بیکم دختر محمد عظیم شاه

ابن اوزنک زیب عالم گیر پادشاه هند و شهباده و علاءه حسن و جمال فضل و فصاحت  
بکمال داشته و اینچنین اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است و هفت  
روز به عیاج راجه مشهور و دختر مسل می باشد و محل از اولاد مالک بن سعدان رسیده است و در نهمی  
موزون داشته اما عیاج را اینده انیل و مهربی با و نبوده بنا بر این دهن رو پرش بوالی ملکیت یام  
که عیاج از ابالی آن ملکیت بود شکایت بردند و مشاییم بوالی اظهار داشت که تو هر من از من  
دوری می جوید من الی الان بجالست بکارت باقی قسم عیاج بجهت این بی شرمی که از دنیا بظهور رسد  
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگو بای دور از ادب و محضروالی ولایت نمودند و آخر الامر  
والی کیمال عیاج حملت داد که در ظرف ایندت بوجه باز و جبه خود را راضی سازد و عیاج ایستاد و بزم

ان الامیر بالقضاء یجمل  
عن التفاد و هو طرف هیکل  
والله لولا حشیه لاسیر  
محلت من شیخ بنی العقیبر  
عیاج که لبند و شتر استماع نمود با ستمالت و نواز  
تا الله لا یخدعنی بالصم  
الابهر هازیلی هتیی

اطمت الدنها و وطن محل  
عن کسلاته و الحصان یکسل  
دنها چون نید و میت بشنید بنی طور انشاء  
و خستة الشرطی و المشر  
کجولان صعبه عیسر  
دنها پر دخت در انحال مشارالیه ایستاد  
الیک و التقبیل بعد التسم

سنت کن لا یریم در مشرف مشهور که سعید بن عبد الملک مراد سلیمان بن عبد الملک  
اموی ذنبا را بوجهی که تقریباً معادل است و نیز از تو مان حالیه باشد از صاحب قول او  
خرید بعد از آنکه خلافت سلیمان بن عبد الملک رسید ذلفا نیز در کتت ملکیت او درآمد اما مجتبی  
کامل مالک اقلی خود داشت و نگاه خلافت و تجلیات آن اسبابی او نشد  
و مشق خود را با ملک مشار البه انظار یکدیگر در چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده و گفت  
گفت عباد الله من لداء مالایستکی وعلاح مالایستی طال المحاب و اطباء

المحاب والقلب طائر والععل عارب والنفس والهه والعودا مختلس والسوم  
مختس رحمة الله على قوم عاشوا حلا و ماتوا کمد و لو کان الى الصبر حلیة والى البر  
العرام سبیل لکان امر حلیة کونین بنان نام منی و هو الی سراسی عیافت است

مجرى دوسن خود می خواند	مجنون سمعت صوتی فارقهها
من احرا للتل لمانته السحر	وليلة البد ما يد مصاحعها
او حها عده الهی ام العمر	لم یحب الصوت احراس ولا علق
قدمها الطرق الصوت محمد	لومکت ملست نخوی علی قدم
نکاد من لیکنها فی المشی تعطر	ذاعار صدای سنا را شنیده رای

اعمال اسبابی که مشار الیه بنیاد از فرانس خلافت بیرون آمد و استار مشهور السین و مناسب حال  
خود در وید و خوابه قبم و صاحب کتتین که کتتیم مالک روح و ن او هر دو بود و مغلب شدند  
بنای کرستین و زاری را گذاشت سلیمان ارصدای کریم او بیدار شده عات کریم او را  
یرب ذافان دو شعر را بر سبیل انشأ کرد و بطرف احتیال و انموده که ابن ابی  
واسک نیز از در غیرت که چرا صاحب این آوازه تشبیب من دبان باز کرد

الادب صوت رافع من مشوه	قیح المحتیا واضع الادب والمجد
بروعك منه صوتہ ولعلہ	الی امة یعدی معا والی عبك

صاحب ترمین الاسواق این حکایت را برخلاف صاحب افغانی نسبت بعوان نام  
جاریه عبد الملک داد و اسب ابو الفرج اصفهانی در ترجمه حال حمیده مغنیه

گفتند محمد امین الحنفی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع فرمود و رواست میکند بگوید از نظایر این دشت که غرس  
از آن تیر شش سال فاطمه بنت عبد الملک زوجة عمر بن عبد العزیز است که سیر در مدینه و حرم داشته و بهشت  
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفری نقاب و مجسمه نشسته و ظاهر شود اما آن محارم پیرست عبد الملک  
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده بایش ولید بن یزید و یزید  
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویه بن یزید و جده مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن  
عبد العزیز بودند الا کن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را در کن کرده است مادر فاطمه مأمیه و خزینه بدن  
معاویه بود و است ذات النطاقین اسماء در حترالی حراست که ترجمه حالش در حرف  
الف نکاشته شد اما وجه لقب شد او این لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء  
نطاق خود را در قنمت کرده قنمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قنمت دیگر را بپوشاک آب نمود  
و بقولی قنمتی را بپوشه و قنمت دیگر را بپوشاک کرده اند حضرت فخر کاینات علیه افضل الصلوة  
فرمودند ای اسماء بعضی این نطق تو پروردگار عالمیان غرآسمه و دیبشت و و نطق تبوعینا  
خواجه فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطق بر وزن کتاب نوعی از نجاست  
که زمان عرب در زیر المسمی میوشند گویند اگر پسران ابی بکر بیایند و کعایت دختران او بودند  
ما شکل نعم میرسد و همه کس میداند که وقعه حمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز میرسد و عبد الله بن  
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلها الله تعالی تحسین کردید بگونه مقابل حجاج مقاومت و شهادت  
تحریر نمود و لعنوا از جواری مشهوره حضرت خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

و اما الذلعة یا قوتة	هماری کامل داشته و جمال او نیز کمال بوده و خواهر
قد اخرجت من کین هفتا	و اسماء در مدینه مشهوره متولد شده و مردم مدینه

کلیه مقبول جمال او بودند و از اشعاری که در حق او نظم آورده اند و در اخلاقی مستطوب  
ابیات ذیل میآید که بعضی نسبت به احوال بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از تجزیه العباد

اتما الذلعة همتی	ولید عنی من یلوم	احسن الناس جمیعاً
حین تمشی و تقوم	حبیب الذلعة عندک	منطق منها رخیم
اصل المحب للترضی	وهی للجل صرّوم	حبها فی القلب داء

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن اخف شاعر که از اهل زمان کرام بن خلفانی عباس بود بمنزل ذلفاء و رود نمود و شعر ذیل را بر او انشا نموده پرسید که آیا مثنی مناسب بمضمون کنی

اهدی له اصحابه اترحة فکی واستغق من عیانف زاحرا

ذلفاء به بیه مثنی مثل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن اخف بخواند گفت

خا التلوی فی الوداد لانیها لونان باطنها حلا و الظاهر

عباس بن اخف ازین به بیه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت افرینجا کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با و الکر کند و نزد احدی اظهار نماید که از فکر ابکاراوست ذلفاء طمس او را قریب قبول داشت و بعد از آن این بیت را با هم انشا نمود

حرف الراء رابعه منار الیها غیر از رابعه عدویه و شامیه و حیدانیه است که بعد ذکر میشود این حمد در کتاب انباء در ضمن منوفیات سال متصدوسی و دو بحری ذکر کرده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال متصد و پانزده در مکة معظمه و مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمنار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محبت الدین بن الاسقر و ابن زنی گرفته اما قبل از وجود شیخ اب الدین مکنون بوده است بقول استظر و الیها رسید که دو شعر ذیل اکثر انباء و شیخ

نقصی الاله و انت تزعم حته هذ العمر فی الصبیع بدیع

لو کان حبك صادقا لأطعته ان المحتل یحبت مطبع

و علی القاری در شرح غایز مینویس که گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و راق نوشته شده راسه بنت الحکیم التجدیه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این بیت

یا لیت شعری ولیت اصیحت عصا هل هبطن قریه لیت همدوا

لقد تبدلت من محب و ساکله اوصاها الیدیک یزق و کسنا یز

کلمه عند همین حالت ادا و یعنی لیت در شعر راسه مبتدا است چنانکه عند در بیت مثنی فاعل که لفظ آنها اراده نموده یعنی را یا اعیلیته شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و این بیت

فما وجد مغلول بقیما موثق بساقیه من ضرب القیو کبول

حرف الراء

حرف الراء رابعه منار الیها غیر از رابعه عدویه و شامیه و حیدانیه است که بعد ذکر میشود این حمد در کتاب انباء در ضمن منوفیات سال متصدوسی و دو بحری ذکر کرده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال متصد و پانزده در مکة معظمه و مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمنار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محبت الدین بن الاسقر و ابن زنی گرفته اما قبل از وجود شیخ اب الدین مکنون بوده است بقول استظر و الیها رسید که دو شعر ذیل اکثر انباء و شیخ

لادان الله في رعد جاك  
ملا فذلعا من دارو  
ملا فذلعا من دارو  
ملا فذلعا من دارو

بنامی بنویسد بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را برنی گرفت و وقتی بر او متغیر شد  
بطلاق طلاءه او را مطلقه گردانید بعد از آن دو از حد پشیمان شد و از آنوقت لفظ طلاءه را مشنوم و نه  
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اشین اربعه و لفظ طلاءه را بر زبان میآورد و هم او را میآورد  
و ذلفاء جاریه ابن طرخان مشهورات جواری سوا عصر عباسان میآوردند و

عجاس حاقه الذلفاء

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده که

تنتهی فیا ستل الخلفاء

میگوید تعب است از حاق ذلفا که سر

خره سپهر خلفا را آرزو نماد در شان انشا و این شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس ازجهت جامه

سخن سخن و شاعری بدین ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور

نیز که از خلفا آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد انخانه گردید این طرخان از بابت نشست

و کلامی مروان همی در حق او بطور زبانی و ابونواس را مالای دست مروان نشانید

و اینی بر طبق آن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شمری شاعرانند که کثیف و توین عشاق و تحمل

مروان و مالکات برایشان هم تار است

در طریقی شوق اول منزل است

در حق خود تنبأ نماید مانند و ملاحظه این میخورد

ماد القیت من الهوی ولقینا

از بعد از قصد و مافی الضمیر مروان آگاه شده

از نجایابی انشا نمود که مشعر بود بر غم آنف و خلافت میل وی و همهمه که نورانی است

صحبت من نیست و همسر من خلیفه عصر و پادشاه وقت خواهد بود لاخیر و تو از سر و دود

این شعر شوق کمون و عشق نهفته مرا سبب کجاست خافت از جای برنجینی و آن بیت است

قد هجت بالبيت الذی استدتی

حبابه فلی باللائام دینا

ابونواس از مکالمه که در ضمن شمع آمدن اشارت بدین پروازی ذلفا را قفس گردود است

که او نگروی نیز سبب یاد زوی افغانه که گفته

عجبا من حاقه الذلفاء

تنتهی فیا ستل الخلفاء

و از مفاوضات مشارالیه با شعرای انصهر

حکایتی است که دلیل فوت بدیده کوئی و قدرت طبع او میتواند بود و انرا ابن ظافر در کتاب



میر سید و وی حل نمیدوروزی غیان بر ابعه گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بنحضر  
حق جل و علا برای من بیان فرما ابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم میپرستم بلکه از  
کمال عشق با بنحضر و برای ادای شرایط عبودیت عبادت بنمایم بعد از آن این بنا حاتر انشاء

احمل حثی حث الهوی	وحب لآلک اهل لداک
فاما الذی هو حث الهوی	فشعلی بدکراک عن سواک
واما الذی است اهل له	فکشفک لی المحب حتی اراک
فلا الحمد فی ذالک لک	ولکن لک الحمد فی ذالک

نخستین باب سلوک رابعه را باب کرامات میدانند و حکایات از وی نمایند وفات او در  
سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و شصت و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد  
و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعه الشامیه بنا بر مسطورات صاحب  
نفحات الانس اتین نیز در طبرین عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است  
کاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رحا و سکونت بوده زمانی ایستاده ایستاده ایستاده

حبیب لیس بعد له حبیب	و ما السواه فی قلبه نصب
حبیب غاب عن همه و شخصه	ولکن عن فؤادی ما یغیب
و بعضی اوقات بیستین ذیل را میخواند	ان فی حعلتک فی القواد محدثه
و تحت حمی من اراد حلوتی	فالمحم متی للخلیس مؤانس
و حدیث قل فی القواد ایدیی	ابو الحجیب سحروردی صاحب کتاب

عوارف المعارف و دویست و نهم را رابعه عدویه نسبت داده است در اجاء العلوم  
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بزواجت احمد بن ابی انحوری که از اکابر  
العصر میباشد مایل گردود و او را از انبیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من  
بمال خود مانع از خستبهار اهل و عیال است رابعه انهار داشت که واته من شیر زنجیر  
مشغولم و مقصودم از انیمزواجت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیاد بن  
رسیده میخواهم توان از الصلحاء فقره اتفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستان خدا

لہ بعد نومک العیو عویل  
عداۃ غد او مسلم فقتل  
فراق حبيب ما الیہ سبیل  
عن القصہ دروغات الہو فامیل

قلیل الموالی مسلمہ محرابہ  
یقول لہ التواب انت معذب  
بالکثر متی لوعۃ یوم مان لے  
عنیۃ امنی القصہ تم تزدنی

و بعضی این اشعار را بضاحتہ الہامیۃ نسبت داد و اندر اربعہ العدویہ ام اخیر البعدہ ختم  
اسمعیل العدویۃ از شاعر مشہور دہامہ اول ہجری و از اہالی بصرہ بودہ است و قشک و ایقان  
و حقایق و عرفان و کشف و شہود مشارک صاحب مقامی بلند داشتہ ام القاسم القشیری در رشتہ  
خوش میگوید اربعہ بار ہا در مناجات خود می گفت اے محمد دے کہ نورادوست دار آیا او  
را در آتش سوزانی نوبی و جواب او با قتی نہا در داد و لغت ظن بمبرکہ پروردگار رحیم  
ایکامہ میکند خلاصہ ایزن در صفای ضمیر و کمالات انسانی بزرگتر رجال نقوی دست از آرزو  
اور تاج الزجال میکشد و بدرجہ در زہد و قدس و نقوی شہرت یافت کہ ضرب المثل گردید  
و ہر زنی را کہ میخواہند بمقامات معنوی بنمایند میگویند اربعہ زمان خود میباشند امیر  
عصر اربعہ کی حسن بصری بود و بعد از انکہ سوہر اربعہ در گذشت حسن طالب سند کہ اورا بزنی  
بگیرد اربعہ بعضی مسائل و حقایق و معارف از و پرسید و بعد از احتسار از قبول مطلب

راحتی یا الخونے فی حلوتے  
لہ احد لے عن ہواہ عوصا  
حیثما کنت اشاہد حسنہ  
ان امت و خدا و ماتم رصا  
یا طیب القلب یا کل المنی  
یا سروری و حیاتی دایما  
قد ہجرت الخلق جعلا ریحی

حسن متناع نمود و این آیات نظم آورد  
و حبیبی دایما فی حصرتے  
و ہواہ فی الرا یا محنتی  
مہو محراب الیہ قبلتی  
واعنائی فی الوری و اشقوتے  
جد بوصل منک شی فی مہجے  
لشائی منک و ایضا نتونے  
منک و صلا فہو اقصى منیتے

سفیان ثوری نیز بار اربعہ معاصر و جلالت  
فد اورا معترف بودہ و زیارت مشار الیہ سیرت و نکالانی کہ در خفا میں داشت از و

مع متعلقا تمام من الاراضی الرطبة واليابسة والنبات والکروم والاشجار وغير ذلک قطع  
موفقه توبت این صدقات را با محرم حاجی معلى رضای بهمانی مذکور و گذاشته و بعد  
با علم و فضل و اعرف اولاد ذکور کس و مع الانقراض با اثاث نسل خلوص و مع الانقراض  
ذکور او انا با علم و اعرف و التقی بده رست با جمله مشارالیه بعد از انجام فرامو راز  
کرمان لقمه آمد هفت سال مجاور بود و در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هجده گذشت  
و مدفون گشت رحمه الله علیها و قبالة اوقاف مزبوره بقا صیلمه موشی بخبوط و حاتم جمعی از  
علماء و مجتهدین دارالمرکز رسیده است **باب** رابعه صنفی از زمان زمان

سامانی نوده و طبعی مور و ن داشته اینده و بیست	دعوم نیست بر تو کایزوت هاشم کن
برست سنگین دل نامهربان خویشین	تا بدانی در دعتق و داغ محروغم غوری
چون بجز اندر به سچی پس بدانی قدر من	<b>باب</b> دهم اعلیٰ بن عبد

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية و الثناء و دارای فضل و جهالت  
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از اهلین او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال  
محبت را بر باب داشته و احترام زیاد و با و نموده چنانکه فرموده اند لعنک انتی لاحت دادا

تکون لها سکنیة والربان	احتما و ابدل حل مالی	ولیس لعنت عسک عتاب
فلست لهم و ان غاوا مصیبا	حیثا و یعیثنی التراب	از حضرت سکینه مرئوب که

حضرت امام حسن اعتراضی برادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب اول و محبت را فرموده  
حضرت امام حسین ع دو شعر سطور را در آن موقع بنظم آوردند ابو الفرج صفحی در کتاب  
آغانی گوید امر القیس در باب شخص معتبری بود از عیویان در زمان خلافت عمر حفصه  
انجلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد حضرت المؤمنین علی علیه السلام مایل و صلت  
با او کرده و او نیز با بمعنی راغب شده سه دختر داشت منماة محبت و سلمی و رباب نجات  
بخود حضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نموده  
ازین سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و دایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر  
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته بیکس رفتار و اطوار بحضرت را از خود راضی فرمود

آشنا شوم چون ابی انحاری این شنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را میبرد  
 نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است  
 رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطبایط طبیب می ساخت و مکنیت نزد من  
 خود بر و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مسفا میشود که زنی دیگر متماه باین اسم  
 بوده که از عبادات نسا بشمار می آید و او را رابعه فبیه می گفته اند رابعه جمیلانیه از عارفا  
 معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار است بر بانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه  
 خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبرای و زرا بکلمان زوجه حاج میر اسمعیل رشتی از مشایخ  
 اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد جعفر کبودر اهنکی بکلمان رفته  
 مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیله و مواعظ شافیله وی ذوقی در خاطر  
 مستعد انضاح بهر سید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را بهی تصفیة قلب و تنذیب خلاق  
 گذراند و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا المحدثی اعلی الله  
 مقامه دیافت و از آن بزرگوار بنصیبه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات  
 صحیح بهر بر دو چون انتقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار است بر بانه مکتوف افتاد ستاره صبا  
 بلقب رابعه ثانیه خواند و بر فتن دارالامان کرمان مامور فرمود و انحال جلال معرفت را از خط  
 نیز بطی بکال بوده و از جمله آثار و باقیات صحاحات و بنائی است در کرمان منسل بر کنبه  
 و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از مشایخ فقام و اولیای کرام منهم العارف المکاشف و محکم  
 العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدار النظیم ساخته و فرعون زرد و هزار  
 تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخراج را شاه مرحوم طاب ثراه  
 داده اند و این زمان آن مکان بزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات  
 جاریتش املای است در کلمان از قرار تفصیل نشد انکه قریه خواجهان من بوک موقه از اعمال  
 رشت مع ما یعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یک باب نیچه مشهوره با هم شوهرش  
 حاج میر اسمعیل واقع در رسته بازار شهرت محازی قبیاریه مع ما یتبعها من کل الدکا کین و غیر آن  
 و غیر ما و شد انک قریه صیقلان و شد انک قریه نارنج کل که هر دو از قزاقی بلوک و سرت

و بخواهش را نخواست که تبرک این مناکوبد و راه کوی دیگر پوید لهذا بر سر منزل باب معاودت

<p>الالیت شعری یا دیاب متی ری فقد طالما اعتبقتی وود دقتی محی الله ماتهمو الی المال نفسه فینکح ذمال دمیما ملوما</p>	<p>کرده بیکه با بخل نزدیک شد این ایات سر لنا منک منحا وشفاء فاشتی وانت صفتی دون ما کنت اصطفی اذا کان ذافضل به لیس یکفی</p>
<p>رباب در حیمه این ایات را اشاع کرده</p>	<p>و بر حقرا مثل لیس بصفی</p>

بجاش بنیام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پدرم سیاه و مراد و باره خواستکاری  
کن بعد از آن با در خود گفت هل النکح الامس هو و التحف الا من ارضی یعنی آیا مرا بغیر  
انگهی که دوست داشته و با و راضی شتم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر  
چنین است مرا بجاش تزویج کنید مادرش گفت خدای قلیل المال است ترا چگونه با و دیم  
رباب گفت اذا جمع المال متی الفع مال فقحا للمال از بنظر رباب والدین خود را  
الزام و از آنطرف خدای با ما در بخت رباب بخواستکاری آمد و مقصود او حاصل  
گردید لهذا خدای ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود احم و کلمه اراه ترشد و اکورد  
یحمد و از آنروز العود احمه ضرب المثل مشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که ائیرن  
بعد از مزاجبت با خدای با یکفر از اهل قبیل خود که سلم نام داشت را بی هم رسانیده و دو  
او آگاه شده او را بگفت و چهار نفر از صبیات متما به رباب بوده و آن چهار رباب  
بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند  
رحیمه دو مغنیة مشهوره متما باین اسم بوده اند یکی جاریه ابن رامین و دیگری جاریه  
ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و ریجیه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر  
این شخص را که طلیده المکیه و عقیده نام داشته شماسیات گویند و هر یک را در گفته منسوب  
باین شماس میمانند و ریجیه جاریه ابن رامین نیز با سده و سلامه الزرقاء از یکیت مالکیت

<p>هل من سفاء لقلب متج محزون الی بیحجان الله فصلها</p>	<p>بوده اند و در حق این ریجیه و دونه صبا و صبت الی دیم ابن رامین</p>
--	--

میاخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند بعضی خواستند بر  
 را ترویج کنند گفتند از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدیم دیگر سربو  
 کسی را ندارم و شویبر دیگر اختیار نخواهم کرد و این آیات را که منی از منی طلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

ان الذی کانوا نوراً یستضاء به	ان الذی کانوا نوراً یستضاء به
سبط الاتی جزاک الله صحتاً	سبط الاتی جزاک الله صحتاً
قد کنت لرجلاً صعباً الودیه	قد کنت لرجلاً صعباً الودیه
من الیتامی من السائلین ومن	من الیتامی من السائلین ومن
والله لا استغی صهراً بصهرکم	والله لا استغی صهراً بصهرکم

ر باب زوجه اقیشر اقیشر از مشهور اسدی و ر باب غم زاده او بود و اقیشر مزاجت  
 ر باب رغبت نمودن ر باب حجب از راز در هم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت  
 برد و متوسل شد و بیچاکت از آنها که می از کار او نشودند اقیشر نزد اس رأس النعل مجوسی دهقان  
 رفته مطلب خود را از آنها زشار الیه تمام چهار هزار در هم ربابا و مبدول داشت اقیشر اشعار ذیل را نظم

کفانی المحومنی مهر الرّباب	مدی المحومنی خال و عمة
تمهدت بانک طیب لکسان	وان اباک الحواد المحضّم
وانک سید اهل المحجیم	اداماتردت فیمز ظلم
تجاوز قارون فی فقرها	وفرعون والمکتفی بالحکم

اس رأس النعل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیل خود اسعانت کردی و بحکیم  
 اتوا عانت نمود من که یکبار ده ترا حاجت روا نمودم سزای من نیست که ایگونه نسبتی  
 اقیشر گفت حرف بدی ترده ام آیا راضی منی که ترا با پادشاهان برابر کنم و بیلوی دست اجل  
 بنشانم و اقیشر از المکتبی ما حکم الوجمل اخوانت چه کنیت او ابو الحکم مریشی و کبیه ابو جمل بود  
 اطلاق کردن بقصد کنایه است ر باب دختری بوده است جمیل و عاتقه از بنی ذیل  
 که خداش بن حابس التیمی با و مفتون گردیده و طالب ترویج او شده و خواست کار می  
 چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برفت و عتیق

اشکم زخم بهر روز تا مسکت | آیم زدست غوی تو هر شام تا مساک

رضیه دختر شمس الدین المیش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هند و سنان  
سلطنت داشته تسلیه شمس الدین از فرز و غریبه و حکمران کابل و غزته که بعضی از نوای بند را  
نرخصه نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نوود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چنان  
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود المیش در امور سلطنت دخالت  
نمیداد و المیش با وجود چند نفر فرزند کور این خضر را و بعد خود قرار داد و بعد از وفات پدر  
در سنه ششصد و سی و چهار تخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید  
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت المیش حکمرانی پسرش  
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون نجف العقل بود مادرش کار حکومت نمیداد بعد از هفت  
ماه امر او اعیان که اینوضع را درست نمیداشتند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته مجلس کردند و  
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و  
ارکان دولت او با غیبت میزد و چند بار بنامین مشارالیه با غیاب جنگ در گرفت  
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش مغیر الدین را تخت سلطنت  
دلی نشاندند و این درد و شبیه میست به ششم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه  
در سال ششصد و سی و هفت یاسی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد بطرف دلی نهاد  
و در حوالی دلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از  
ملوک اندلس است مشارالیه با دظلم شعرو حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن  
مالک شرقیه اندلس را حسیه کرده و سنان و شمرت فوق العاده حاصل نموده است  
و رضیه حاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محبی الدین قاضی  
عسکر روم املی بوده و این محبی الدین از علمای آن عصر شمار آمده و بنا نسبت شوهری رضیه خاتون  
او را عثمانه رضیه دامادی میگویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفیان  
یا شمر بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبه الرو یا گویند بعضی مشارالیه را از صحابیات دانسته  
اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبد المطلب بمن بوده و بر دو در زمان و حیات

## بجمله اسماع ذی القنین

واینده بیت از قصیده طوایف می باشد

حال منیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است رجب بنت محمد بن علی بن  
عبید الله بن جعفر زوجه یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود یزید  
بن عبد الملک به بیت هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سده بنت عبد الله را هم بهین  
سلج مهر زنی گرفته بود و ذکر این ربیحه در حرف حاء در ترجمه حال جابیه نموده ام ربیعه  
بنت النضر دختر نضر بن ضمضم و مادر عارثه بن سراقه است و عارثه از شهدای غزوۀ بدر  
می باشد شار الیهام پس از شهادت پسرش بجنو حضرت رسول معروض گردید بان بنی الله پسر مگر  
در بیت است خود را نسلی مبدی و صبر میکنم و اگر نباشد حکیم حضرت در جواب فرمودند جنت کی  
نیست بلکه جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میستاید رجب بنت القلیجی  
و دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از شاخ امام سیوطی بوده و از نساء محمد ثانی  
می آید رسال مشقه هجری متولد شده و از جدۀ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین کسب  
افند حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است از نسله جابیه است  
که صفیه بنت جتیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول ما و را آزاد کرده از صحابیات شمرده  
میشود و خدمت حضرت رسول ما نموده و دختر او امه از راویات حدیث بوده و مخصوصاً  
سنت بودن - فیه فاسور او از مادر خود روایت کرده است و مذنب جعفری روایت  
منار الیهام را تصحیح نماید رشحۀ کاشانی اسمش بیگم دختر هانف کاشانی و زوجه میرزا  
علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد متخلص کتبه این زن تنیده  
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنات و بنات خاقان خلده شکیلا فتحلی شاه طاب ثراه را  
میرح نموده دیوانی دارد که تقریباً محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت دلیل نمونه طبع قادر است  
ان بت کلچره یارب بسته از سنبل نقاب  
دل رفت و زخون دیده مارا  
می طید از شوق دل در سینه ام کوئی گمان  
بقصد صید تو چون رشحۀ دیدش کفتم  
یا با فون کرد و چنان در دل شب آفتاب  
پیدا است بر رخ از آن علاست  
تیر دل داری بدل زابر و کجانی میرسد  
کسی ندیده شکلا مگر کند شمشاد



منوذر وقتی عثمان بازوجه خود و بعضی از مسلمانان برض صلبه رفت و بعد با آنجا بجهت منوره آمدند  
و فانی رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بدیده رسید و سبب  
ناخوشی رقیه حضرت رسول (ص) عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزو بدر بنی فرمودند و در حق عثمان  
و عثمان گفته اند **اعجب نزوحین پری انسان** | **رقیه و سلمه عثمان** |

ابن ابی کبیر وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند با آنها عطا فرمود و او را عبد الله بن  
و آن پسر پنج شش سال با نزد آن خروس چشم او را دیده صورتش آماس کرد و دوجادای الاولی  
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمراجهت ام کلثوم  
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد و خبر است ابتدا بدو  
پسر ابی اسب که عصبه و عقیبه باشند عقد کردند و وقتی که سوره قبت نازل شد و ابولسب و زوجه  
شهرسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند **رقیه**

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیده نساء فاطمه سلام الله علیها  
وجود آمده پیشارق الاثوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ و فاته کرد و از کراماتی که نسبت  
بیده مشار الیه داد و اندامیت که بهنگام مسافرت از مدینه بکعبه از آل زید بطرف آن محظله آمده  
خواست او را شهید کند و دستش در هوا و پایش در رکاب مانده رجوش از بدن جدا شد و شنج  
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب  
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با ستم آیند و خواهر علیها صلوات الله علیها الملک الکبر  
میباشد که زیارتگاه است **رقیه** دختر محمد بن علی بن و سبب القیصریه از محدثه بای مصر است  
و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم شهوات و فاته او  
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یکت هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد  
الثعلبی و رقیه بنت النجاشی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابه  
هم سناه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیه و پوشیده  
منیت که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از شاگردان حضرت  
بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زعمی متعدده باین اسم داشته باشند

اینجمله کلمات

حضرت رسالت بعالم دیگر نشأفته و عصر نبوت را در آن نگزیده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت حاجت الرؤیا بودن او و فیما بین ما و وجه لقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در کلمه مظهره قطعه عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساعه رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان غمزه آخر الزمان که بعثت او را منظر بودید رسید و او ان ظهور او تر دیکت گردید و مقرر است که بمن مقدم و از بلائی مظهره و خلا آسوده شوید و می باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفیلام باشد با مژگان ابنوه و حیمه طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از به لطیفی بخیف او را تبعیت کند و حکمی ابدان خود را بآب شسته تطهیر نماید و معطر سازد پس از استلام رکن برکوه ابو قیس عود کرده انشخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و خانه فحلی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبد المطلب دارای این ثمال است پس بنا بر این تعینت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام طریقه مذکور و بکوه ابو قیس رفتند و عبد المطلب برکت وجود حیر البرایا استقامده اند عا بنو حاتم اللهم ساد الخلة و کانت الکونین معلم غیر معلم و مسئول غیر منجبل و هذه عبادک و اما اول بعائذات حرک بشکون الیک سیهمم التي اذهبت الحف والظلف اللهم فامطر علينا مغدقاً مرقعاً و ابیات ذیل که رقیقه نظم آورده حاکی از حاجت دعا و نزول باران گشت میگوید

بشیتة الحمد اسعی الله بلدتنا	و قد قدما الحیا و اجلو ذالمطر
فحاد بالماء جوفی له نسل	سما فعاتت به الانعام و التجر
منامن الله بالمیمون طائر	و حیر من بشرت یوما به مصر
مبارک الاسم یتسقی الغمام به	ما فی الانام له عدل و لا خطر

شیتة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشند رقیه کریمه حضرت نبوی یاربیه آن بزرگوار است و در کتب بخانه بخانه رساله است مخصوص در اینمسله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجایه تزویج آنها ذوالثورین گفتند شکامی که حضرت رسول در کلمه مظهره اقامت داشتند رقیه را بعتمان تزویج

و مکتة او باطراف المبحوح

اقتل ابيك جائلك باليقين

تدين لمعشرفتلوا اباهما

رمله مبت الحارث صحابه

انصاریه که دختر حارث بخار و زوجه معاذ بن عفر بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشته که آنرا مسافر خانه قرار داده و ایلمجان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدانجا میآمد و طرف توجه میدادند در آنجا منزل برای نهم متعین میکردند و میکشیدند و باره ام الاولاد معتد بن عبا و امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد دگری ازو شدنار ایها از نساء اندست که بفضل و ادب اشتاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و انثا معتد از بطن او بوجود آمده اند اگر مشایخ را همچو ما اندا قران خود در موسیقی ربطی نداشته آمان و ملاحت و طلاق و وضاحت و حلاوت کفایت و لطافت و ظرافت را در هرجه کمال را داده و معتد که از ادبای طوایف ملین مغربه محبوب میشود با او ماکوس و از مصاحبت او نجات مخلوط میکردید و بنا بر محبت وافر معتد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند که میکشید برخی از زنان مینوادریشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در کل ولای راه میرود و شیر میفروشد و نیزه بوس کرد که پابرهنه در کل راه رود و شغل ایشان تشبه نماید در بهمانحال در ایوان اعتماد کلی ترتیب داد و مکتب بالانواع طبیات و تجوز و کلاب و مشایخ با دختران و جواری معتد مشکها بردوش افکنده و آن کل راه رفتند و بسان نوان بادی بکلف شیر فروشی کردند و این ارز و نایل گردیدند و گویند وقتی که معتد بدست امیر المسلمین دو چارندالت گشت و بار میکشید در قلعه اغماص معتد و مخموس گردید با آنهمه بذل و فحارج و نفقات که معتد نسبت بمشایخ ایها کرد بود روزی میکشید بختی دلتنگ شده بمعتد گفت بهرگز از تو خیری ندیم و معتد در جواب گفت و لا یوم الطین و بیخواب حال آن روز را بخاطر میکشید آورده او را بخل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بطور رسانید که نوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتد بعد از آنکه از تخت امارت ششیدیه از حاج شد در اول عیدی که در سجد و در آن عهد خود دختران خود را

سجاده و پریشان حال و بدین ابیات سرود

فنائك العبد في اغماص مأسوا

فیما مضی کیت بالاعیاد مسرودا

ترمی بنائلك في الاطمار جالعة

چند نفر از جده های او متاهله برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شدند و

ادعی با اسماء بنزانی قبائلها

بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

کأن اسماء اصحت بعض اسمائها

والتناء دختری متاهله برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رملۀ بنت زبیر وزیر از عشره مبشره میباشند ابتدا مشار الیه را اخشی موسوم عثمان بن عبد الله بنی گرفت و از و عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سیمه بنت الحسین را تزویج کرده بنا بر این رملۀ بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سیمه است بعد از آن در جنگ کناح خالد بن زبید آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد:

وفي كل يوم مراجتنا قربا  
بنا العيس خوقا من تهامة او نقبا  
الينا وانكالت منازلها حروبا  
مليحا وجدنا مائة بارءاء عذبا  
لوملة حلحا لا يبول ولا قلبا  
تخترتها منهم زبيرة قلبا  
ومن حتما احببتا خواهما كلبا

اليس يزيد التير في كل ليلة  
احق الى بنت الزبير وقد علت  
اذ انزلت ارضا تحبب اهلها  
وان نزلت ماء وان كان قبلها  
تحول خلا خيل النساء ولا اري  
اقلا و اعلى اللوم فيها فاستنى  
احب بنى العوام طرا محبتها

و بعضی بیت مرسوم در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

تخطو رجال بن اعينهم صلبا

فان تيسلهم وان تنصري

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملك بن مروان این بیت شنیده بجا آمد تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی بن فالح و من تخليته لعنة الله يعني خدا لعنت کند که این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه از من نسبت داده کذا فی الآخانی رملۀ بنت شبیه دختر ثبیت بن ربیع و عمزاده هند بنت عتبة زوجه ابی سفیان است رملۀ از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود

محی الرحمن صابغة يوتج

اسلام قبول نمود و هند دختر عم او ویرا با بیعت کرد

مستعده بوده هر دو نفر رشید با و در آن موافقت ثورت کردی و او از فرط دانش و عقیده با رون رادالت  
 بجزات کردی و در راهها و اوادی با یکسا و چاهها ساختن تخصیص در راه کعبه در نصیب خود  
 را او بنا کرد و او را و آثار خبرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و با سرت در زمینهای سرچو

ای جان جهان جان ناخوش بستیو	بغداد پریشان و خوش بستیو
رفنی تو و من بستیو ما ندیم سید	تو در خاکی و من در آتشی بستیو

زیب النساء یکم دختر اوزنک زیب عالمگیر پادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور هیچ  
 پنج دختر داشت بجا که شاه عظم شاه معظم شاه محمد اکبر کاظم بن زیب النساء زبده النساء  
 مهر النساء زیب النساء از بطن دل رس با تو دختر شاه نواز خان در شعله وجود آمد حافظه آن بود و دختر  
 و فقیر را بخوبی آموخته بود خطوط استعلیق و نسخ و تکتست را خوب می نوشت بل کلی آثار داشت بسی  
 از شعر و علم نو کرم و حیره خوار بود و شوهر هست ما کرده در شعله وفات یافت و آنچه مشهور است  
 که مخفی تخلص اوست مخفی غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نو که سبک کم مدوحه و دیوان  
 مخفی که بنام وی شهرت دارد و مخفی شاعر است و ما از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان جاکم فایز  
 بود که بسبب کثرت شرب کوکمار بسیار لاغر اندام بود و فطرت که روزی خان بطور مزاح گفت  
 مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از اینست که مردم کم در ده زکاتیب بنویسد که مخفی سباد  
 ازین دعای بد کاهیده ام و در حقیقت نم که بقدر رسم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نیما  
 خان ازین مطالبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار سطور در ذیل از افکار زیب النساء یکم

بلبل از کل بگذرد که در همین بسند مرا	بن پرستی کی کند که بر همین بنید مرا
در سخن پنهان شدم مانند بود بر کن کل	هر که دیدن میل دارد در سخن بنید مرا
بشکند دستی که خم در گردن باری نشد	کور به چشمی که لذت کسیر دل داری نشد
صد بار آخر شد و هر کل بفرقی جا گرفت	غنچه باغ دل با زیب دستماری نشد
کار ما آخر شد و احسن زمانه کاری نشد	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالم خون جگر در ناف آهوشد کرد	مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آب شار نوحه کنان بهر چیست	چین حسین فکنده زانده چیست

<p>برزن فحوك للتسليم خاشعة يطان في الطين والاقدام خافية</p>	<p>يفزلن للناس ما يملكن قطيرا ابصارهن حيرات مكابرا كانها لم تطاسكا وكافورا</p>
<p>بمانا مبيت اخير اشاره است يوم لظلمين اشارت</p>	<p>روب منی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نصد و شصت و هشت در بند و ستانما واقع شده و او ابرادینا میگوید روب منی مغنیة بود و هندیه بحال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دو قایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الذین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد بهمانا مشار الیها با امیر خلعت خود رابطه و علاقه داشت و معاشره در میان بود و بر نوشید و بر دگر بچنگ جلال الذین محمد اکبر پسر پسر رتیا دختر غطفان سلمی و معنوه عتبه بن الحجاب بن المنذر بن الحموح الانصار بوده چون عاشق او عتبه در گذشته بروی نقش واقادوه و با سوز و کداز بهر چه تا مراثیات مسطور در ذیل را گفته</p>
<p>تصبرت لا انی صبرت و انما ولو انصفت رو لكانت الی فما احد بعدك و بعدك منصف</p>	<p>آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید اعل نفسی انما بک لاحقة امامک من دون البتیه نفا حلیلا ولا نفس لنفس موافقة</p>
<p>رتیا خواهر و هم پیشه سلمه القس جاب مغنیة</p>	<p>است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و این قس الرقیات الشاعر رباعی و سلامه را</p>
<p>لقد فنت رباعی و سلامه القسا فتانان اما منما فشینمة اله مقصودا قس عبد الرحمن بن ابی العمار یحیی</p>	<p>مانند و پیشه مسوده و انما بک من شعر ای فلم تترك النفس عقلا ولا نفسا لال و اخرى منها تشبه الشما</p>
<p>که کثرت زبده و ورع مشهور بوده و سلامه القس مشوب باوست ریچانه دختر سمعون بن زید بن قثم از طایفه بنی قریظ است ابن اثیر گوید بن ریچانه از جواری سعادتمند حضرت رسول بوده حضرت بمشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریچانه کنیزی آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد <b>حرف الزاء</b> زبیر خاتون دختر جعفر بن منصور و دوافقی و زوجه هر و بن الرشید است مگر خیره و بانوی</p>	



دردت چه درد بود که چون من تمام شد از تاب و نیم مهر سار که خبر کرد سیر و نهم سر سبز و درونم همه پر خون که چه من بسی اسام دل چون مجنون در تو بلبل از شاگردیم شد من شین کل باغ در هفتان غم بظاهر که برک تازه ام دختر شام و بس کن رو بفقر آورده ام	سر را به سنگت میزدی و می گریستی وز کریم من ابرو هوار که حسر کرد از حالت من بر کن خارا که حسر کرد سر صحرایم نیکم جایا نخبه پاست در محبت کاظم روانه هم شاگرد ماست حال من در من نگر چون بر کن سرخ اندر حیات زیب نیت بس تعلیم نام من زیب النسا
--	--

در تن بی نظر گذشت که یکم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می دادند و اشعار خود را میسرستاد و با هم بی باکانه گفتگو دست مباد یکم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بته زنجیر شرم یکم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت چون نوسغ بی جیا را کی جیا زنجیر یاست آن چیز کدام است که چسبندی نخورد یکم بسیل از بحال این بیت را در جواب فرستاد از ما در خود رس که آن چیز کدام است	پخته مغز آن جنون را کی جیا زنجیر یاست یا که با زان محبت را بود دایم حبس کویند روزی رازی این شعر را نزد یکم فرستاد استاده نمودی کند باز بمبید آن چیز همان است که یداسته زان آورده اند که روزی یکم در باغ بگلگشت و
---	---

تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بنی طران گذشت به خواند چایچه که دل سیرد که ام  
بهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب خنجر آمد یکم از گونه چشم گرفت

و مصرع اخیری القور بدل کرده ما و از بلند خوان نماز و روزه و بیج و دیگر استغفار	چهار جیه که دل میسر د که ام چهار نقلست که روزی یکم این مصرع نزد ناصر علی
---	---

سیربندی فرستاد از هم می شود و خلاوت جدالیم وی بطور مزاح زیر آن نوشت که یو اسد رلب  
رس النسا اسم یکم از این جواب نوشت و حمده برافروخت و این بیت را در جواب فرستاد  
ناصر علی بنام علی برده بناه ورنه مذوالفقار علی سر بریدی زینت النسا یکم خواهن زیب  
النسا یکم زینت المساجد شایجان آباد دلی بنا کرده اوست و در صحن جان مسجد فرزندیت است

این بیت را  
آن نوشته  
فرستاد



رسول خدای رحمة الله و اع زمان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجج الوداع اسلام بود  
و از کردن شما ساخط شد ازین پیش است حصبر را غنیمت دانید و از خانه بدر شوید و هیچ نفر نماند با او برده  
گوید بعد از پیغمبر من است از و اج فرج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چاکه مانیم  
و بکنیم و ابوبکر بنویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمی  
عامه روایت کرده اند و از آن حکومت عربین خطاب سوده وفات کرد اسماء بنت عیسی خانم  
در حبشه و بدو بود بفرمودار بجز او ترتیب نش کردند و بدان نش برداشتند و او اول کس بود که با  
او نش با خند عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت تر تها ستر با اند بعضی گویند که چنین برای من  
بنت جحش نش با خندند و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه و داع حسان گفت  
سیده بیکم بنت سیدنا صهر اسادت بجز جان بمعصر رشی و طوطا بود و غریب چنین فرمودند

دلی دارم به بچه بویقرا از زجر یار خود بدرد دل چنان کریم که خون گردد از خال از آن پیوسته در عالم چنین کشت میگردم کلی از باغ وصل او تخمیدم بر مراد خود ز استغنا نذار کوش یکبار آن جفا پیش بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مرگ	چه کردم پیش لی در دامن زده و بقرار خود چو یاد آرم من سرشته از یار و دیار خود که می بینم چو زلف او و پریشان روزگار خود چو غنچه کرچه خون دیدم دل امیدوار خود اگر در پیش او صد مار گویم حال یار خود سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود بخوابم سوخت آخر سیده لوح مراد خود
---	--

نواب شاه جهان سکیم دامت

## حرف شین

بنت نواب جهان کیرخان بھادشیش خبک من طایفه میرازی خیل که کی از طوایف افغانه  
مشهور یافت در ۲۵۲ هجری از بطن مرحومه سکندر یکم بوجود آمد بهوپال که محل حکمرانی نواب  
علیه مشارالیه است شهریت واقع در اقلیم دوم طولاً بقاصه (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳)  
درجه خط استوا و صوبه مالو به جمله بیت و دو صوبه هند که حکما فرنگ اورا دستمال  
مینامند یعنی وسط سند فاقون مدونه است در پست فرما فرما و حکمران این پست بفضایل صوی  
و معنوی است نواب علیه مشارالیه در سال ۱۲۹۵ هجری وفات و والدین خود بجز

او در آورده پس سه روز با هم بختند و آنچه در دل داشتند گفتند آنوقت سباح مسکرهاه خود باز شد  
 و گفت میل را بر حق یا قیام و ضحیح او تمام گفتند بخت تو چیست گفت حبش مهر قهقهه مهر را از خاطر من  
 بستر دقوم او را بامست کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیله طلب کا مین نمود مسیله گفت  
 بیج مؤذن داری گفت آری انک نیست بن ای مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت  
 است سباح را که من از ضحیح و خفتن را بکا مین سباح را شایر کریم و نصف غلات بیاه را بر او  
 مستم داشت لاهرم سباح مبراع خوش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس یا فرستاد و در  
 انوقت خالد بالسر رسید و عامل سباح را نیروی توقف نامد که بنده در خبره خود بماند تا آنکه  
 که معویه بن ابی سفیان با دشا سی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سود و مبت ر معة  
 بن قیس بن عبد و بن نصر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرنه العامریت و نسب  
 او با پیغمبر در لوی پیوسته بود و کنیت او ام الا سود است و مادرش شمس بنت قیس بن عمر بن  
 بن عبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از وی  
 داشت که عبد الرحمن م داشت و در عرب جلو گذاشته شد با بجمعه بوده در اوایل بعثت  
 مسلمانی گرفت و ماشو بر خود سکران در هجرت اقل سفر حبه نمود و پس از مدتی مراجعت  
 کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون شنید گفت  
 من خواهم مرد و محمد تر از بنی خواهر برد و هم شبی در خواب دید که مشکلی بود و ماه آسمان بروی  
 افتاد قصه این خواب را بشوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من و اعمه هکذا گویم  
 و تو در کنار محمد شوی هم در اوقت مرض شد و برای دیگر تحویل داد و سوده بود و ناخده بجه و نا  
 کرد و بماند کی نوبت حکیم که زوجه عثمان بن مطعون بود و دو سال قبل از هجرت پیغمبر بکا به زمره  
 رفت و او را بجای رسد درم کا مین بست و در سال ستمه تحری میخواست او را طلاق کرد و عرض کرد  
 میخوام در سکت زو حات مطهرات باشم و نوبت خود را بجا بخشیدم مرا طلاق کوی رسول  
 و پذیرفته شد و روایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که کاسه  
 سود و سخنان فرمیده رسول خدا را بخندان میساخت کوبیده وقتی عرض کرد که من و تو ناگذاشتیم  
 چندان که کوع خود را بدیار کنستیدی که من مینی خود را زرمم مبادا خون برود و پیغمبر فرمود با بجمعه

هر ذره خاک درش خورشید تابان برش  
 خوبان دنیا کوه خنجر از سر تا پیا  
 اربور یای زاهدان بوی ریایید بجان  
 باو مکن قول غد و ساغر کجا و شیشه کوه  
 من میدوم سوی حرم دل نیکش روی منم  
 جانم به تنگ آمد ازو یار سپاس لازم بود  
 ای عشق بی پروا با تا و از هم از ما سوا  
 از شرم رنگت ال او دیگر بود احوال او  
 ای مولی غمخوار من خلقی بی آزار من  
 شاهجهانم بجانم با خود در زندان

از پر نو مهر خورشید دارد تجلای دگر  
 نام خدا آن دلربا دارد سر پای دگر  
 بھر نماز عاشقان باشد مصداق دگر  
 ای محبت این با منی بود ارم ز صبا دگر  
 من میروم جای دگر دل سیرد جای دگر  
 من میزنم زمرای دگر او میزند زمرای دگر  
 جز در تو نبود مراد دل مستی دگر  
 کل بر سر آن لاله رود دارد تماشا دگر  
 بس مهر ایزد بار من دارم نه پروای دگر  
 جز یاد داور در جنان دارم نه سودی دگر

شفا بنت عبدالعزیز بن عبدالمعز بن قریط بن  
 زراح بن عدی بن کعب بن اوی القرشی مادر سلیمان بن ابی حمیه است و اسمش لیلی است  
 و شفا برش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی و سب بن عمرو بن عامر بن عدنان  
 محروم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و کاهی رسول خدا در نزاد خواب قیلوله میبخت  
 و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دختر کی رومی بود که در  
 سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پروانه از آن پیش که با شاه شود کاه کاهی سهرای او  
 شتافته مادرش را از مویت مبرک دوروزی انگشتی خویش بدو عطا کرد مولای او را غرت  
 بجنید و با یکی از مردم خود گفت این کتیک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن جوان پسین  
 را گرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را  
 در جانی تاب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدید بر را بی پناه دست و پا  
 گشت آنکه که حسرت و توجنت جای کرد روزی که روی از لشکر تن بران دید عبور کردند شیرین  
 آن انگشتی بدیشان داد تا بزرگت حسرت آوردند و بر نیز سخت شاد شد و کس نفرت  
 تا او را بظمت تمام سهرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فریاد که بکن بر این

حکمرانی قرار گرفت و مقام مملکت خود را که (۷۲۴۲) میل مربع گسترش و در آن بقصد مزاج  
 نفوس تخمینا ساکنین سیصد سر نموده و تحریب نموده در آبادانی مملکت و اساس رعایا سعی  
 ببلع دارند از اینگاه علمحضرت ملکه انگلند و قیصر هند کوشن و کنوریا و نوا ابلان دولت بر طایفه  
 مورد تحسین و آفرین گردیده و بحصول خطاب (دکرون آف اندابا) و رئیس اعظم دلاور طبقه  
 اعلای ستاره هند سرابه مبارک در امثال افران حاصل کرده و شوهر عالی کوهر ایشان  
 المویضر اندلس محمد صدیق حسن خان بجا در علامه وقت میصد کتاب در اکثر علوم تصنیف  
 و تالیف نموده اند و بصفات حسن بختیاری روزگار همچنان ذات بابرکات خاتون کرم  
 بیگم مدوچه و جلالهست عمارات عالیه نعل تاج محل و نشاط افزا و قدیر شاهجهان و غیره  
 بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دارالاماره را ذات العباد فرموده و بداد و دیشش  
 و حیرات و میرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامه و مدارس عالیه و بیمارستان  
 و حاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشبیه سلسله تاریخی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر  
 مدد دراز گذاشته اند و بعد از علمی و سلیقه جدا داد که از تاج الاقبال تاریخ به پو بال و تندب  
 النوان و خزینه اللغات ثابت و مستحق است بطریق نقض طبع کاهی شعر زبان اردو و فارس  
 موزون و مینا پذیرنی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الافال تاریخ به پو بال و تذکره مجمع  
 و نیکاست سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طوطو کلیم و بزم سخن و غیره  
 مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انخواتین بواسطه آئین  
 شهرت انسخدانی میرزا ابوالفضل مولانا عباسی بالشرعانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار یکم  
 مدوچه عالیه شان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخوران شرف بن بخیر تحریر آمد و چون بد

بر خیزم و نگاه بجه چارنو کنم	رهای	باشد که رفته رفته ترا روبرو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و نیک است		مستی اگر کنم بشکوه سبوح کنم
افق دیکورم گذران سرور و روان را	رهای	من مرده خوشم نیست مبارک دگران را
ای جبرخ چه کردی بلبیان و سکنه		کز تو بوس عیش بود شاه جهان را
هر دم حسن یار من ریز و تجلی در	غزل	چشم بود در هر نظر محتاشای دگر

که نام اصلی شاه زنان است زوجه خباستید الشهدا روحی له الفدا ماد فاطمه عروس حضرت  
 قاسم بعد از آنکه اسیر شده اورا بدمینه آوردند و مرا میان امیر المومنین حسن بن مجتبر که سرکبای  
 خواهر بشوهری خستیار نماید شهربانو از جبهه احرام فاطمه به حضرت امیر المومنین علیه السلام رخصتی  
 نشد حضرت امام حسن به سبب آنکه طلاق بپایمید و ارضی نشدند قبول مزاجت حضرت امام حسن  
 را نموده و رجاله نکاح آنسرور داده و حضرت انجانب بود تا روز عا نو را در کربلا انجانب وصیت  
 بشهر بانو فرمودند که بعد از شهادت من و برشتن ذوالانجالح بحمیه کاه ذوالانجالح را سوار شود و  
 که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهر بانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء  
 بنا بوضعیت آنحضرت بنیکه سوار بر ذوالانجالح شد و خواست برود و دخترش فاطمه عروس حضرت  
 قاسم عرض کرد ای مادر مرا از نو جدا مکن همراه خود ببر پس اورا نیز در بطن خود سوار و انجالح  
 نمود و روانه شدند ذوالانجالح خیانت آنها را تغییر داد که کو یارین زیر پایشان حمید دیشد تا رسید  
 بر زمین بی در آمدن زمانی پس شهر بانو بعد از فرمود پیاو ده شوجون پیاده گردید فرمود ای فاطمه دین  
 شهر دوست و محبان پرت شدند و احوال و اقربا بمن از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری  
 میباشند کفیل امورات تو خواهند شد من بوضعیت پرت که مأمور باید بروم جائز نیست که از  
 حکم امام مخلف بنایم پس شهر بانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد  
 بپارشا بیج است میان مردم که دیده شده است در قلعه آن کوه خیزی که شبیه بوده بمقنعه و  
 از او نمیتوانست مر و نزدیک آن مقنعه و از او بشود بلکه نزدیک استن بپسیر هم باشد غیب  
 نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در و د بار زنی بود از نسل غماریا سر و نام آن رابعه  
 بود چون شنید که دختر سید الشهدا بوالایت ری وطن ساخته است در خدمت آنحضره آمده بخدمت  
 که در آنی بود و چندان در خدمت آنحضره ماند که فرزند ارجمند وی تولدش نام اورا قاسم ثانی گذاردند  
 ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه سمیران برده و اورا یار  
 گرامی داشت

حرف الصاد

صفت زوجه دهر رسول

خدا بخت حتی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط مازون و محمد بن محمد السلام از قبیلہ بنی النضر  
 است مادر او غره بنت مموال باشد بخت زن سلام بن مشکم بود از جهاد شاه و بککاح کنانه بن

نقاشان همین بود شیفته او کشت و طاق لبان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم  
 کرد و اینکه موزین سنگ بریدن کوه بیتون را تمامت صنعت فرهاد اندر بر خطا رفته اند  
 چه در کوه بیتون مثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر  
 دنبال یکدیگر در مثال آن امیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصا کنایه  
 دشمن وصل و جزایر خالدا و اراضی بیت المقدس فرما کند و رود و ناهای ایشان بینگونی  
 است که هر یک را بطری در کنار آن مثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم  
 است ثانی که ماکوشی دوم از بنیاسیم ننی قیسری چهارم فرادرش پنجم ناریتای ششم چترنگی  
 هفتم دنیاز دواشتم از قنم فرادای دهم سار فها ساکان یازدهم با مثال داریوش یازده  
 باشد و آن لوحا که بر سنگ برده اند و بران خطا مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از  
 فتح بابل و بر انداختن خاندان مختصر برین یازده تن غلبه بسته و ایشانرا اسیر فرمان و عرضه شمشیر بر  
 ساخته اکنون با بر قصه شیرین آیم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه از آن  
 واقع بر گذشت شیروی کس نیز شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسری من  
 درای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو  
 انجمن نشو من نیز دیکت تو حاضر شو میروی ناچار صنادید قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد  
 از پس پرده پشت شیروی گشت اکنون که خسرو از جهان برفت و او باشد که مراد شوهر کی و بانو  
 سراسی من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان در ارم که هر خواسته و مال که مراد بود ما  
 دهی و آن سیصد تن بنده که زر خریدان من را سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر در خمر  
 را کشاده و او را دواغ گفته باز آیم پس بکنار تو خواهیم بود سیوی یا بخیله را بپذفت و شیرین بسری خوش  
 باز آمد و آن مال و بندگان را گرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و هر چه  
 بداد تا از هر خسرو باطلی گشتند و آن بندگان را بخیلی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر در خمر در  
 بر کشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقدار سی زهر که با خود داشت بنوشید پس بر خواسته شیت  
 بر دیوار نهاد و بعد از آن حال سخت شکفت آمد و همچنان سر آمد خمر را استوار کردند و برفتند  
 و با شیروی گفتند شهر با بنو بنت پادشاه نیز در جردن شهر با کسری پادشاه فارس

شتر صفیه مده شد و زینب راشتری افزون از خود بود و فرمود چه شود اگر صفیه راشتری دستی او را  
 مبتل رساند عرض کرد من باین یهودیه چیزی ندکم چنانچه بخید و دو ماه یا سه ماه ترک او بگفت پس  
 زبان از آمدن غمیه بایوس شد که سریری که از بجز او بود برداشت از پس این مدت بکروز رسول  
 نه ای بخانه او درآمد و کشتی کرد کونین و مرض موت رسول خدای زنان در کرد او انجن بودند  
 صفیه گفت یا رسول الله بگو که با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با  
 یکی کبر غمیز کرد و ندید غمیه بدانست و گویا داشت فرمود سو کند با خدای که راست میگوید و  
 نیز گفته اند کبر و پیغمبر بر صفیه آمد و در آریان یافت پرسید گفت صیغه و حفصه میگویند  
 بتهیم از تو چه ما شرف قرابت است و هم زنان او چه نه و چرا میگوید بدین مرد و غم  
 میروم میگویند من محمد است و بر ای صفیه را غمت اقمی الله یا حفصه و بجزو رعایشه  
 اش بی غمیه پیغمبر گفت این است ترا که از اینین و چنان است یعنی کوتاه است انحضرت  
 را ختم نه و گفت لَقَدْ قَلَبَ كَلِمَةَ الْفُرُجِ بِهَا الْحَرَمُ رَحِمَةً یعنی کلمه گفتی را  
 توان داشت و در بجزا قادیار دیگر کون ساخت و سال سی و شش هجری و روایتی در زینب  
 حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز داشت اهل سنت جماعت دو حدیث را آورده  
 اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر کتب دیگر است صدر تحف نواب صدر  
 یکی از شامه ابدان نهم و اجد علم شامه است شاعری است نه سه طبع و خوش قلماری است  
 بزبان اردو از شمار هیچ است بیت  
 مین چون جدا الکت الکت لوک عد الکت الکت  
 مننه کو پهر کی یارنی مجسمه کما الکت الکت  
 چلیو خدا کبوا سطلی باد فقا الکت الکت  
 من مون دو اسی دور دور و محب دو الکت الکت  
 نالی گئی الکت الکت آه رسا الکت الکت  
 سب نای لطف الکت الکت کما الکت الکت

حرف الضاد

حسب بیعه بنت جزیمه بن ثابت انصاری ذوالشماره بن خواهر ارم عطیه الانصاری از حله





لَوَاحِي زَيْنِ الْوَرَائِنِ جَبِينَهُ

لَا تُزِنُ بِالْقَطِيعِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِدْبِ

عمره دختر سعد بن عبدالقد بن خدار بن ثعلبه الاغادیاست چندان حریص بود بشوهر کردن که چون خواست مادر آمدی فیقول خطب فتقول بکح ویقول انزلی وتقول الخ یعنی خواهند میگفت خواست مادر بی توانی پاسخ میداد من بن تو ام چون میگفت فرود آ می پاسخ میداد که شتر را بخوابان با جگه چهل و شش و دروازیان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن مردی از قبیله یاد شد و از پس لشکر بن بدوان بن عمرو بن قیس بن غیلان اورا گرفت و خارج از برادر و کنتی بام خارج گشت و از خارج قبیله بزرگ پدید آمد انکا و عمرو بن سمیعه بن حارث بن عمرو مزنیقا و را بسرای آورد و دو سحر از برادر که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان انداختند بعد از او در سرای مکر بن عبد نافع بن کنانه درآمد ولیست و دخل و عیج از برادر که پدر ان قبایل بزرگ بود انکا و زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و خاصه و عمر از ادیس چشم بن مالک بن اسد بن القیس بن حبر از قنماعه اورا گرفت و عربیه که پدر بطین بزرگی است از ادیس انکا و ضحیح عامر بن عمرو بن لجمون السبائی از قنماعه شد و بعد از او ثعلبه و بلال و الحوه و صبر از ادیس و از عمرو بن تیم سند و سید و حیم و برادر کوند میت و ان قبیله بزرگ نسب بام خارج میرساند عکرمه دختر اطرش بن راحه است در خبر است که از بر معویه درآمد و نوکشته علی عکرا لهما یعنی در حالتی که زده بود بر عصائی که بن آنرا ماهنی زد و ده صفوف داشته بودند بن معویه را و خلاصا سلام داد و نشست معویه گفت بن امر و نیزه تو امیر المؤمنین شد و از این پیش بودم فالت بعیم اذ لا علی خه گفت امر و چون علی علیه السلام زنده بلیست تو در نزد من امیر با یونین شدی معویه گفت تو انکس رفتی که شمشیری جمیل کردی و در صفین میان دو صف دریا و کای و بمی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لایضرتکم من صتل ادا اهتدینم ان الحمة لا یجوز من قطعها و لا یهرم من سکها و لا یموت من رحلها فابتاعو ما یباردونم بعیمها و لا تضرم هو مهها و کونوا قوما مستصیرین فی دینهم مستطهرین علی طلب مقام ان معویه دلف الیکم بحجم العرب علف القلوب لای یقفون الا یمان و لا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوا و استندعاهم الی الدنیا طلبوه فادله الله عباد الله فی دین الله

دوطن

۲  
وودان

صوابات پیغمبر است در مرسته پدر خود کوه  
عس حودی علی حزمه بالذمع

قتل الاحزاب يوم المرات	قتلوا الشهادتين عتوا	ادرك الله منهم بالقرات
قتلوه في قبعة غير غول	ليس عول الركوب للذعوك	نصر احمد للموقد العدل
ودنا اذك حتى للمحات	لعن الله معترقا قتلوه	وراهم بالحري والافان

ضعفی معاصر حکیم آرمی بود نطق از او  
دیدم آن روی و من دون شد آرزو بر او  
بود کاهی باجم کلمات مطایبه بر زبان میاوردند روزی ضعیفی این رباعی گفت بر زبان راند

ای مرد ترا به محرم انگیختی نیست	هم پیس و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدهی منبسم زردن	خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر منست نه انگیزی نیست	دارم همه عیب را که گفستی اما
حسبے تراز بلای بی چیزی نیست	حرف الطاف

طلیح بنت عبد الله در ساری رشیدی بود و او را اطلاع گفت پدر او را عبید الله دانند  
در باب نظامی معجز نامی در صوابات دیده نشد حرف العین  
عایشه زوجة سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافة بود و به عثمان بن عامر بن عمر بن کعب  
بن سعد بن تیم بن مرة بن توی است و نسب او با پیغمبر در زمره پیوسته شود و کنیت او ام عبد الله  
است، گمانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زن را به کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام  
خواهر زاده خود کنی با من که عبد الله بن سیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عوف بن  
عبید بن عتاب بن اذینه بن سمیع بن دبان بن احارث بن عثم بن مالک بن کنانه است  
و گاه بین او چهارصد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در صفت سألکی عقدت  
عقد او در شهر ثوال در قاف او نیز در سال دیگر ثوال افتاد و نه سال و ده ماه بر سر ای پیغمبر بود و بهنگام  
وفات رسول الله هجرت ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلوسم عولای مصر و صا حده	لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
--------------------------	------------------------------

که اگر آشکار شود به یاب شما با تمام ...  
 میاید و تذکره آنرا ...  
 نمای گفت صدقا ...  
 میزان عدل تحت عیون چه مارا بجز و نش ...  
 سعادت عیسی حاصل از نیکو ...  
 نند و اسن بخت بد ...  
 حیانت کند و ظلم و ...  
 طریق عدل و انصاف ...

کتابی اشعار لطیف و زیبای سینه و  
تألیف مراجنبت از حاجید

حرف الفاء

غیر جدا می کنند و بختم کار جد

فأقرمه زوجه مراد سی بطراوت رخسار و حلوات گفتار در میان زمان نامبردا  
چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را بعدی بود  
که ملازمست خدمت او داشت اندک اندک الی بوی عبد رفت و هرگاه بقیسم غم میآید  
که با او آسیر دهم خوشترین داری میگردم و فرشتی او افزون صبرش اندک شد و بچنان مقام  
فصد و نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لا حیرة فی الترة فانها  
نقصت الحرة و تحددت العثرة و از آن امر احراش کرد و گریه بار خوارش نفس فریاد  
گرفت و اورا آنست داد بچنان غمان بکشد و گفت یا نفس مویه تر بجهت حیر من  
النصیحة و مرکوب القیحة و اتاک و العاد و لم یمن التدار و سوء التعداد و

اوم الدیار اندک نوشین داری کرد زمانی دیر برنگذشت که باز نفس خوش آغاز  
و این گرت دست فزیمت بازید قالت ان کاست مژده واحده فقد نصیل العا  
وبنکم العائده گفت اگر یک گرت بود فواید بدان را توان رده اصلاح مه  
آن توان کرد این بخت و غلام را میش عواید و فرمان کرد که سببا نگاه در خواجگاه من عباس  
باش چون شب برسد او را بکنار آور و دبا و بخت و کام را اند چون از آن کافج میر خشت

وَاتَاكُمْ وَالتَّوَاكُلَ فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْفَعُ عِبْرَى الْإِسْلَامِ وَيُطْلَعُ نُورُ  
الْحَقِّ وَهَذِهِ بَدْرُ الصَّعْدَى وَالْعَقَّةُ الْآخِرَى يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ  
وَالْأَنْصَارِ أَمْضُوا عَلَى بَصِيرَتِكُمْ وَأَصْرُوا عَلَى عَزِيمَتِكُمْ  
فَكَأَنِّي بِكُمْ عَدْلًا قَدْ لَقِيتُمْ أَهْلَ التَّامِّ كَالْحَمْرِ الْفَا  
النَّاهِقَةِ تَقْصَعُ تَقْصَعُ الْعَبِيرِ

حکم میگوید مردم بر تماشاست که خویش را و یا بنده زبانی زسانند شمار کسی که گمراه شد کای که بطریق پست  
سپارید بمانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز بلول و محزون نشود و آنکس که از بهشت ما وی جوید  
هرگز پیر نشود و آنکس که در خل بهشت شود هرگز میزدن بخیر بهشت را بجای خانه که نفیض پانیده  
نباشد و اندویش منقطع نبرد و از جماعتی باشد که در دین خویش نماند و در طلب حق خود توانا باشد  
بان ای مردم بدانید معویه آهنگت شما نمود و با جماعتی از او باش غریب که در دلها سی ایشان محبوب  
و تارک است نه ایمان و اندوخته حکمت شناسند ایشان را بسوی ماطل دعوت کرد و اجابت  
نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجم شدند الله استادی بندگان خدا در دین  
خدا ثابت باشد و کار دین با یکدیگر باز نگذارید که این جملت اسلام را نقض کند و نور حق را فاسد  
نشانند ان ایما جود الضار این حدو است مانند بد صغری و عقبه اخیری کار بر بصیرت و صبر  
بر عزیمت فرمائید کویا می نمیکم فردا بمقامه اهل شام حاضر خواهد شد و ایشان مانگت درخواست  
مانند چارها از بنیق و با ناز دود و دم آکنده خواهند ساخت چون ستران از تنخوا چون معویه خطبه  
عکس شده را تا بدینجا قراست کرد روی با او آورد و گفت کویا می نمیکم بر بهین عصا که در دست  
داری تکیه زده و استخوان را می کوبی و لشکر این در کرد تو فراموش آمد و اندوهمی کویا می دانست عکس شده  
و خراطری است اگر نه قضا بر این فته بود لشکر شام را نه میست میگردی لاکن تقدیر خداوند در کون  
نشود ان ای عکس شده چه بر این داشت تو را که از اینگونه سخن گویی قالت یا امیر المؤمنین  
يقول الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تستلوا عن اسياء ان  
تبدل لكم نسوكم وان اللّٰيب اذا كره امرالن محبت اعار به  
گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورد و اید پرش کشید از چیزها

آنجا بروی ترجم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرج قبول پیوست پهنیر فرمود از گناه خود چنانی که ازنا گذراده باشی انجیث دلالت کند که شفاعت در حد و اندام حرام باشد  
فناء النساء یکم یکی از پرده کیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از ویست

بسنگام سحر دل بس من جلوه کرد آمد	صد تنه خوابید و محشر بسر آمد
مکن بکار ای دل هر نفس درس محبت را	مده در هر دو عالم نشئه صبا ی حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم	نودل شکسته و سودای وصل خوردم

حرف القاف

قره العین خلیفه باب الله مروج نبی  
بابی بمان این زن نازنین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صاحب قزوینی است پدرش کین از جمله فقها بود و شوهرش ملا محمد میر ملا محمد تقی عمزاده و بیست که او نیز فضلی بکمال داشت و شش ملا محمد تقی مجتهد بیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امتصار پرانده است و این دختر نیز در علوم عربیه و خطا حدیث و تاویل آیات فرقانی باطنی و افرو بود از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانت و اصحاب میرزا علی محمد باب را برادری عاشقانه شمع او را پر وانه گشتند کاهی او را بدانت و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون جمله عروس پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرد و برایشان بر میآمد و تخت بر فراختی جلوس کرده چون و اعطای متغی از بیست و دوزخ یا دیگر دوازا حدیث و آیات شرعی بکمال میراند آنجا میکفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی حیره کرد و عین بر پای میشد و بیای سر بر او میرفتند و بر دست و پای چهره میسوزند ملا محمد تقی غم او چون کردار او را انفرس کرد از درد طرد و منع بیرون شد قره العین بر قل غم خویش فتوی راندر  
۱۲۶۳ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او ناخستند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتبوس ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم شهید ثالث لقب گشت اما قره العین از پدر و شوهر بزرگشته موافقت کرد و طریق بی الفت گرفت و از قزوین با اصحاب خویش با آنهک خراسان بیرون تاخت چون در نزل بدشت که یکجانشینی

و آتش شہوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فضیحت نفی یعنی بھرہ اندک بردم و فوراً  
فضیحت نمودم اما از آن نوی شوهر او مرہ کہ بسیار سال میکشید و ملازم سفر بود آہنک حریت  
نمود در عرض راہ غرابی را نکمرست کہ بانک بر آورد بان علمی کہ متداول بود از غیب غراب بدست  
کہ زرش ہم اکنون تدارک نہا میکند بپشت و اسب بتقریب بر اند و قتی پس در رسید کہ غلام  
از شکم زن بغاستہ بود و فاقرہ از آن کردار ناہنجی ریشان شدہ اینجن حادث کرد خیر قلیل و  
فضیحت یعنی مرہ چون این سخن بشنید در بختود و درآمد و گوشت میان دو کتف او از غایت  
غضب لرزش ہمیداشت فاقرہ گفت ترا چہ افتادہ و این رعدہ چیست گفت از آن کلمہ  
کہ تو گفتی فاقرہ دانست کہ راز او از پردہ بیرون افتادہ نمرہ بزد و بھرہ این شعر بخواند

يا هون بها مفقودۃ حين تفقد  
ولا انا من وجد عليك مسدود

لحق الله رب الناس فاقرميتۃ  
لعمرك ما اعتاد في منك لوعۃ

و آنجا ہ تیغ بکشید و غلام را بکشت فاطمہ دختر اسود بن عبدالاسد برادر  
ابوسلمہ بن عبدالاسد مخدومی است و او از اشرف قبیلہ بنی مخدوم است در ایام توقف  
پیغمبر در مکہ دست بند دی بر آورد و سکنام سرقہ ماخوذ شد و او را بجنبت رسول آوردند  
فرمان رفت کہ دست او را قطع کنند خویشا و ندان او با خود امید بشیند کہ سنجکس را آن دلیری  
نہاشد کہ از بھر شفاعت او زبان بکشا بد جزا سائہ بن زید پس نزد یکت او شدند و او را از در  
ضراعت بشفاعت برانجستند اسامہ بنزد یکت پیغمبر آمد و در غوغا فاطمہ آغاز نیا زندی نہاد  
از کفار و زنک دیدار رسول حسد اسی دیگر کون شد و فرمود لا یتفع فحق فان الحدوث  
اذ انفتحت الحی طلیس لہما شکر اسی اسامہ آیا قدی از حد و د خدا را از در شفاعت بیرون شدی  
اسامہ چون این مبدیہ از کردہ پشیمان شد و عرض کرد یا رسول اللہ از بھر من استغفار کن انکا پیغمبر  
فرمود اگر مرہ مردمان انجم سالقہ عرصہ ہلاک شدند از بھر انکہ چون مکین از کار بر ایشان دست  
بزدی بر آوردی و او را ترک گفتند و حد بروی نرا نند و چون ضعیفہ این کناہ کردی اقامہ  
حد بروی روا داشتہ سو کند بدان خدائی کہ نفس محمد در قدرت اوست کہ اگر فاطمہ دختر محمد  
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمہ مخدومی را قطع کردند

تو بکات و جاه بکنندری من و رسم و راه قلندری  
 بگذر ز منزل ما و من بکزن بکات فاطمه  
 لمعات و جهک اشرفیت شعاع طلعت کائنات  
 چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برکن  
 چه شود که آتش حیرتی بزنی بقله طور دل  
 پی خان نعمت عشق او همه شب خیل کردینا  
 من و عشق آن سه خوبه که چه دوصلا می یابرد  
 تو که نفس ما می حیرتی چه زنی ز بحر وجودم  
 بله ای گروه امانیان بکشید و لوله را میان  
 کرتان بود طمع بقا و رتان بود هوس لقا  
 طلعات قدس شاری که ظهور حق شده برلا  
 بله ای طوایف منتظر ز غایت شه مقتدر  
 شده طلعت صدی عیان که بیا کند علم بیان  
 بمقوج آمده آن پی که بر کربلا شش خبری  
 صدم ز عالم سر دم اعدام ز منبع لا اعدام  
 منم آن ظهور ملکینی آن منیت بی منی  
 بله ای گروه عمائیان بزیند بهر سله ولا  
 بزیند نغمه زهر طرف که زوجه طلعت باغ  
 طیر العما نگفت دیکت الشاه تصففت  
 نوران نور ز شهر فاطمه طیران طور شهر طاه  
 دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه صفا  
 کسی از نیکو دایا علتش نکرفت جل مایش  
 قتیله بنت النضر بن الحارث بن علقم بن کله بن عبد مناف بن عبد الدار و اوزج

ولها

اگر آن شجوت تو دوزخوری و گرا این بیت منرا  
 فاذا فعلت مثل ذا فلقد بلغت ما تشاء  
 ز چه رواست و بر کیم زنی زن که بلا بلا  
 فشا الی مهر ولا و بجی علی محجلا  
 فلکمه و دکت متد که کا متر زلا  
 رسد این صغیر مبینی که گروه غم زده اصلا  
 بنشاط فقهه شد فرو که انا الشید و به کربلا  
 بنشین چه طوطی دم بدم بشنوخروش ننگ لا  
 که ظهور دلبر اعیان شده فاش طاهر بلا  
 ز وجود مطلق مطلقا بران صنم بشود لا  
 بزنی ای صبا تو بخبرش بگروه زنده دلا  
 مه متفخر شده مشهر متبیت متجللا  
 که زو هم و کمال جهانیان جبروت افش عتلا  
 منتظر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا  
 پی ابل افنده آدم و بنم الی لمقبلا  
 سنم آن سفینه المینی و لقد ظهرت و قد علا  
 که جمال دلبر بانیان شده فاش و ظا بهر بلا  
 رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا  
 ورق البهاء تدفدت زکرت و الیه مهر دلا  
 ظهران روح ز شهرها و لقد علا و قد انجلا  
 شده مخفی شده در خفا مست تلامذت ترا  
 کندش بعید ز آتش و بدر ز قهر سیادلا  
 قتیله بنت النضر بن الحارث بن علقم بن کله بن عبد مناف بن عبد الدار و اوزج

بسطام است مقام کرد حاج محمد علی نقیب علی اعلیٰ بنم از فراسان برسد و باقره العین بکیر  
دیدار کردند و چند کزب مجلس را از یکانه پرداخته بشاورت بنشینند و در حجاج دین باب  
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب نصب  
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت بان ای اصحاب این روز کار را از ایام قدرت شمرده  
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنکاه که باب اقایم سعه را فرود گیر و این  
ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شرعی خواهد بود و قران خویش را در میان است و دعوتی خواهد نهاد  
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز حجت پیوده  
بر خویش روا مدارید که شمار عقیابی نخواهد بود چون این سخن بیاسی بر مردمی که در کمر بند  
سرکریان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی  
داشتند از اذات باب برگشتند و یک یک بیرون شده طریق مساکن خویش را نشان  
و جماعتی از این بخان شاد خاطر شده آنکاه علی اعلیٰ با تقی قره العین راه باز دارند آن گرفت  
چون بلاضی هزار جریب رسید مردم هزار جریب برایشان تاختن بردند و اموال و اطفال ایشان را  
بهنوب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلیٰ و قره العین جدائی افتاد علی اعلیٰ  
طریق بار فروشی گرفت و قره العین در اراضی باز دارند با جمعی از اصحاب خویش دیه بدیعی  
عبود کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بند نور کجور از ضافات  
باز دارند رسید و در اینجا حکم شاهی دستگیر سپاه شده او را بدار انخلاطه طهران آوردند و بر قدر  
اورالضحت کردند پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در عرشه قاف  
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بده بلا  
لقد استقام بسیفه فلقد ضیبت بارضا  
واذا رايت جماله طلع الصبح باح و كانا  
شده نافه بمه فتن شده کافری بمه خطا  
چکمه که کافرو جاحدی ز خلوص نیت اصفا

جذبات شوق کجاست بسلاسل الغم والبلا  
اكر ان صتم زره تتم کی گشتن من سیکه  
سحری نکار است کرم قدحی صدف ده پیغم  
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شکار او  
تو غافل از می و شاه پی مرد زاهد و عابدی



کثیر فاطمه والدۀ شاه سلیمان کابلی بود و است این بیت از ویافته شده

سزد که مخمیر دستمان بدورم | کثیر فاطمه و مادر سلیمان

کلیدن یکم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از دوست

هر پری روی که او با عاشق خود داشت | تو یقین میدان که هیچ از عمر بخورد نیست

کلهر و یکم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است کا د کا هی شعری میگوید این بیت از او

بچ که آن شوخ کل رخسار بی اختیار نیست | راست بود است آنکه در عالم کلی تجارت

عوف لام لبابۀ بحارث بن خزن السالمی بن بنی بلال بن عامر بن حصه زوجه عباس بن عبد المطلب

گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند

آورد نخستین فضل بود که لبابۀ بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو فضل کنیت

یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر یحیی

عبد الله بن زید بلالی در حق او این شعر گوید

بجبل تعلمه و سهل |

اکرم بهما من کلمه و کهل |

وخاتم الترسل وخیر الرسل |

و خواهر های ام الفضل از جانب پدر و مادر

یکی میمونه زوجه رسول خداست و دیگر لبابۀ صغری چه اول لبابۀ کبری است و دیگر عصا د که

عنبره و دیگر هنرید و خواهر های ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز

بعضی زینب بنت حمزۀ بلالیۀ را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن

حاتمه بن جریرۀ بن حمیر مادر اینجمله است لبابۀ الصغری خواهر لبابۀ کبری است و نسب جیش مرقوم

شد و اسلام لبابۀ صغری شندی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لبابۀ

بنت ابی قحطیه بن خدیجه بن حاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عوج بن عدی بن کعب

القرشی زوجه عامر بن ربیعۀ گویند جاحره هجرتین است و در دو قبله نماز کند است لبابۀ

بنت حکیم الانصاریۀ الاوسیۀ بعضی او را از جمله ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را

بر رسول خدا به ساخت لبابۀ بنت قائف الثقفیۀ و خبر آنکه حکام غل دادن زینب

عبداللہ بن حارث بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضرب حارث اسیر شد و بم  
فرمان رسول مہمقول گشت قتیله این اشعار را در مصیبت پذیر گشت و بجزرت رسول  
فرستاد چون مرثیہ او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قتل از قتل نضربین شجر بن

رسیده بود او را معفو میداشتم میت

یار اکبا ان الاثیل مطنة

من صبح خاسته دانت موفق

بلغ به میثا فان محبته

ما ان تزال بها الرکائب تخفق

منی الیه وعبره مسفوحه

جارت لما یجتمعا و احو تخفق

فلیسمعن النضرب نادیتہ

ان کان لیس مع میت او یطق

ظلت شیو منی ابیہ تنوشہ

لله او هاهناک تمزق

صبرا یقاد الی المدینہ داغاً

رسف المقید و هو عال موثق

امجد ولانت بمجل بحیبتہ

فی قومها و الفحل فحل معرق

ماکان منزل لو مننت و تمنا

من الفقی و هو للخیط المحنق

النضرب اقرب من قتل و سبله

واحکم ان کان عتق یتق

### حرف الکاف

کنت یکم از نساء لکنم بودہ زبانش شیرین و کلامش نیکم و طبعش زکیم این اشعار

یقین کجی دولت سیر امین یار نین

دل چسبده پہلو من جوتہ ار نین

نہ مجکود نیچی بوسہ من آپ لیلو نی

چمن آپ بی تو اتنا کی سیکلی عار نین

ہیا یا مجکوزمانہ فی آخر شش چور نیت

کیا نہ کولسا یارون فی مجہ پہ وار نین

فلک زدہ جی جو کنا تو اندون حساب

افروز ہمنی بود یکما سیکلی یار نین

لو کب تخلص ستارہ مانود فخر شیخ المصالح الدین سعدی شیرازی من مطلق از تو

عشقا زان رو بوی قبلہ آن گو کنید

بر کجا محراب ابرویش نماید رو کنید

کاملہ یکم دہلویہ از خدزات عبدالکبر شاہ ہندی بود در مرثیہ فیضی قیاضی ابن رباعی از تو

فیضی مخور این غنم کہ دلت سخی کرد

با پای مہید عمر تو سخی کرد

میخواست کہ مرغ روح بیدرخ دوست

زین واسطہ از قفس شب آہستہ کرد

سازند و بر واپسینی بنت جحش باز منب بنت خرمید یازنی از بنی عامرفض خود را بر پیغمبر سه کرد که  
 که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر سه ساخت کابین او را چهار صد دریم دانسته اند  
 با بجه میمونه کوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل  
 کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از اینجا غسل کردم  
 فرمود **لَسْتُ عَلَى الْمَاءِ جَنَابَةً** و هم از او حدیث کنند که بشی در نوبت او رسول  
 خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بست پیغمبر را آمد و در بگفت میمونه در بخود  
 رسول خدای او را سو کند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان  
 دیگر میثوی فرمود چپین بگردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه  
 یک و بقولی استوار تر در شصت و یک یا شصت و سه و بر واپسینی شصت و شش هجری  
 بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بودند ام سلمه و کوینان عباس  
 بر او نماز گذاشت و خواهر زادهای او زید بن الاصم و عبداللہ شداد بن الہاد در قبر او درآمدند و  
 او را بخاک سپردند از روایات او در کتب عامه فقاه و شش حدیث است مثل بیعت حدیث  
 مستفق علیه است در فرد بخاری و دو در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر  
 پیغمبر این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خرمید در ایام حیات پیغمبر از  
 جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیز کانی که با رسول خدا  
 طریقی مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قطیفه بود که او را مقوقش ملک اسکندریه با خواهرش  
 شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و مادر ماریه کنیزش سفید پوست و زیبا رخسار بود با بجه ماریه  
 مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک بن راد را و تصرف کرد و او را دوست همی داشت و اینها  
 از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال سجد هم هجری از بجه برفت جسدش را بقیع با  
 خاک سپردند مستقیمه لقب فارعه دختر شام بن عمرو بن مسعود ثقیفی است و مادر حجاج بن یوسف  
 است و از آن پیش که در جباله نکاح یوسف درآمد زن غیره بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج  
 از قبیلہ بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت کفتمار سطح انظار بود و فارعه  
 در بجا چون صبر اندک گشت کلمات عشق آئیز و اشعار دل آویز گاه و بگاه در زبان او میرفت

## حرف المیم

و دختر رسول خدا حاضر شد

میمونه زوجه یازدهمین غیرت بنت الحارث بن جون بن کحیر بن الحزم بن رومی بن عبد الله بن  
 ابلال بن عامر بن حصصه بن عامر بن مالیه مادر او هند بنت عوف بن زهر بن احمر بن ارقمیه  
 و بروایتی از کثرت بود بخت او را نام برده بود و پیمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را داد و پای  
 بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجز جعت علی الارض اصهاط یعنی این زن که هند  
 باشد و مادر بای نکو فرایم آورده یک دخترش میمونه با پیمبر بود و دختر دیگرش ام فضل  
 با عباس عم پیمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شومر دیگر بود که عیس خنمی باشد از وی  
 نیز دختران داشت اسما بنت عیس اب جعفر بن اب طالب خواست و بعد از جعفر ابو بکر بن ابی  
 قحافه گرفت و بعد از ابو بکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسما را از بهمن این شوهران فرزند است  
 با کله دختر دیگر او را که زینب بنت عیس نامند حمزه بن عبد المطلب خواست و دختر دیگر سلی  
 بنت عیس را شد ابن الهادی عقد است با کله میمونه در جاهلیت زوجه مسعود بن عرقی بود و چون  
 از او جدا شد نکاح برادر حلیب بن عبد الغزی یا حلیب بن عبد الغزی با فزوه بن عبد الغزی  
 یا سبزه بن ابی بهم یا عبد یلیل بن عمرو را شد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال  
 هفتم هجری بنکام مراجعت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکّه است با او  
 زفاف کرد و چنان افشا که بعد از چهل چهار سال در همان منزل و داع جهنم گفت و در محل قریه  
 زفاف مدفون گشت کوه میمونه زینت که نفس خود را به پیمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند  
 بر شری سوار بود گفت شمر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد  
 یا ایها النبی انا احللتک ارواجک اللّاتی اتیت اجورهن و ما ملک  
 یمینک مما افاء الله علیک و سنات عمک و بناتک و بنات عماتک و بنات خالتک و  
 بنات خالاتک اللّاتی هاجرن معک و امراه مؤمنه ان وهبت نفسها  
 للنّبی ان اراد النّبی ان یستنکحها خالصه لک من دون المؤمنین  
 ازین آیت مکتوف افشا که هرگاه پیمبر بخواهد تزویج نماید و او خوشین را بر پیمبر سپرد رسول  
 خدا را باشد و این خاص پیمبر است و دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کاین زنی را بخواهند

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چنانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان  
بصره این بد استند و آذلفت من المثنی بهمین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او  
شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و بمیله را گفت کرده نامی بار و عن بیالای و بنزدیک  
نضر برده و اراقوتی بخش پس بمیله مان برگرفت و بنزدیک نضر شد و او را بسینه خو بچسباند  
و از آن نان مستدری بخوراند در زمان نضر نیز و گرفت بختن از آن مردم که بعبادت نضر  
حاضر بود گفت قاتل ابد الاغشی که حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الى مخوها | عاش ولم یبقل الى قاتو

و چون از و باز گشت همچنان نضر بر بخور گشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهنم بگریخت تا  
از انسوی فارغ و دیرامی مغیره بن شعبة الثقفی نیز رسید بکرو و زبا مدان غیره بروی درآمد و نگریت  
که فارغ خلای در گشت دارد و بخلل مشغول است فقال یا فارغة لئن کان حلالک  
من الغدا اذک لجشعة وان کان من العشا اذک لبشعة اعتدی فانت طالق  
گفت اگر این از بهر غذائی است که بشیکر کردی عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است  
دبانی که بی بخل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را اطلاق گفت فقالت  
سخت عینک من مطلق و ما هو الا من سيطرة السواک فارغ گفت هر دو شست بگو و اگر  
بگریخته است که تو فهم کردی بلکه این بخل از بهر آوردن شطایمی مساو که بود مغیره از کرد و خور  
پیشان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن حکم بن ابی عقیل بن سعود الثقفی او را بنی کرش  
و حجاج از و متولد شد بلکه دختر پادشاه ساسانی بطراوت رخسار و جلالت گفت  
نامبردار بود و تن از صنایع دید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرک دوم ضعیف بن شمس  
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفای  
خویش را از و صدق عرضه دید تا هر گرا بخواند از و در اختیار چشم یا کرم پس مدرک ابدان بن کر  
فقال ان اجه کان في العوا الباذخ والحساب الشاخ وناشر من الخليفة عير  
و عديد عند الحقيقة گفت پدر مرا مکانی بلند و ثراوی از جهنم بود و مرا  
نیز بخاندنی سخت و شرک است چون کا پیش آید از جای نرم و مینا که نوم قاتل قاتل عیال

از بهر غذا  
که بشیکر کردی  
عجب حریص بوده  
و اگر از بهر غذای  
شبانه است  
دبانی که بی بخل  
شب بر آن بگذرد  
بوی بد بیرون آید  
و او را اطلاق  
گفت

از قضا یک شب عمر بن الخطاب بر سر می او عبور داشت نشید فارعه را احضار نمود که این شیرانش را

الاسبیل الی خمر فاشرها | ام لا سبیل الی نصر من قجاج

عمر گفت من بیده المبتیئة این عاشق آرزو مند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه بصر را حاضر نمودند  
و در حال بخت خیره باز فقل له و انت الذی تمتهك الخانیات فی خد و برهن  
لا ام لك اما والله لازتین عنك دءاء الجمجال پس روی با او کرد و گفت  
تویی آنکس که زنان بر می بخارا ز پس پرده آرزوی تو می کشد سو کند با خدای که جلایه جمال از دیدار تو  
مرفق سازم و فرمان گرد تا قجاشی کیو پای او را پاک ببرد و اشک و نیک در روی او نظر کرد و گفت  
انت مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی بصر گفت این چه کنا هست که بر من بگری عمر گفت این  
کنا و برهن است که ترا در دار سحر گذاشته ام و حکم داد اما او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره  
کوچ دادند و مجاشع بن مسعود را مکتوب کرد و متمنی یعنی بصر را نیکو بداد و در میان زنان مدینه  
اصتب من المبتیئة مثل شد و از انسوی چون بصر و در بصر و گشت مجاشع بر هاست قرابتی که با او  
داشت او را بر سرای خویش در آفود و شمیله زوج مجاشع که نیکو روی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت  
او می کرد و دل در هوای او بست و بصر نیز دل بدو داد و بیچیک از حال آن دیگر آگهی نداشت و  
چون مجاشع مواب بصر و ملازم سرای بود و ایشان را مجال میرفت که راز دل با یکدیگر کشف دارند  
چند آنکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن تجارت و قرائت دانا بودند و مجاشع را  
بهره آرد خواندن و نوشتن و بگری و زویش عشق بصر را نصرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت  
الحق قد احببتك جالوکان فوقك لا ظلك ولو كان تحنك لا ظلك یعنی چنان دوست  
میدارم که اگر حب من بلا گیرد مظلوم گردد و اگر در تحت قدرت در آید نور حاصل کند شمیله در زیر کلمات  
او نوشت و اما یعنی من نیز چنانم که تویی مجاشع گفت بصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شیرین  
چند شیرید گفت توجه نوشتی گفت و اما مجاشع گفت ما هذا البطلین این سوال و جواب با هم است  
نیاید و قد می که حاضر بود برداشت و دوازده بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و  
خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را در دفتر حاجت مجاشع چون این چند بصر گفت عمر بن خطاب  
از مدینه بیرون شدند بفرمودم اکنون برخیز و بصر را که خواهی باشی بصر تا بیرون شد و از سرای

از قضا یک شب

<p>احب الی من هر الوف          احب الی من بعل زفوف          احب الی من علی عنیف</p>	<p>و بکویتبع الاطعاع طلب          و خرق من بی عتی ضعیف</p>
<p>مارضیت ابنه محمد حق علی عیسیٰ عسکرت دختر بجد لاضی نشد تا کاهی که مرا علی عنیف لقب کرد          مهری از اباالی مرآت بود زوجه حکیم عبدالعزیز در زمان شاه رخ میرزا مصاحب کوهر          شاه بیکم بود شیرینی کلام و طبع موزنش دل می ربود اشعار معروفه از شارالیه است          پنج هر خار یکم آن از خاک برنج حاصل شود          کردم بر اوج برج سه خوشتن طلوع          یارب که سر شتم ز چه آب و چه کشت          کرمل مرا بسوی پسران بود</p>	<p>چون معویه این اشعار را بشنید قال          زاهد ارسواک ساز دست و لایق شود          بان ای حکیم طالع معبود من نکر          میلم همه بسوی دلبران چکل است          از پسر ضعیف تا تو انچه کشت</p>
<p>شیرخان در مرقه انجیال نوشته که دوزی مهری پیش کوهر شاد بیکم بالای بام نشسته بود اتفاقا ثامن          مهری خواجه حکیم عبدالعزیز در میان قصر ظاهر شد بیکم خواجه را طلبید خواجه با اضطراب و عسر          خواست که خود را بخدمت بیکم رساند در ضمن آمدن استغیال چون پیر بود حرکات عجبه از وی          مشاهده افتاد بیکم به مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود</p>	<p>مرا با تو سر یاری منانده          ترا از ضعف و پیری قوت و زود</p>
<p>بیکم بچندید و صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور معروف بود لهذا مرثوم کرد          حل هر نکته که از سپهر خرد مشکل بود          کفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می          خواستم سوز دل خویش بگویم باشع          در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم          انچه از بابل و هاروت روایت کردند          دولتی بود نماتشای رخت مهری را</p>	<p>سر مهره و وفاداری منانده          چنانکه پای برداری منانده</p>
<p>از نمودیم بیک جرحه می حاصل بود          در هر کس که زدم بی خرد و لایقیت بود          داشت خود او و بزبان انچه مرا در دل بود          لاله سوخته خون در دل و پا در کل بود          سحر چشم تو بدیدم همه را شام بود          حیف صد حیف که ایندولت متعجل بود</p>	<p>از نمودیم بیک جرحه می حاصل بود          در هر کس که زدم بی خرد و لایقیت بود          داشت خود او و بزبان انچه مرا در دل بود          لاله سوخته خون در دل و پا در کل بود          سحر چشم تو بدیدم همه را شام بود          حیف صد حیف که ایندولت متعجل بود</p>

کفایت از آنکه از مرده چه ستایش کنی مثیل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کرد و تدارک آن نتوان کرد با جمله از پس مدرک ضعیف بن شریح سخن کرد فقال انا فی مال اثبت وخلق غیر خبیث و حسب غیر غنیث احذ والنقل بالنقل واجزى القرض بالقرض گفت من بابی فره و خلقی سره و نژادی خالص است و ارم بدر ایند کفر کنم و نیک را بنیکوئی یادش و هم فقلت لایسرك غالباً من لایسرك شاهداً این سخن نیز مثل شد آنگاه شماس بن عباس آفا ز کرد فقال انا ستامس بن عباس معروف بالتدی والباس حسن المخلق فی سچیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظور علی القتل والکفر و باجی غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباس هم نیکو باس من در میان باس معروف و موصوفت و جبلت من سباحة خلق و عدالت در حکم مفسور است مال خود را فقیر باشم و غنی از خواننده در بیخ نذارم و در ضیق معیشت و خصب نمیت بر روی آینده در نه بندم فقلت الخیر ینیع والشر یحذر و در این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک ضعیف را دست طرد و رد بر سینه متمسک گذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا ستامس فقد حللت منی محل الا هزع من الکائنات والواسطة من القلادة لدما تخلقك و کرم طلبت ای شماس محل مکانست تو از برای من چنان زیبا و درخور است که سهم دیش و جوییز و گوهر در مرسله و قلاده چه ترا خلق نیکو و خلق مستور است و آنگاه شماس را جفت گرفت میون بنت بجدست و او را معویة فرمان کرد و تا از منزل و معرشتن حاشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نیز دیکت معویة آوردند میون از آنگاه که از سرای خود بپرشت تا اینوقت که به معویة پیوست همه وقت از خانه خود یاد کرد و افسوس میخورد و از آقا مست در شام قرین اغران و آلام بود و کمر و معویة گوش فراداشت و میون

این اشعار مسطور ذیل را انشاء میس کرد	لبیت تخفق الاریاح فیه واکل کثیره من قعر بدیق واصوات التریاح بکل تح ولس عباءة وتقر عینی وکلب ینبع الاضیاف حوله
احب الی من قصر منیف	
احب الی من اکل الرغیف	
احب الی من نقر الدفوف	
احب الی من لبس الشفوف	



چون ماهه لغاشنید بیالپسندید و خندید و کینزار رویه سکه بند و ستکنا جائزه بد و بخشد و این بیت باعی

روز حشر الهی چو نامه مسلم کبریا مقابلہ آن را بسر نوشت ازل کزانی نمی کند باقیم لعل جانانرا	اوست کستند باز که از روز باز خواہنت کمی و میثی اگر باشد آن کناہ منت کہ آن لب از ترکت بندد و سرخانی
---	---

**حشر النون** نورجبین اسپکم بانوی حرم جهانگیر  
پادشاہ کہ احوالش از غایت شہرت مستغنی از بیان است و کلامش حجتہ زبان زد سخنوان ایشان

نورجبین اگر چه بصورت زشت کشتاد غنچه اگر از نسیم گلزار است نہ کل شناسدنی رنگ بویہ عافیت	اوست لیکت بیاطن زن شیر فکن است کلی قفل دل باقیم یار است دل کسی کہ بحسن دادا گرفتار است
--	---

روزی حجت کبر پادشاہ از یکم سوال کرد کہ است کاسیکہ زن و مرد با ہم جمع شوند کراست  
باشدای جان من یکم فی البدیہہ جواب داد

و نیز در وقتیکہ یکم حایضہ بود شاہ سہیل صحبت او کرد و نورجبین اسپکم این بیت بزرگان

بخون من اگر شاہا دلت خوشنود میکرد قبرش در شاہ درہ لاہور و این بیت بر لوح نی پر پروانہ یا بی فی صدای بلبل بر در اہم و دینار نقش کرد بیت بنام نورجبین پادشاہ یکم زر	بجان منت ولی تیغ تو خون لود میکرد زبزار ما غریبان فی چراغی قی کلے وقتیکہ جاگیر نام سلطنت بوی سہرا بیت بہ حکم شاہ جہا یکم یافت صد یو کھن فی مصاحب و ہشین حرم یکم
---	---

والدہ شاہ سلیمان بود و پدرش از امرای بزرگ شاہ سلیمان بود چون آوازہ جمال لکھش و  
ظہرت بلندوی بربانہا افتاد بزرگان ہر قوم او را خواستکاری می نمودند بنا بران خانی  
مسطورہ انیر باعی بکفت و در چار سوی بازار آویزان کرد مقرر بر آنکہ ہر کس آن باعی را جواب  
کوید در جائہ نکاہش در آید کہ از موزمان آن روز کار یکس از عمدہ جواب بر نیامدہ و ہی ہذا

از مرد بربنہ روی نرمی طلبم من از دہن مار شکر می طلبم	از خانہ عکبوت پر می طلبم وز پشہ مادہ شیر نرمی طلبم
---	---

هست از زمان کجبه بود و در بعض تذکره بایشابوری و بعضی بدخشان نوشته اند طبع موزون  
و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان بنجر سلجوقی بغزت بسر میبرد و این اشعار از او دیده شد

فصاحت چنانکه حادثاوست مرا سرباز بقدر سه ندر بر پایم افقوس که از طرف کلمات غار گرفت سیماب ز مخدآن تو آورد مداد شبهه که بناز ما تو ختم همه رفت آرام دل و منوس جانم بودی من عهد تو سخت هست میدنم هر دشمنی ای دوست که با من کردی جام را بر کف دست نوشتی از من طبع وصال دارم و سلم نتوان بخواب دیدن جانی محسب با کذر ندارد	افکنند و بخت و گفت این خواست مرا دم میدادم تا بکشد پوست مرا زاغ آمد و لاله را به منتقار گرفت شجر لب لعل تو ز نیکار گرفت درها که بنوک غمزه سقتم همه رفت رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت بشکستن آن درست میدانستم آخر کردی بخت میدانستم ید بیضا دگر و دست تو دست دگر الحق بهوس محال دارم این صیت که در خیال دارم آیا تو کجا محال دارم
--	---

گویند شبی مشی پسر کسب هوا از مجلس سلطان بنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد از آن که بر  
کشت شاه هوا را استغفار فرمود مشی عرض کرد  
وز جمله خندان ترا تحسین کرد  
بر کل نهند پای زمین سپین کرد  
ماه لغت نام وی چندا پری رخی  
خینا کری در حیدر آباد کن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک  
اصف جاه امیرانه نیز نیست بحدیکه هرگاه مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب  
امارت ستر که آن بر نوچیان می تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات  
رفت مردانه در بر کرده تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدر  
دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ انجمنی گفت چو تهراب من سجود خاص و عام فلک گفتا که این بیت بگفت

خودشان بعضی از صنعت نگلیس فرستادند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فوائد منظور حاصل  
مینمودند و در این صده سالگی دانی پرنس پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ایلنت و پرنس البرت مغزی  
بلژن آمده و چندی در قصر شکنتن همان شدند در عرض این مدت فیما بین پرنس و پرنس البرت در باطن  
عشق پیدا شد دانی پرنس نیز خیلی میل و آرزو داشت که انظار را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کشد  
سال بعد از این واقعه و زیمیت و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۱ مسیحی پرنس برن همیده رسید که بقانون ملت  
انگلیس حق تکلیف و رشداست در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و دیدار  
برای پرنس و والد ایشان میرسد و مردم به تبرکات و تسنیت میآمدند در آنوقت یکت همانی و بال  
بزرگ دولتی داده شد و آن مجلس پرنس را زیاده و محترم و بر مادرش مقدم داشتند با نظیر پرنس  
از طولیت بحد تکلیف و رشد رسید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز یکشنبه چهارم در قصر و نیند  
بر مرض تب و نوبه فوت شد پرنس که سچو جدا از این واقعه اطلاع نداشت با تسراحت در قصر خود خوابیده  
بود و چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ تعجیل و شتاب تمام از ویندز بولن آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب  
بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام علم و خدیه قصر خواب بودند حتی در بانان برحمت زیاده در بانان را از خواب  
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبید و گفتند به پرنس عرض کن چند نفر از وزراء آمده  
و میخواهند بحضور شرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است  
و کسی حرات نمیکند انظار را بیدار کند و زرا بگفتند برو هر ششم پرنس را بیدار کن ما و زرا یکی  
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترم خود مان آمده ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این مهم بزرگی که در  
پیش است چندان صبر نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود و دو سه دقیقه بعد پرنس از شد  
تعجیل با همان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تفصیل را بر عرض رسانیده هلام کرد  
که از امروز تا پادشاه انگلیس تنید پرنس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی  
بر وجه عمومی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کمی پرسید چرا با و ملکه خطاب  
میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه میخواهیم از نوشته  
بماند که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده  
وزرا مشاوری و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه شرم رفتار خواهد کرد پس از

بعد از فوت خانی بعد از آنکه خان وزیر شاهیان پادشاه فی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علیمی است بهر هنر و رو که تحصیل زیست	تن خانه غلبوت و دل بال و پر است
زهر است بجای علم و معنی شکر است	هر پشه از و چشید و آن شیر ز است

**حسنه الواو (را علیه حضرت)** (و یکتور یا پادشاه انگلستان امپراطری)  
 هندوستان اسم ملکه مظمه پرنس الکساندرین و یکتور یا دختر دوازده دکن دو کنت جماین  
 پسر ژورژ و پسر پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا و یکتور یا دختر دو ساکس کبورگ  
 بعد از ژورژ و پسر اولش ژورژ چهارم تخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر  
 او را تخت نشاند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت با علیحضرت ملکه حالیه که برادرزاده او  
 میباشد تعلق یافت تولد علیحضرت مظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی  
 از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کننگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس  
 گرفته و اسم دیگر را که و یکتور یا باشد از اسم مادر ایشان مأخوذ داشتند پدر و مادر مظمه بنکام  
 طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و منتهای مویطبت و اهتمام را در پرورش و تربیت  
 آن مظمه مینمودند در سن بیست و یکگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصله یکت هفته ژورژ و پسر نیز فوت  
 شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چهار ماه بعد از تولد پرنس  
 و یکتور یا از یکسال و چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد و از آن سلطنت به و یکتور یا  
 برگشت مادر پرنس و یکتور یا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والا که خویش خوش کرده و وفاتش  
 را تا ما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بن سجدانگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای  
 تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس گرد آورد و تعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن  
 یازده پرنس السنه المان و فرانسه و ایتالیا را بخوبی حرف میزد و السنه قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز  
 میدانستند و در ریاضیات کامل شده بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی  
 جماعی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی  
 ده هزار لیره بقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی مجلس دربار ملکه  
 زوجه عمومی خود رفتند و از آنوقت بعد در مجلس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والده

آنوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت  
 کردند کالسه های سفرا و مأمورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسه شاهزادگان و خانوادہ سلطنت از  
 عقب و دوازده کالسه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسه های  
 اعلیحضرت منظمه تمام شش اسبی بود و عقب سواریشان کالسه نشست ابی قدیم دولت کلیس میرفت بعد  
 از آن کالسه سائر نجباء و اعیان و اشراف و ارکان دولت کلیس حرکت میکرد با این هیئت و پشت  
 ملکه منظمه وارد کلیسا شده و جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ  
 شروع کرد با جسر کوازم تاج گذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سوال نمود که آیا  
 من اینک در اینجا ملک و پادشاه و شمار ایشان میدیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جزا و کس نیست  
 آیا شما که حاضرید و ابدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر جواب از اطراف هر دفعه بآواز بلند  
 شنیده میشد که خدا این ملک و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا بزرگ  
 شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه و اقسام داد پادشاه دست خود را بر روی توری و بخیل گذاشته  
 قسم یاد کردند که باین توری و بخیل عهد میکنم آنچه آنروز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف  
 آن عمل نکنم ولی ابداد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطربات  
 دعا خواند و برسم دست پادشاه مالیده بعد از منظمه از جایی که بودند برخاسته بروی صندلی که از  
 قدیم الایام جمیع سلاطین کلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند کشیش مزبور مجدداً بار و غن مقدس  
 شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده همین و شمیر دولتی را تقدیم نمود بعد از آن لباس سلطنت  
 در بر کرده انجشتری و تعلیمی که از امانت پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده  
 انجشتری را در انجشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام  
 تاج سلطنتی را باد و دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم  
 با ساز و ناقوس آواز ملی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توجیه عمارت  
 دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده  
 با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام  
 نمایندگان مذہب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سائرین نیز بهین طریق دست ملکه را بوسیده

انقضای مجلس یکی بقصر پادشاه شده یکت رفته قسم تبعیت و انقاد و خلوص و صداقت خور  
دست انظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها لطف بسیار مفصل خوبی کردند که از آنرو درجه ملکیت  
و تربیت و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلمین آن  
مفطره زحمات پرفایده نکشیده بودند در روز نیست و یکم ماه ژوئن در یکی از عمارات دولتی موسوم  
به سنت جیمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهل شهر و خارج در میدان مقابل برای  
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجل و دستکاه سلطنتی بقصر آمده خطاب خوانده شد که کیلیوم پادشاه  
وفات کرده و ملکه بجای او تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتش بازی و شلیک  
توپ شد و تنبیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال یکدیگر  
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در اینجا قرار گرفتند و در اولین مجلس با  
ایشان در این عمارت متجا و ازاد و مزارق فرمودم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای  
تغییر دادن بنیت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لرد ها که جای سلاطین است  
نشسته با کمال آثانی و بیست و نوا و بط و اطلاع در امور سیاستیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً لطف  
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل محبتین و محبت تمام مردم کردید در ماه اوایل حضرت مظهره بقصر ویندزور  
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر در آنجا کوه شهر لندن رفته بهنگام حرکت  
و عبور از کوه و باز آمدن مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز طتی و سلامتی ایشان را  
میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده برآمدند در  
بسیست و پنجم ماه نوامبر برای کشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایسته و خوبی از عهده لطف  
و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه  
سالی معادل سیصد و شصت و پنجاه لیره مقرر کرد و بر مقررری مادر آن معظله افزوده تا به سیصد  
هزار لیره رسید در بیست و ششم ماه ژوئن سال ۱۸۷۱ در یکی از کلیسا های بزرگ دولتی لندن مجلس تاج  
گذاری منعقد شد جمیع اهل کلیسای تقریباً از خارج و داخل آنروز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون مجلس  
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در عت  
قبل از نظر بنای شلیک را گذاردند ویر قهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی بر فراشتند

بحیال عروسی افتاد و برای این کار پسرهای خود را بلندین بحضور علیحضرت پادشاه و کاغذی نوشت  
 که این دو پسر من هر دو برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در پذیرائی  
 شاهزادگان آنم نظمه کمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهری چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشان را  
 نزد خودشان نگاه داشتند تا شاهزادگان ایشان را بیامرد و جوانان خوب روی بلند قامت و خوش اندام  
 بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از مدتی که شاهزادگان در آنکس  
 توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیمه  
 خود را بدائی خودشان نوشتند و خواہش کردند که عجلتاً این مطلب محرمانه نزد او باشد تا در مجلس  
 پاریس اظهار شود و ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و بواجب  
 صحبت ایشان بعد مرد شاهزاده به ملکیت المان مراجعت کرده و علیحضرت ملکه نیت خودشان را  
 در باب مزاجت با پرنس آلبرت بوزاری شوری اظهار داشتند و زراتر اما این نیت پادشاه را ندان  
 و تصویب نموده بنابر ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که مورات و مقام دولتی زیاد دور سیدی  
 تمام آنها برای اساعلیحضرت شما مبتنائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنت  
 برای کلی لازم و ایجابی فرموده اید نیالی بسیار خوب و مبارکت ماه دیگر که بمنظومه برای شتاج  
 پاریس مجلس لرد مارفتند و ضمن نیت خودشان را در خصوص مزاجت با پسر دانی خود به اعضا  
 مجلس پاریس اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تجید کردند و فی الحال مجلس پاریس  
 سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصی پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و نیت  
 سرداری کل نظام کلیس را با لقب آتش و یالی با و مرحمت فرمودند و روز دهم ماه فوریه برای عروسی  
 معین شد روز ششم این پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر و کینگام پریس بحضور  
 ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهر نشان برسم بدیه و انگشتر تقدیم حضور ملکه نموده  
 پادشاه نیز نشان و جامیل ثار تیر (زافونبند را) به پرنس مرحمت فرمودند و روز دهم فوراً چنانکه  
 معین گردیده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت  
 فیما بین علیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاجت بسته شد مولود اول آن علیحضرت دختر  
 بود ثانی پسر یعنی که این فرزند بوجود آمد ملت کلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای اینجند

اطاعت کردند و وضع ساخت تاج مزبور را نیز اقرار است زمینه آن از نفقه و طلاست کلاهی از مخمل قرمز  
 با قره خرد دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یا قوت بسیار بزرگ با یک یا قوت احمدرضا  
 و شانزده قطعه یا قوت دیگر از همان قیتم یا قوت و یازده قطعه زرد و چهار قطعه یا قوت سیمی و هزار  
 سیصد و شصت و سه قطعه الماس بر لیلان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز  
 و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و  
 سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت  
 آن تعیین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت و سه است مجلس تاج که از نری منقش شده پادشاه  
 با تاج مکرل بجای از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف آنها غوغا کردند  
 و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان دادند و فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه ما را سلامت  
 بدارد تا مدت چند روز را با لشکر تعطیل داشتند و از اعلی ادنی مشغول عیش و عشرت بودند تا شب  
 تا بگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه جمیع تماشا خانها و موزیک خانها و سایر کُرده  
 کاهها قدغن شدند که مردم را حجتا آواره دادند مطالبه پول از احدی نشود و از روز بعد از تا بگذرد  
 پادشاه برای اینکه خودش از مردم بنایند بر روزه بگذاشته در باغهای عمومی لندن گردش  
 میکردند در تمام شهر باو قطعات دور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تا بگذاری ملکه از رحمت  
 متجاوزا شصت و نه هزار و چهار صد و بیست و یک لیره انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تا بگذرد  
 روزه چهارم پیش از دویست و بیست و شش لیره صرف و خرج شد پادشاه بزرگوار پرنس لوبل  
 که دانی علیحضرت ملکه بود بر تنائی آن معظّمه بیارافوسس مخور وزیرا که اوایل شب با مبادی عمر  
 ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای آن معظّمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ  
 چند مرتبه از ایشان خواہش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کجی در امورات و زحمت دولتی  
 داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن علیحضرت تکلیف مزبور را قبول ننمودند  
 و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز  
 چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع انگیلست و احوال انگلیست اطلاع  
 حاصل ننوده و زحمتی که لازم است در این راه بخشیده است پس از چندنی دیگر باز پادشاه بزرگوار



و بآنکه لا و او و اینکمان از قشون انگلیس ظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکیلا امپراطور روس مرحوم شد و بعد  
 امپراطور فرانسه با اتفاق امپراطریس و ژن بعزم دیدن علیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلند آمدند  
 برای پذیرائی این دو همان عزیز و دوست نیکو چش بزرگ در تمام ملکات گرفته شد و سالی از  
 تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحب منصبان و سربازان زخمی شکت قرم نشان و امتیازات بخش  
 و اعطا گردید بفاصله دو ماه بعد علیحضرت مظهره و پرنس آلبرت بیازید امپراطور و امپراطریس  
 فرانسه فتنه در سال ۱۸۵۷ پرنس سطریش دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول مظهره  
 برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ مادر علیحضرت ملکه وفات کرد در ویکتوریه  
 و ساسرته ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود و از این واقعه پادشاه مظهره زیاده  
 از حد ماتم و متاسف گردیده بجدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال  
 تمام مشغول غم داری بودند چنانکه هنوز هم لباس خزا در بر دارند و از عیش و همای دوری میکنند  
 امسال چون سال پنجاهم سلطنت المظهره است از اینجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکر گذاری  
 و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا به تنیست و ترکیب این عید چش بزرگ گرفتند  
 اتحی در عهد سلطنت پادشاه دولت و ملک انگلیس رفیات زیاد نمود و چنانکه بحال در عهد  
 کمتری از سلاطین دنیا انقدر ترقیات متوالیه از برای ملعی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود  
 ملکه بوده است و همین جهت است که ملت انگلیس اینطور با دل جان یا شاه و ملکه محترمه  
 خود را دوست میدارند و بدعا کوئی ایشان منقول هستند

**حرف الهاء**

هند ملت علبه زوجه اوسفیان خصمی او با رسول خدا و انجمن وحشی را بقتل حظه کشیدند  
 در غزو و احد مشهور است که آن هنگام که رسول خدای عبت میکردند نقابی از چهره او بکینه در  
 میان نوان کلمه گفت انکا و نقاب از روی بر کشید و گفت منم هند پیغمبر فرمود چون سلمان آمد  
 خوش آمدی عرض کرد سو کند با خدای از این پیش اهل بیح حیمه را در روی من از خیمه تو دشمن تر داشتم  
 و اینک بیح اهل را از اهل خیمه تو دوست تر دارم پیغمبر فرمود اینغنی زیادت خواهد بود و پیغمبر  
 کرد که منو اهرم در بیعت دست بدست تو رسام فرمود من با زمان مسافحه کنم و این صحت است  
 از آنکه گویند جائه بردست نهادن از زمان بر فراز آن جائه دست او من کنند یا آنکه قدی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی و زری علیحضرت ملکه با پرنس در کالاسکو  
 گردش میکردند جوانی از سلووی کالاسکو طلبا پنجه بطرفان علیحضرت خالی کرده و بلافاصله لوک و دیگر را  
 خالی نمود ولی از حسن اتفاق بمحکات پادشاه و نخورده فورا جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است  
 در این سه جنگ انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل مغربا به انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک  
 او ده نیز در همین سال بنجاک هند متصرفی انگلیس متصرف گردید سال بعد فهاد اشتراد دیگر بار قصد جهان  
 پادشاه مظهر را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود آید ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ علیحضرت ملکه  
 با پرنس آلبرت مملکت اسکاتلند سفر کردند و از اینجا بسایر بنا در مظهر انگلیس و بعد از سرحد و دو  
 نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته همان پادشاه فرانسه  
 شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه علیحضرت پادشاه بلندن  
 مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه به همانی منظمه آمدند اگر طبیعت امپراطور نیکلا  
 قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه آنرا حرم را زیاده دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس  
 آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند  
 و مکرر شنیده میشد دعای میکردند که خدا یا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده کندا چندی بعد آن منظمه  
 با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکفرنازل بایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری نجات  
 ایشان خالی کرد ولی چون معتذر نشده بود باز هم آسیبی بوجود آید ایشان رسید در عرض انیتد کنگ  
 د و اولاد دیگر بلکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز بایرلاند سه  
 هنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغله با چوب دست خود  
 سخت بسراشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منگرمی به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد  
 مقتصر بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۵ ایک شخص بسیار  
 متعمدی از امانی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دو بیست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت  
 علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر منظمه بدینا آمد در سال ۱۸۵۴ ادو  
 انگلیس بلاخط صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپا و دولت روس اعلان جنگ  
 کرد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه محاربه شدید در جنگ آلمان

و این بیت نیز از وی دیده شد خیرای بهمه اقا داشتی در خانه ام	بر عرش برین رفت فغانم چو توان کرد جامه کلکونی در آمدست در کاشانه
<p style="text-align: center;"><b>حرف الیاء</b></p> <p>یا سمن ابو زوجه سیرا عسکری دامن ماز قمر زکوری چندی در کلبه که دکن که در بند و ستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجام داد و یا سمن با عرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدلی رفت و تا پایان عمر عزت و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و تعلیق را بخوبی می نوشت و این بیت از وی</p>	
بروز جاذب کردم رام با خود کج کلابا کر و کردم بجام می لباس پارسائی را شکستم ساغر و سیاه زنده و ریائی را	آه و ناله کردم صید خود خوشی نگار از بنوشیدم سحر که چون شراب سیرائی را شدم بدم میخو اران بخلو تخته حیرت
<p style="text-align: center;">گرفتم دامن صحرا شدم پیشه مجنون سبق آموز گشتم در عشق سینه اوئی</p>	
<p style="text-align: center;"><b>خامنه</b></p>	

پس از ادای حمد و درود بقیاس برهوشمندان صاحب خبر ۱۰۰ میزان بنک و بد نظاهرت  
که پر بهار زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و ستروا و فاخر و زیلعتی که بقامت قابلیت  
آدمی موافق و برادرت محارست و مطالعه تواریخ و اشعار و دست در تحصیل کمالات است  
که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجیت است و اکتی مذاق جان  
در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و وقایع به نظر نه  
عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در  
خوردن غما هر یک دندانی بنا بر این حسب الامر سلاله دودمان عزت و هستان تقا و خاندان  
رفت و احسان نیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان وانی نواب علییه  
عالیه شاه جهان یکم الملقب به کرون آف انڈیا و رئیس اعظم دلاور طبقه علائے  
سارہ بهند حکمران بهو بال ادام لقا قبا لها این طرفه مجموعه سترت بختیاری بخت افزا  
مستاء به تذکره انخوا تین که مبنی بر ذکر خیرات حسان است بزبور طبع درآمد و در توصیف

آب آوردند و پیوست دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان و نسبه ها خود را فرو دادند با بچه ها  
 بسرای خود باز شد و هر بست که در سرای داشت خود در آن شکست و گفت ملازمت من فرو برد و بچه ها  
 طریق جل سپردیم آنگاه بزغاله برسم هدیه بخت رسول فرستاد و پیام داد که اسال کو سفندان با اندک  
 و کم با گیرند پیغمبر دعا کرد تا کو سفندان او بسیار شد گفت هذا من برکت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 هفت عقیقه در متحب النوار پنج مذکور است که آن هفت دختر یا کداس از نژاد سومه بودند در  
 صینی که سلطان علاء الدین بادشاه دلی بر اهالی سندانخت و بنیاد مردم سومه بر انداخت اهل و عیال  
 مردم سومه فرامینودند و بگوشت با می خریدند ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقا در آن  
 راه از هم راهان خود جدا افتادند آواره و اندوهناک روبراه نهادند و گریزان می رفتند افواج شاه  
 که بغایت حل فرامیزیت جلو ریز بودند برخی از آن با ایشان فراسیدند آن پاکدامن اهل  
 بخداوند جسته چاره کار خود را از آن کار ساز عالم درخواست در حال بقدرت پروردگار جل جلاله  
 زمین از هم شکافته گردید و آن هفت کلدانه عفت را درون خود جاداد سواران این حال را از دور  
 ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که کوشش ایشان از جهت عبرت انبای دوزکام  
 مانده کوسند از محذرات صاحب توفیق و خداوند متحقق بودند در بسیاری تبر که زنان جوق جوق و دست  
 دسته زیارت آن مریم صفتان شتابند و برکت صدق قن و لاوت مراد می یابند  
 منقول است که بعضی انانث را در عین زیارت حالتی روی میداد که یکبار از تعلقات جسمانی و جسم  
 نفسانی مجر شده مشابه اموغیب و معاینه اسرار لاریب نمایند و درو جدانید در آن سنگام  
 هر چه بر زبان ایشان جاری گردد بر آینه ظهور جلوه مشیت می پذیرد و فراتشان در ارض ساموکی  
 واقع است همدی تخلص شرافیه با نوزنی بود عقیقه از سادات جرجان واقع در مملکت  
 ایران این غزل از شار الیما دیده شد

من سوخته لاله رخا نم چه توان کرد  
 صد تیر بلا و ستم و جور رسیده  
 مجنون صفت از عشق بتان نار و تیرم  
 جز نام تو ام هر لغنی ذکر در نیست  
 ای همدی از جور و تیر بتان ستم کار

واله شده بنر خطا نم چه توان کرد  
 زان ناوک دلد و ز بجا نم چه توان کرد  
 دیوانه یسلی صفتا نم چه توان کرد  
 نامست شده چون رز با نم چه توان کرد



سفینه چندیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی  
 قماش معنی است کیمز بخت چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر سوی  
 نابل حال بختی هر گوشه زابل قال زمیت هر صفحه ز قوت روح خوانی کز وی صد مری  
 توان زیست هر طریقه معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در پوست چو کل  
 بکجند از شوق پر بسکه زنگ و بومی غنیت هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم مست  
 لب است امید که بدولت اقبال بمطالعه آن پردازند

و خواطر از فواید آن بهره ورسد بختی احق

و اینست المطلق بنا بر پنج شهر ریج الا کو

شماره ۱۳۶ بخلا اقل بندکان

میرزا مهدی شیرازی

بزبور طبع در

